

مقامیست و در کتب بعضی مسائل فروع کمال است و در جامع جهان منبر انداخته و در کتب حرامیه اهل بیت و عوالت
الاعظمین و نفوس و شرافت محمد صلی الله علیه و آله و سلم مقایسه در بیان ائمه اثنی عشری و ائمه چهارده
یکی علاوه بر ائمه اثنی عشری و چهارم امامیه است و علاوه بر ائمه اثنی عشری و چهارم امامیه است و علاوه بر ائمه اثنی عشری و چهارم امامیه است
بعد از ائمه بن سبایه فی غایت عالی که در وی بود منافق و در زنی مسلمانان در راه اول بنا و نفس نهاده
در علم اسلام ابریزون خوب است میگویند که علی خداست این طبرستانی را بر صورت علی نوشته و علی را بر صورت
رضا دادا دست و برق دارد و او را در غایت صواب منسل میرانی میگویند که خدا را در راه حلول کرده است و متعلق
نمی شود و متوهم سر زنی صاحب فرج میگویند که خدا در هیچ کس حلول کرده و بی و در میان منبر و قبل چهارم زین العابدین صاحب
زین العابدین و یونس که جعفر بن محمد را خدا گویند و میگویند که وحی جوی ائمه می آید و چنانچه امامیه صاحب کمال که خدا را
بکامینه موصوف و در راه و چنانچه خلق را میگویند که روح خدا را در ائمه است و در شیت و همچنین در انبیاء و ائمه
و میگویند که صاحب کافرشند بر کعبه علی و علی کافر شد بر کعبه حق خود شیت و منبر صاحب منبر بن سعید
قبل که خدا را از جسم به صورت مروی میگویند پس در ائمه از تمام جناسیه قائل اند و چنانچه از روح را و میگویند که خدا
روح است و در ائمه پس در شیت و همچنین در انبیاء و ائمه و علی و در پیرو حسن و حسین و در عید ائمه بن
سعادیه بن عبد الله بن جعفر و فی النجاسین حلول کرده و او را بعد محمد بن هاشم و امام جعفر بن محمد و انکار بسیار
است و احتمال محرم میکنند و هاشم بن ابی طالب این جهان میگویند که خدا در علی حلول کرده و پس از محمد بن علی است
در کتب شریف بی ائمه بن محمد و در بیان ائمه بن سبایه بی انصاف و علی و ائمه را عجلیه نیز گویند و قدم عالم
و اجماع ائمه قائل اند و احکام را انکار و جنت و نار را و اهل می کنند و محمد باقر را امام میگویند و پیرو اهل انصاف
و اجماع ائمه بن سبایه می گویند که علی شریک محمد است و در نبوة یا از ائمه بن سبایه میگویند که خدا را تبار پیدا کرده
به محمد صلی الله علیه و سلم هر چه در دست بروی بسط کرده و توحشی میگویند که علی نفوسین نموده
و بعضی گویند هر دو و از هر یک خطاب به ابی الخطاب محمد بن سبایه لا اله الا هو میگویند که علی فدای بزرگ
است و جعفر صادق خدا را خود و ائمه پسران خدا را و ابی الخطاب نبی است و ابی الخطاب یا ان خود را
بشهادت خود بر خلفان خود امر کرده و نیز در هر جمله خطاب به ابی که فرقه معمر است صاحب معمر میگویند که جعفر صادق

بنی است پسر ابو الخطاب بعد صل او عمر و احکام سر عفو من است بنوی بنی و عمر احکام را ساطط کرده چهاردهم
خوابید میگویند که نسبت با هم مشابه بودند چون دو غراب جبرئیل و حی به علی آورده بودند غلبه بر محمد
پانزدهم و با نیکویند که علی خداست و محمد بنی است و این هر دو مشابه بودند چون دو کس تا نزد هم می
آمد بنی علی الله علیه السلام را نیت میکنند و میگویند که علی خداست محمد را فرستاده بود تا خلق را بسوی او خواند
محمد بسوی خود خواند و یک فرقه از ذین اثنینیه است که از نیت جمعی کرده اند و محمد را شرکایی ساخته اند هر دو را
خدا میگویند هفتم خمسه میگویند که خدایان پنج اند محمد و علی و قاطر و حسن و حسین و این همه یکی اند و روح خدایان بران
حلول کرده پس یکی را بر دیگری فضیلت نیست و بعضی از آنها از قاطره تا ناریت حذف میکنند بنوی علی الله
از اوثقیه تا انکاد و از محبت وزن علی و مادر حسن و حسین میگویند هر دو هم تفسیریه صاحب تفسیر نور و ابراهیم حاقیه
اصحاب سنی این هر دو میگویند که خداور علی و اولاد او حلول کرده است بیستم غلبه بانه صاحب غلبه بن زرار
اوسی قیل لاسدی میگویند که علی خداست و فضل است از محمد و محمد باوی بیست کرده است یکم زار بیه صاحب
زارام میگویند که امام بعد علی ابن ابی طالب محمد بن علی است پس ابو اشم پسر علی ابن غلبه الله بن عباس
بر بیست ابی اشم اورا پسر اولاد او منصور و پسر حلول کرده خداور ابی سلم صاحب حقه و او کشته نشده و چهارم
را طلال میدانند و فراتر از آن که کرده اند بیست دوم متغییه صاحب متغی میگویند که خدا چهار اند علی حسن حسین
و متغی بیست سوم غلبه میگویند که خدا و فضل هر دو در زمین فردی آید و در برابر و در دنیا میگرد پس با بسوی
آسمان میرود و این فرقه را بر پیغمبر نیز گویند اما کیسانیه که منسوب اند به کیسان سولی حسن ختبی یا سولی علی بن
خود را ابوی منسوب کنند و کیسان شاکری محمد بن حنفیه کرده و کیسانیه شش فرقه اند یکی کر بیه اصحاب ابی
کریم خرم میگویند که امام بعد علی پسرش محمد بن حنفیه است او صاحب النان است نمره و در کوی با بیل کس
از یاران خود در آمده و نزد او خوشه است از شهد و آب و آن شده دوم اسحاقیه اصحاب اسحاق بن عمر میگویند
که امام بعد محمد بن حنفیه ابو الهاشم است پسر اولاد او بو صیته الایا و اولاد او میگویند که خداور علی و اولاد او
حلول کرده سیوم کند اصحاب عبدالبن حربی که او را عبدالای الهاشم علی ابن عبدالبن عباس است
پسر پسر وی محمد پسر پسرش ابراهیم صاحب مسلم المروزی پسر پسرش نجم چهارم میگویند که امام نبی

در کمال انصاف و عدل که در تمام امور خود را بر این اساس قرار داده است

ابی مهران عبد الله بن معاویه بن عبد الله بن جعفر طایف است ششم نموده اصحاب مهران ابی مبین
ثانی میگویند که امام جعفر علی حسن است پس حسین پس محمد بن خفیه مازنی که خود را نسبت میکنند بنده علی
ابن حسین مازنی که فرزند یکی از فرزندان در اصول و فروع موافق امام است و باقی است مازنی که
آنها علی رضی الله عنه را افضل صحابه میگویند و میگویند که خلافت حق علی بود و به طوع و رغبت خویشاوند
نماید و از وی صحابه ابریکلی میگویند که دوم جبار و ابی صاحب ابی الجار و در این کتاب زیاد میگویند که امام
بعد از حسین است و علی است و رضی الله عنه با لشکر علیه صفا لایسته و تکفیر صحابه است
بچه ترک اقتدای امام جعفر علی حسن است پس حسین و مهران شوری است و در میان اولاد حسین
بر که خروج است و عالم و قبا بود امام است زیرا امام میگویند و پیشش می را امام میگویند و در امام
اختلاف دارند بعضی میگویند که منتظر محمد بن عبد الله بن حسین بن حسن است که دعوی است کرده بود
و در عهد منصور کشته شده و زید میگویند که او زنده است کشته شده و بعضی میگویند که محمد بن حسن بن حسین
گویند که در ایام خلافت تیس کشته شده و آنها انکار قتل میکنند و سوم جریه و آنها با سلیمان بن کزیم صاحب
سلیمان بن جریه را شوری در ایام خلق میگویند و منصف میشوند و آنها شوری در ایام جریه و آنها با سلیمان بن کزیم صاحب
که ابو بکر و عمر و اند اگر چه است خطا کرده که با وجود علی با آنها بیامی نموده و کفیر عثمان و طلحه و زبیر و میگویند
چهارم تبری که آنها را تومیه بن کزیم صاحب تبری تومی و مولی بن سعید الملقب با تبری میگویند که بتیانی که
و عر خطا نیست چرا که علی ترک کرده اما تبری برای شان و توقف میکنند در عثمان و علی را امام میگویند و وقت
یست او و پنجم نسیه صاحب نسیم بن یان شل تبری اند که آنها کفیر عثمان میکنند و غیر از اصحاب ششم که
اصحاب فضیل بن و کین شل جبار و یه میگویند که اگر کفیر طلحه و زبیر و عایشه است و غیرشان از اصحاب
ششم شبیه اصحاب خلف بن عبد الصمد میگویند اما شوری است در اولاد فاطمه و هر که سوای اولاد فاطمه
غلیقه شود بروی خروج واجب است آنها را بادشاهی خروج کرده بودند و صلاح شان نبود و مکر شمش
لله آنها را شبیه کشته شده ششم یعقوب ابی صاحب یعقوب علی اند بر حجت و انکار امامت ابی بکر و عمر و بر از آنها
میکنند و ششم صاحب بن خال میگویند که امامت است در اولاد فاطمه هر که خروج یسوت کند و عالم

و بحال باشد امام است امامیه که نصیب نام بر خدا واجب میگویند و میگویند زاده خالی نمی ماند از امامی
از اولاد فاطمه بیست پنج فرزند از آنجا که یک فرقه اسماعیلیه سیزده فرقه شده پس مجموع سی و هفت فرقه شدند
یکی حسینی میگویند که امام بعد علی مرتضی حسن مجتبی است پسر حسن بنی المسی بالرضا پسر پسرش عبداللہ
برادر و برادر امام خلافت منصور و واقفی خروج کردند و خلقی کثیر را آنها جمع گشته پسر گشته شد و دوم
نفسیه میگویند که نفسی که گشته شده ظاهر خواهد شد بیستم حکیمه اصحاب شام بن حکم میگویند که امام علی مرتضی است
پس حسن پس حسن پس علی بن حسین پس محمد باقر پس جعفر صادق و میگویند که خدا جسمی است که طول
عرض و عمق او مساویست چهارم سلمیه اصحاب شام بن سالم جوینی در امامت مانند حکیمه اند و خدا بر صورت انسان
میگویند پنجمین است عقیده فرقه پنجم شیطانیه که آنها را فغانیه نیز گویند اصحاب بن نعمان الکبیر فتنه شیطان
الطابق ششم شیعیه اصحاب مشی بر امامت میخوان میگویند و خدا را جسم صلوات علی عنای گویند هفتم زاریه
اصحاب زاریه بن عیین در امامت مثل حکیمه اند لیکن جسم نیستند و صفات خدا را حادث میگویند و ششم یونسیه
اصحاب یونس بن عبدالرحمن القنی میگویند که خدا بر عرش است و فرشتگان طالع عرش اند بهم بدایه
که قائل اند به این میگویند که خدا چیزی میکند پس بخاطرش چیزی دیگر میکند و آن می کند و هم مقوضه
میگویند که حق تعالی پیدا کردن دنیا بر محمد صلی الله علیه و سلم سپرده و بعضی میگویند که به علی رضی الله عنه
سپرده و بعضی میگویند که به برادر سپرده و این فرقه ما از خلا امامیه اند متفق اند بر شش امام مذکورین تا دهم
باقریه میگویند که امام بعد علی بن حسین باقر است و او غده منتظر آخرت است و او دهم حاضر میگویند
که امام بعد باقر پسرش زکریا است زنده است در کوه حاضر سیزدهم نادویه اصحاب بکند بن نادور
بصری میگویند که امام بعد باقر جعفر صادق است زنده است منتظر چهاردهم غازیه اصحاب علی میگویند که امام
بعد جعفر پسرش محمد است پانزدهم اسمعیلیه میگویند که امام بعد جعفر پسرش اسمعیل است پسر اسمعیلیه سیزده
فرقه شدند یکی مبارکیه اصحاب مبارک میگویند که اسمعیل زنده و مهدی موجود است دوم باطنیه میگویند
که اسمعیل مرد امام بعد او اولاد او است میگویند که علل باطن کتاب واجب است بر ظاهر او سیوم قرطبی
اصحاب محمد بن قمرط و بعضی میگویند که قمرط و بی است و نهایت سبط میگویند که امام بعد جعفر محمد

بن محمیل بن جواد اساتفی است بسبب نفس جعفر و محمد زنده است نزد و بابا بقره مرگ است میگردید چهارم
نمطه اصحابی بن ابی ایهنم میگردید که است بعد جعفر سلوک و پسران او است پس بن نمطه موسی و بعد بعد
و اخن ثمنی از اولاد هم و هم سیزده اصحاب و بعد از بن سیمون می گردید علی بن جعفر ابرقایت حرام است و سنگ
سواد و اید ششم نمطه اصحاب غایت میگردید که از در کتاب است از سلوة و زکوة و صوم و حج و غیره و در دست
محمول است پس بنی ثنوی و انکار قیامت و حجت و نماز میکنند و معتقد بر تنبیه اصحاب بن علی البرقی انکار سواد و
شعبان و موهل نفوس و انکار نبوة عیسی پس پسران میکنند و بر حسب لعن معینی انبار قایل اند نمطه است علی
سواد و انبار و ششم نمطه اصحاب طایفه بنی ابی انکار سواد و احکام میکنند و میگردید که هرگز آنکه تم کل کند نقل در
و اید است و این در حصار فرقہ قائل با امامک است محمیل بن جعفر از ششم سجد میگردید که رسل هفتند از آدم و نوح
و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد و مهدی و در میان هر دو کشت رسل و اید کس از کثرت میت آنها قیام میکنند
و خور است که در هر عصر یکی از ان بابا است و محمیل بن جعفر کی از آنها است و هم میگردید که میگردید که امام بعد از
اسمیل است نمطه که از ان سواد است و هم طاعتی نم از بن عبد الله الرضی ثم ابنه ابو القاسم عبد الله ثم ابنه محمد الذی
سعی نمطه بالبدی ثم ابنه انان ثم بامر الله ثم ابنه محمیل المنصور بقوة الله ثم ابنه عبد المظفر بن عبد الله ثم ابنه
ابو منصور و برادر المظفر بن عبد الله ثم ابنه ابو علی منصور و انما که بامر الله ثم ابنه ابو الحسن علی الظاهر بن عبد الله
ثم ابنه محمد المستنصر و چون فوت امامت بهمدی رسید در بلاد مغرب غالب شد و سلطنت کرد و جماعت
ایمانی متابعت او کردند و پیروز در بلاد و فرقیه غالب شد و سلطنت در اولاد او و فی ماند و معینی از اولاد او
بر برادر هم و معینی بر شام هم سلطنت نمود و معینی اهل یمن و حبش و ان و اختیار کرد و باز در هم نمطه که از ان میگردید
و با معینه نیز گویند عالم را قدیم و ارواح را متنازع میگردید و انکار سواد و حجت و نماز می کنند و میگردید که امام
بعد از نصر پیش از این است که مستغفر اولی بنی بر لامة او کرده بود و کوفتا نیا او را بجز کرده و بسردیم
نموده است و امام کرده میگردید که معتبر نصر اولی است و نصرانی بعد نصر اولی جایز نیست و امام بعد از
پیش از این است پس حسن و از هم نمطه سجد میگردید که امام بعد از نصر پیش از این است پس حسن و از هم
سجده است و میگردید که امام کثرت شجره است و در و امام را که کثرت شجره است و ساقط کند و از غزوات

و از زنا فاش شدن است که میگویند حسن بن صباح جمیری چون بمصر درآمد بعضی زنان نزار را در بام
 بادی پسری صغیر از او لا دنزار بود یعنی نادای پس دیر او پوشش کرد و درین قضیه طویل می آید و اولی
 تاریخ میگوید که نادای پسرنزار بود و میزد و میهم مستغنیه میگویند که امام بعد متصرفش مستعلی بابتدای القاسم احاط
 که مستغنی بعد حجت زار ثانی را در خلافت ساخت و نصرتش بنی مانج فضل و دست و چون مستعلی را بعد موت پدر
 مردم بغی کردند و نزار برادر خود را جمیع نبرد و سپهر صغیر و کبیر سخت در قید شدید که تا که همه در قید بودند و نزار هیچ
 اولاد عقب نگذاشته و امام نیز مستغنیه بعد مستعلی بابتدای پیشش منصور الامر با حکام ائمه است ثم ائمه میمون
 علیه السلام الحافظ لدین الله ثم ابنه ابو منصور محمد الطاهر با امر الله ثم ابنه ابو القاسم علی الفارسی نصر الله ثم ابنه
 ابو عبد الله محمد العاصم بن احمد چون فوت بوی رسید یعنی امرای بادشاهان شام بروی غالب آمد و او را
 حبس کردند تا که در حبس بود از اولاد و بعد کسی نماند که دعوی بامتداد اینهمه فرقه ای اسمعیلیه اند که میگویند
 که بعد جعفر صادق امام اسمعیل بن جعفر است تا از دم از فرقه ای امامیه فطحیه است که از انجلیه و حماسیه نیز گویند صحاب
 عبد الله بن عقی میگویند که امام بعد جعفر صادق عبد الله بن جعفر است او مرد و اولاد نگذاشت لیکن از
 جوع خواهد کرد و بعد سلمی سحافی میگویند که امام بعد جعفر صادق پسرش است که شل پر بود و علم و لغوی
 و سخنان بن عقیه غیر لغات محمد بن اهل سنت از وی روایت حدیث کرده اند نیز در صحاب بنی یعقوب
 بعد و گناه از انبیا و اهل بیت نوردم قطعیه سیم موسویه سیمت یکم موطوریه سیمت دوم حبی بن چهار فرقه گو
 که امام بعد جعفر صادق موسی کاظم است لیکن قطعیه میگویند که موسی قطامره و موسویه موت و توقف اند و موطور
 میگویند که مرده است و نخواهد بود تا که ناکثان زمین شود و ابو الهدی و حبی میگویند که مرده است لیکن باز جوع خواهد
 است و موسی احمدیه که امام بعد موسی بن جعفر را میگویند که امام بعد موسی پیشش علی بن موسی و صادق
 ثم ابنه محمد التقی ثم ابنه علی النقی ثم ابنه حسن العسکری ثم اخیه جعفر بن علی النقی و اولاد نگذاشته است و حجت
 اثنا عشریه میگویند که امام بعد حسن عسکری پیشش بن حسن است و او زنده است منتظر مهدی موعود است
 و از خوف دشمنان مخفی شده و بعد از ظاهر خواهد شد معقالاته اولی در ابطال مذمت و افض و اثبات مذمت
 اهل سنت و جماعه بر وجهی که بر این اول باب قرانی مثل نور تعالی ان الذین امنوا و صبروا

وهجر واجاهد في سبيل الله باموالهم وانفسهم اعطوا رتبة سفينة واولئك
من الذين يدينهم يوم يحرمهم من حرمهم ورضوان وجنات لهم فيها انعم مقيم خلد فيها ابدا
ان الله عندك اجر عظيم وقوله تعالى ان الذين آمنوا وادخلوا في حرمهم
وانفسهم واولئك لهم الجنات واولئك هم الفلحون اعد الله لهم جنات بقوله تعالى
حب اليكم الايمان وزينه في قلوبكم وكره اليكم الكفر والفسق والبغض ابدا واولئك هم المفلحون
وقوله تعالى والذين امنوا وهاجروا واجاهدوا في سبيل الله والذين امنوا وادخلوا
اولئك هم المؤمنون خصالهم مغفرة ورزق كريم وقوله تعالى فانزل الله سكينته على رسوله وعلى
المؤمنين والرسول صلى الله عليه وسلم كان الحق بها واملاها وقوله تعالى للفقراء المهاجرين الذين
اخرجوا من ديارهم واموالهم يبتغون فضلا من الله ورضوانا وينصرون الله واولئك هم الصالحون
هم الصادقون والذين تبوءوا الدار والايمان من قبلهم يحبون من هاجر اليهم ولا يجدون
في صدورهم حاجة مما اوتوا ويؤثرون على انفسهم ولو كان بهم خصاصة وقوله تعالى هو الذي
يصلى عليكم وملككم ليخرجكم من الظلمات الى النور وقوله تعالى الذين هجروا وادخلوا
من ديارهم وادخلوا في سبيلهم وقادروا وقتلوا الاكفر من عندهم سيئاتهم قوله تعالى في رجال يحبون
ان يتطهروا والله يحب المطهرين وقوله تعالى ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم واموالهم
بان لهم الجنة فيقالون في سبيل الله يقتلون ويقتلون وعدا عليه حقا في التوراة والانجيل
والفرقان فما وعدنا الله فاستبشرنا به واولئك هم الذين يدينهم يوم يحرمهم من حرمهم
والعابدون الحامدون السائحون الراكعون الساجدون الامرون بالمعروف والنهي عن
المنكر والحافظون لحدود الله وشرب المؤمنين وقوله تعالى ان الذين كفروا بائعهم بظلموا
وان الله على نصرهم لقدير الذين اخرجوا من ديارهم يفرحون الا ان يقولوا ربنا الله وقوله تعالى محمد
رسول الله والذين معه اشهدوا بالكتاب انهم كانوا اعداء للذين كفروا ولهم اجر عظيم
وهم في ديارهم واولئك هم الذين يدينهم يوم يحرمهم من حرمهم واولئك هم الذين يدينهم يوم يحرمهم من حرمهم

اخرج شطركم فاذروه فاستقظ فاستقوى على سوقه يجب ان راع ليعظمهم الله
 وعدا للذين امنوا وعلو الصلوات خيرة واجرا عظيما وقوله تعالى وجهدوا في الله
 حتى جهاد هو اجتنابكم وما جعل عليكم في الدين من حرج ملة ابيكم ابراهيم حرم على
 المسلمين من ثل وفي هذا المثل ان الرسول شهيدا عليكم وتكونوا شهداء على الناس فاقيموا الصلوة
 واتوا الزكوة واعتصموا بالله هو مولكم فقم للمولى ونعم النصير وقوله تعالى كنتم خير امية اخرجكم
 للناس تأمرون بالمعروف وتنهون عن المنكر وتؤمنون بالله وقوله تعالى لكن الرسول والذين
 امنوا معاجهوا واماوالمهم وانفسهم اينه آيات ودگر آيات دلالت دارند بر آنکه صحابه مباحرين
 و الصبارين استماتند و تحقيق عند استبرهانانند منافع چنانچه روض ملعونان خيال ميکنند آنها
 بجان و مال خود در راه خدا جهاد کردند حتى جهاد ايمان اعمال صالحه محبوبه اي شايان است و کفر و عصيان
 مکروه است نزد آنها کلمه تقوى از لوازم وجود آنها حق تعالى ساخته و آنها حق ند بتقوى و اهل تقوى اند
 آنها صادقان اند در ايمان و اقوال گناهان شان را حق تعالى آمرزیده و جان مال شان را حق سبحانه
 عرض ثبت فریده نموده آنها بصفتا حمیده از توبه و عبادت و حمد و ثناء و امر معروف نهی منکر و نگاهداشتن
 حد و وحی تعالى موصوفند حق تعالى همه آنها را وعده بهشت کرده پس روض ملعون که تهمت انداز
 با نهی کنند محال و بطل است الاجمل حقتعالى از عواقب امور لازم آید باز حق تعالى مبين ما به
 قوله تعالى والذين اتبعنهم باحسان رضي الله عنهم ورضوا عنه واعد لهم جنات الآلایه
 وقوله تعالى والذين جاءوا من بعدهم يقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذين سبقون بالايمان
 ولا تجعل في قلوبنا غلا للذين امنوا ربنا انك رؤوف رحيم وقوله تعالى ومن يتبع غير سنبل
 المؤمنین قوله ما قولی و فصله جهنم و ساءت مصیرا این آيات و ماخذ این لاله دارند بر آنکه
 بر که بیت صحابه کذب نیکوئی و دعای منفرد کند برای آنها و در دل آگینه و عداوت از طرف آنها ندارد حق سبحا
 نه از آنها راضی است و آنها از خدا راضی اند و بهشت برای آنها مهیا و هر که پیروی کند سواي راه آنها و از راه و در
 رساند و شک نیست که اهل سنت و جماعه راه صحابه میروند و آنها را به نیکوئی نیاد و حق کند و دعای منفرد

[illegible]

در قوله تعالى وعد الله الذين آمنوا وامنوا منكم ان ياتيهم من الله دينهم
يا نبوت الى بيت مال يا رجل سال دين حق قوه يا بركه ام جاي مقنن است و ايندست قليل نسبت بافته تبار
طويل حكومدهم دارد كما لا يخفى على اديان الا بالانسان است برهان ثالث كونه تعالى
وعدده كرده است بنالبت شترين دين حق را بر ديگرويان قوله تعالى ليظهر على الدين كله ولو كره الكافرون
وقوله تعالى احصاء عليتنا نصر المؤمنين وقوله تعالى اننا لنفرض نسلنا والذين آمنوا في الحياه اذ نبينا
ويوم يقوم الا شهداء وقوله تعالى ولقد كتبنا في الزبور من بعد الذكر ان لا تضلوا عبادي
الصالحون وقوله تعالى ولن نصرف الله من ينصره الا ان حزننا الله هم للفلاحين عني بنات يترقان
بسيار انه شرك ميت كه غالب جميع ايمان الكثر اوقات واكثر افاق و طاهر و با هر جميع فرق معي اسلام
اين سنه و بما قد است اگر ايندست حق بود و منزهي ديگر حق بودي خلفه در و عده الهي لازم آدي خصوص
كه صاحب الزمان باحقا و شان هنوز از خوف احد مخفي است قوه ظهور ندارد تا بقدره اظهار دين چهره برهان
رابع با حديث نبوي صلى الله عليه وسلم كه لما يميه بمكان اعترف انه حديث ابني هريزه قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم ستفرق امتي على ثلاث وسبعين فرقة كلهم في النار الا واحدة قالوا منهم يا رسول
الله قال هم الذين هم على ما انا عليه واصحابي واصحابي واصحابي واصحابي واصحابي واصحابي واصحابي واصحابي
فغيره با حديث مرويه بكتب اهل سنة استدلال نميكنند و اگر نه از احاديث و اهل سنت صد ما و هزاره اكا ثبات
حقيقه بر اهل سنت و جماعه ميكنند و ابطال از هر يك با فض منيما يا اما اين حديث و امثال اين حديث است انما
كنه كرهوا فض عجم با اين حديث فانه ليكن في خاتمة اين حديث كذا دارند و ميگويند كه آنحضرت صلعم در جواب اهل مكا
عليه واصحابه فرموده بلكه ما انا عليه و اهل بيتي فرموده و مويدين روايت اهل بيتي است حديث
ابي ذر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مثل اهل بيتي مثل سفينة نوح من ركبها احيى و من
تخلف عنها هلك رواه الحاكم و رواه احمد و البزار في صحيحه و عباس و ابن الزبير و حديث
ابن زبير عن النعمان بن عبد الله قال اني تار في كل الثقلين كتاب الله و عن النبي و في رواية
اني تار في كلهم ما ان تمعكتم به لن تضلوا كتاب الله و عن النبي رواه الزهري اهل سنة ميگويند

و عبدی در مجمع بین ائمه عجمین این عساکر و حاکم از عمر بن الخطاب روایت کردند و حاکم تصحیح آن کرده و قال
 قال رسول الله صلی الله علیه و آله لم یسأل ربی عن اختلاف اصحابی من بعدک ما و سجد له و سجده با سجد
 ان اصحابک عندی کالجوهر کالجوهر النوری من بعض روایة اختص من بعض و کلک نور من اخذ
 بشی ما هم علیه من اختلاف هم فهو عندی علی هدی و تزییهتی در دخول زاین عباس و اید کرده اند
 قال لاختلاف اصحابی رحمة بر اخیدیت استحق و عمر بن الحسن الحافظ اخر اصر کرده اند که اگر اختلاف
 رحمة باشد بر آن اتفاق عذاب نشود و ابراهیم بن محمد رحمه الله علیه در جواب این اعتراض گفته که این اعتراض
 از سو فیهم مقرر نیست چرا که چون خلاف رحمة باشد اتفاق بطریق اولی رحمة است لیکن چون در
 اختلاف منقطع خطا بود لهذا انحضرت صلی الله علیه و آله سلم برای دفع توهم حال اختلاف بیان فرموده و حال اتفاق
 جایز بگرمیان فرموده که لا یجمع امتی علی الضلال و فقیر در جواب این اعتراض میگوید که معنی اختلاف اصحابی
 رحمة است که در اختلاف اصحاب است را توسعه و رحمت است بهر که از اصحاب تقلید و اقتدا نمایند جایز باشد چنانچه
 اصحابی کالجوهر بران دلاله دارد پس هر گویا نیست از توسعه و رحمت و این توسعه در اجماع و اتفاق نیست بلکه
 در انفراد و وجهی است بر ائمتان که بر اتفاق سابقا بودند و الاستحقاق عذاب شد و مورد و نوله اتالی
 و تفصیل به جمل و وسایط محصل که مذکور است حاصل اینهاست که استماع صحابه باید که اگر تیره بر قوی
 اتفاق دارند از ان اخلاف نتوان کرد و اگر با هم اختلاف دارند یکی از ان اقوال عمل باید نمود و چون بحدیث
 لا یجمع امتی علی الضلال و بعد از حدیث اصحابی کالجوهر امامیه عراف کردند پس این را از اخر اصر
 للذین هم علی ما قبله و اصحابی پیاره نیست و اصل سنت روایت ما انما علیها بل بقی و حدیث مثل بل بقی مثل
 سنین نوح و حدیث انی ما و کفیکم کتاب الله و عزتی را حتمی خودی از دو وجوب محبت اهل بیت و عتره صحابه
 قال فی ذلک و اتباع آنها را بر این مضمون میدارند و روشن که دعوی محبت اهل بیت و عتره پیغمبر علیه السلام و اتباع
 آنها می کنند محض غلط و باطل میگوید چرا که اهل بیت عبارت است از زنان و فرزندان و دیگر اقربا و همچنین عترت
 عبارت است از نسل برودی و قومی و عترت او در دو فرض دعوی محبت هم ندارند مگر با کسی از انهای بسیانی
 که از نسب نبی در قریه دام کثرت نبای پیغمبر صلعم انکار دارند و اگر اولاد فاطمه عداوت دارند

[illegible]

می باشد صادق گفت بمشینی ای ابو حنیفه و مردم را جواب در خبری که کار میانه ام پیران خود را و ابو الحسن
حسین بن علی بن ابی طالبی بختری روایت کرده که جعفر صادق چون ابو حنیفه او را گفت گویا
که می بینم من بسوی تو زنده بینم یکی من بعد مر ابد گفته شدن و باشی تو برای قرار بر نبوت فریاد
بر غم خود بخوراه یا بنده متحیران چون در مانند و راه غامی آنها را را می واضح چون حیران شوند پس بشد
خود از خدا بد و تو می توانی که راه رو در بر اینان بخوراه و دعوی آنکه ابو حنیفه با وجود و اخذ علم از امامت
از اینها نمی گوید و دعوی است بدلیل آنکه ابو حنیفه مخالفه صادق میکرد و صادق انجمن را و راجع میفرمود
و ابو یوسف و محمد بن حسن بر زیارة موسی کاظم می رفتند و پنج صاحب فضول از امامیه گفته که فتنه کاروان
رشیه کاظم را قید کرد اینها نزد او می نماندند پس بر آن نحاس آثار مریدان طاعت که در کتب شیعه
دارند شده است و دلالت دارند بر حقیقت نبوت و بطالان مدعی ربوبیت و منتهای ماسوی
عن امیر المؤمنین انه کتب الی معاویه فی جواب کتابه بعد ذکر ابی بکر و عمر و علی ان مکاتباتها فی
الاسلام عظیم و ان المصائب علیها کثیر و الا سلام شدیدی و جرحی و الله عز و جل ابا الحسن را او را
تشریح و انجیم البلاغه الثانی که قال امیر المؤمنین الزموا السواد الاعظم فان ید الله علی الجماعة انما یش
وقد مر من نعم البلاغه الثالث میاری عن امیر المؤمنین انه کتب الی معاویه انه الشوری
الیهاجرین و الانصار فان اجتماع علی رجل و مع امام ما کان الله رضایا فان خرج منهم
خارج بطعن او بدعتی و فی المآخیز منها فان ابی قحطالوه علی اتباع غیر سبیل المؤمنین
و لا یؤمنهم انونی و اصلا و جهنم و سائر مصیر کثیری نعم البلاغه الرابع ما خرج عن امیر المؤمنین
انه کتب الی معاویه ان الناس من طاعة الله علیها و غضبت علیها الحديث و قد مر
ان من کتب الضلال الی معاویه ما کتب الی رجل من المهاجرین او من کما او ردوا و اصدت
کما اصدت و او ما کان الله یجمعهم علی الضلال کذا فی شرح نهج البلاغه و قد اورد الرضی
بعضه السادس میاری عن علی بن الحسین الصحیفة الكاملة انه کان یقول فی دعائه لا یتابع الا لول
بعد دعائه لا یصحب الا صلوات الله علیه و سلم خاصة اللهم صل علی التابعین ام بالاحسان

الذين يقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذين سبقونا بالايمان خير من ان يكون لنا نصيب من
سميتهم وخير من ان يكون لنا نصيب من انما ارجو الا قيام بهداية منارهم سكان من مواردين بهم ينزل
ويزعمهم على شاكلتهم السابح ماري حيا الفضول من اتمامة الايمان غيرة عن ابي جعفر
من على الباقر افعال الجماعة حاضر في ابي بكر وعمر وعثمان اما الشهدا فكانا لستم من الذين قال
الله فيهم والذين ماؤا من بعدكم يقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذين سبقونا بالايمان
الايتنا كنا من في التفسير للمسؤول الى الامام ابي محمد الحسن العسكري رضى الله عنه رواه القاسم
ان الله تعالى قال مولى مولى ما علمت ان فضل اصحاب محمد على جميع صحابة المرسلين فضل
ال محمد على جميع المرسلين التاسع ما التفسير المذكور ايضا ان آدم وال اخي محمد والطهسين خويلد
اصحابه المحبوبين ان نصري قال الله تعالى قد جعلت توحيك عار وحي اليهم كذا في فضل سيد المرسلين
والطهسين واصحابه للنبيين واخبرنا ان الله تعالى يفيض على كواحد من عبي محمد وال محمد واصحابه
محمد عا و قسمت على كل عدد دخله من طول الدجرا الى اخره وكانوا الكفاة لم يداهم الى عقبه محمد
والواحد جل من ان الله تعالى اجتمعهم جلا من ال شهد واصحابه الخيرة فكفاء الله عز وجل عن ذلك
بان يثبتم لها التوبة وال ايمان ثم بين خلة الخيرة وان من جلا من ينفض ال شهد واصحابه الخيرة ابو
ينهم يذب الله عن بالوفهم على مثل خلاص لاهل كهم جميعا العاشر ماري و صاحب كتاب السواد والسيار
من الامامية عن الامام ابي عبد الله جعفر بن محمد الصادق انه قال في تفسير قوله تعالى فاني
عزهم ورضوانه رضى الله عنهم بما سبق لهم من العناية والتوفيق ورضوانه بما سطر عليهم من اعمتهم
رسولهم وقولهم ما جاء به الكتابي حشر ماري و علي بن جيسى الازدي من عظام الشيعة الامامية
الاثنا عشر من الصادق عرابه عن جده علي بن ابي طالب انه قال قد سمي يا بكر والله والباقر
ولا نهار صدقنا من امر بصدقته فلا صدق الله قوله في الدنيا والاخرة وقد انزلهم الازدي في كتابه
كشف الغيبة في معرفة الاثنا عشر ائمة الاثني عشر من الاخبار والاثنا عشر في عشر ماري و علي بن الحسين
في الصحبة الكاملة لاهل البيت صلى الله عليهم ورحمهم بائناهم احسن الصحة وانهم فاروق الانوار واج

ولاد في طهار كاهنه وانهم منطويين بحجته الثالثة عشر ما روي عن امير المؤمنين انه
 مدح علي بن ابي طالب واحبا للقاء اليهم لقاء ربهم فانهم كانوا في اقرب الوجود الى الله تعالى
 وكان بينهم ما هم عليه الا ربع عشر اذ في الرضى في نهج البلاغة قول امير المؤمنين لعلي بن ابي طالب
 عجل الله فرجه فادري حديثهم لقد كانوا يصيرون شعثا غبرا قد باقوا سجودا وقاميا راوحون
 بين جباههم وخدودهم وتقيون على مثل الحجر من ذكر معادهم كان بين عبيدهم ركب لا يرضى من طول
 سجودهم اذ اذكر الله هلت اعينهم حتى قبل جنونهم وسادوا كما عييد الشجر من الريح الماصف خوفا من
 العقاب ورجاء للتواب الخامس عشر ما روي عن امير المؤمنين انه كتبنا بالي اهل مصر ذكر فيه انه
 نهض في الاحداث التي وقعت في العرب فحذفت ابي بكر من رجوعه عن الاسلام وطعمهم في
 دين محمد الخاتمة زهق الباطل واستقر الدين واتساع ما نثاره ذكر الرضى في نهج البلاغة وغيره
 السادس عشر انه لما مات ابو بكر قام علي بن ابي طالب لبست وهو مسجود في ركنه والله يعزى باللمنين
 وكنى كالجبل لا يحركه العواصف ولا يزيه كذا في نهج البلاغة وروى الحافظ ابو سعيد بن سمان وغيره
 عن علي بن عقیل بن ابي اسحاق انه لما قبض ابو بكر الصديق رضي الله عنه رجت المدينة بالبكاء كيوم قبض رسول
 الله صلى الله عليه وسلم فجاءه على باكي مترجعا وهو يقول اليوم انقطعت خلافة النبوة فوقف علي بن ابي طالب الذي
 فيه ابو بكر يحس فقال رجل الله ابا بكر كنت الف رسول الله صلى الله عليه وسلم وانبيه وذكر الحديث بطوله
 فضائل ابي بكر ومناقبه السابع عشر ما نقل عن علي بن عيسى رجلي فكشف الغم في معرفة الامم من خبا
 التي انفق عليها اهل السنة والجماعة والشيعة انه سئل الامام ابو جعفر محمد بن علي الباقر عن حليته لبيس
 يجوز قال نعم يجوز قد حلى ابو بكر الصديق سيف الفضة قال الراوي اتفعل هكذا فوثب الامام عن مكانه
 فقال نعم الصديق نعم الصديق فمن يقل له الصديق فلا صدقة الله تعالى في الدنيا والاخرة فيه
 الثامن عشر انه در كتب روضه مرويت از ابي جعفر محمد الباقر كه گفت امير المؤمنين والله اخذ من الناس
 احبا الى ان التي بحقيقة من هذا المصحح ونزدج البلاغة روايت كرده از امير المؤمنين كه گفته شد
 كه فلان جهاد كرد با كفارت قال كروا برتر ان تاكلوا نهارا قتل كروا مسلمان شدند واسلام سبب آن

شایع شد و وضع کرد و نیزه را در بنا کرد و سجد را در واقع نشد و خلافت او ختمه و مراد ابو بکر است یا عمر
 انما نردیه از امیر المومنین و از ائمه الطبیعت که روانی بصیرت آن اعتراف میکنند و اهل حق اند با آنکه ابو بکر و عمر
 در اسلام مرتبه عظیم است و مصیبت آنها مصیبت شدیدیست در اسلام و ابو بکر صدیق ششم مرتبه که او را در مرتبه
 خدا و اهل تصدیق میکنند و امیر المومنین ششم خود و بجز او گفت که آنها چهار و کردند با کفار و قتال کردند با متردان جزیه
 نهادند و مساجد بنا کردند و اسلام بسبب آنها شایع شد و دعا کرد برای آنها که حق تعالی آنها را جزای خیر خود و بر خود
 ابلی یکدیگر است و باقیشان بیان نمود و ششم خورده گفت که و آن کسی نیست در مردم که دوست تر باشد نزد
 آنکه مانند دی فل در صحنه سخن باشد و با خدا ملاقات کنم از خود بر جنازه ابو بکر بگفت و گفت هر قدر تلافت پیغمبر منقطع
 شد و مناقب او بسیار بیان نمود و در حق جمیع صحابه گفت که هر که امام گویند عذر الله همان امام است و هر که
 از راه ایشان جدا شود بروی غضب است و او را جهنم است این آثار در بیعت ائمه را از حق تعالی آمده و
 اهل سنت و جماعت باشد مگر آنکه در نفس این آثار را حمل میکنند بر تنه و جوشش بوجه هستی یکی آنکه نصیبت
 باطلست چنانچه بیان کنیم انما الله اعلم و انما الله اعلم و انما الله اعلم و انما الله اعلم و انما الله اعلم و انما الله اعلم
 و جعفر صادق علیه السلام فرمود چنانچه بیاید از الله تعالی و اینجا آثار محمد باقر است که فرموده است که هر که از این
 حال و مقامی دلالت دارند بر این که این آثار معنی بر تنه نیستند چنانکه نصیبت است از انظار اهل و اخصای حق
 برای خود است او شک نیست که بنا بر ضرورت تنه جایز باشد و بغير درستی چنانچه جایز باشد که گندب در بیعت
 ارباب حرام است بقیع است لذاته و آنچه ضرورت ندارد است بغير ضرورت پس صورتی که شما مسلمانان
 کفار گرفتار باشد و کفار و در اگر کراه کند بر آنجا که گفتن بر زبان پس اگر کراه تقبل با قطع عضو و کراه
 قادر بود بر آنچه از ان می ترساند از قبل با قطع در انصورت اگر کراه جبر کند و کراه کفر نگردد و کشته شود و با جوار
 و شهید شود و عمل بر خرمی کرده پس چنانچه حبیب رضی الله عنه در دست کفار که افتاده بود و کشته شد پیغمبر صلی الله
 علیه و آله از اسید شهیدان فرمودند و اگر در خیالت کفر بر زبان را از مغفوره است بر نفس چنانچه عمار بن یاسر
 در دست کفار و قبل از آنکه شهید صلی الله علیه و آله فرمودند و اگر کراه تقبل مانند آن نباشد بلکه با دست
 سهل تر ساندند یا آنکه اگر کراه کننده قادر بر قتل و مانند آن نباشد در انصورت اگر کراه در خود نشود

و اجزا و کفر و انباشد و اذیت بهل مستزیت و در صورتیکه کسی اگر او نکرده است کسی طلب نکرده است
 و مسلمانی از خود و کفر زبان را ند چگونگی و او انشراح صدرت بکفر حق تعالی میفرماید الا من اکن قلبه
 سلطان بالایان و انک من شهر بالکفر صد افعیه هم غضب من الله در این فیه مثلاً اگر
 کسی موج خفنا را شنید بخود را از طبیعت کرده باشد و آنها حکونت کنند یا کونه تصدیق نماید بخیل کسی
 بر تپیده و گر چنین باشد بک بی بسته عای کسی چون امیر المؤمنین اینهمه موج و نواز حلقه را شنید کند و خبر
 آنها چشم گریان حاضر شود و قسم بآنند تعالی خورد و آرزو کند که شل اعمال و در صحیفه من شده و من بخدا
 ملاقات کنم و در تپیده که اجم احتمال تقیه است چه ضرورتی برای بر تپیده یا اگر در آنوقت مراد مردم بودند
 کی چنین الفاظ گفتند و چه ضرر با بنابر سید ختم کوش درسم یا کرده آن ضرورت است و محرم با قدر جواب یک صد نفر
 شرک کرد از جا بر جسته و کلام نعم الصدين نعم الصدين گفت چه احتمال تقیه است این تفرقه حالی دلالت دارد
 بر نفی تقیه و دیگر در آنرا نکرده قرآن حالی و مقال بسیار دلالت دارند که این فعل بنا بر تقیه نبود کما لا یخفی علی
 من علی ادنی مشور برهان بسیار و این مظهر علی در هیچ گفته هر فرق از منقاد و طاعت که عقاید او از
 عقاید دیگر ملتها باطن و جدا باشد و موافق نبود و اگر اندک آن فرق بر حقیقت و بر فرق که با اهل باطل بیشتر گفت
 داشته باشد نه باطلت و لکن برده که نه باطلت یا می چنان است چرا که سوای امامیه از منقاد و دو ملة باطل
 کسی استیلا است قابل ننده و کمی تنگنیز صحابه و طعن نشان زبان نکرده اینهمه مقدمات صحیح اند پس کن
 استدلال بر مظهر این است بر تقیه هر باطلیه باطل اینهمه صحیح که هر فرق که در اکثر مسائل عقاید با دیگر
 فرق باطلی باطل چون همیشه باشد حق است چه بدی که حق ضد باطلست و ما ذا مبدء الحق الا اللدلال و اینهمه
 صحیح که از منقاد و دو ملت مسلمانان بسیار است کسی قابل نشده و طعن سخن صحابه کسی زبان در رازی
 نکرده فی الواقع اینهمه حق و جمل مرکب انکار به بیات که اینهمه بدستی کردن با کسی نیکه نام عمر رفاقت چنین
 کردند و جان مال خود را شمار نمودند و این پیغمبر را در حیات بعد وفات پیغمبر در عالم شایع کردند و بنوا بر معنوی
 ثابت شده که پیغمبر با ایشان صحبه ای محبت و یگانگی بود که یک حدیث بدرجه بالاتر رسیده باشد و قرآن
 مجید از هر دشمنان حاکم است تا مسلمان دشمنی دشمنی و سلوکهای پیغمبر بر تقیه و لغات عجل است

و در حق پیغمبر حق تعالی او را رحمة علما المین گفته و با تمام دین و کمال محبت بر او مشا رت داده و گمان
 مردن که بخیر چار کس محسوس از وی در این تائید یافته و همه حق و انکار بدیهیات از هیچ عاقلی نباید محسوس
 یازد و احوال که تا بهرام بخاتمی و دیگر مثل این فرق که آنکه با اهل بیت پیغمبر اوست و دارند و دعوی محبت پیغمبر میکنند
 و با کسی که او را نیز پیغمبر مثل فرزند آن برورش کرده و در جراتی او خرد خود در نکاح وی داده و او را و نیز
 او صلب داده و تمام عمر در زیر پرست او در بیخ نکرده و حسنی میدارند و تکفیر میکنند و سب لعن تجوز بینما میکنند
 از صفات او و دولت سواد خواجه این حاکم بتلاش نیست خود با تفسیر آنها اگر این امتیاز خود را با تفسیر باطلها
 باطله نمی نمایند چنین امتیاز در خواجه هم وجود است و نیز آنها که با کما صحابه اتفاق بر سبالات دارند
 آنها هم چند فرق اند که یکی تکفیر دیگری می کنند اسحاقیه و سبکبید بکینه آنها عصبه میکنند و با کس سبکبید یکی
 از فریقین امام میدارند دیگری تکفیر میکنند پس حق تعالی تبرجی یکی بر دیگری ترجیح است بلا مرجع تحقیق
 مقام است که امتیاز امامیه از دیگر ملتها فقط در سبکبید است و اهل سنت از سبکبید فرج است چنانکه امام
 بر عباد واجب است چنانچه عباد واجب است و امامیه اکثر اصول عقاید با تعقل و خواج و در حدیث موافقت دارند
 چنانچه در محبت اهل بیت نه که روش و انشاء الله تعالی در نه اصل سنت و با قاضی عمر بن بیدیه دارد و کنایه این
 سخن است که فعل و دارد که سبکبید ذات صفات با یتالی و محال قیامت کافی نیست و الا احتیاج
 به بیعت پیغمبر ان بنی شده و بار او عقلا اختلاف نمیشد چنانچه در شیران انیا اختلاف نیست پس چون
 پیغمبران آمدند و احکام الهی آوردند بعضی چیز را از عقل انانیت سامت نکرد و اهل سنت و جماعت عقل را
 بر کنار داشته و باین شرح ناطق شده بود تمام ان ابا ان آوردند و نوسن معین و تکفیر بعضی گفتند پس اگر
 موافق عقل است نور علی نور و اگر موافق عقل نیست عقل بر تصور عقل خود کرده و کل من عذمت گفته تسلیم
 نموده و کیفیت و چگونگی ان موضوع پس علم الهی است و این راه است که اهل سنت را در تمام مسائل فقها
 جاریست و این راه است که حق تعالی برین مرجع میکند و میرزا بدین آیات حکمات من ام الکتاب
 و از مشاهدات فاما الذین فی قلوبهم رنج غیر تبیع ما تشاء به منه ابتغاء الفتنة و استقاء
 ناوله و ما یعلم تا و لا اله الا الله و الا سخون فی العلم بقول ان امناه کل من عذمت ربنا و این راه است

در این کتاب که در اصول عقاید است و محال بر سبکبید است

که اصل ستم و جانتد بدان امتیاز دارند و دیگر ملت های زاینده که آنها هر یک پیروی عقل را مقصود و کتاب
و سنت را پیش نشینند و عقیده پس کتاب نیستند اگر موافق حقول شان آمد بر آن راه و الا انکار کردند و متخیر
ماندند و راه کم کردند قال الله تعالی کما اضاء لهم مشویه و اذا ظلم عليهم قاموا از حال
شان باز میزد بعضی گفتند که موجودیکه جسم نمایند و مکان و نیز وجهی باشد مقبول مانعی شود آنها خدا را
جسم گفتند و جسمی شدند بعضی روغن جسم این راه رفتند و بعضی گفتند که مقتضای تکلیف است عباد
را با تیان عبادت و اجتناب از معاصی و وعده و وعید کرده است بر افعال پس اگر افعال مخلوق عباد
ظلم بر عباد لازم آید عقل قبول نمیکند که افعال عباد را خدا خالق باشد آنها قدریه و مجوس این اندیشه شدند
و بعضی ردوفش بیان راه هم رفتند و بعضی گفتند که ممکن صلاحیت خالقیت ندارد و انقدر فهمیدند باز تامل کردند
و گفتند پس بنیاب بر صفا عباد و ظلم است نیز همیشه خاک سیاه را عفا که عقل قبول نمیکند آنها
هر چند بعضی و نفس بیان راه هم میرفتند میگویی شیعه علی برگزینی که کند او را عذاب نخواهد شد و این را بجز
و القدر که از شرع ثابت شده کسی را از جریر و قدریه معقول نشد و بعضی انکار صفات زایده بر ذات کردند
بنا بر این حکما و بعضی را بلکه اکثر ملت های باطل را بودند قرآن غیر مخلوق و صفی از صفات معقول نشد
که حرف صوت است چگونه ذات قائم باشد و بعضی منکر عذاب بر شدند میگویی که مرده جهاد است
عقل قبول نمیکند که معذب باشد و اکثر آنها صراط و میزان و وزن اعمال و اکثر تفصیل معاذ را معقول
نمیدانند و در نه حق تعالی را معقول نمیدانند از نتیجه این معناد و دولت باطل به هم رسیدند پس بنا بر
این همه از اصل طایفه هر یک اصلست که عقل را مقدم میدانند و شرح را تابع عقل میکنند و سر پیروی عقل را مقصود
خود کرده براه دیگر رفتند و بر سر راه شیطان بودند و با د و صل بهم نموده و اصل ستم و جاحه عقل را میگویند که
خود را قرار دادند که حق تعالی میفرماید و ما الویت من العلم الا قلیلا و میفرماید و الله یعلم و انتم
لا تعلمون و دست بست بنی معصوم که او را حق تعالی برای راه نمونی که روان فرستاده بود و او را
و عنان اختیار خود نوی سپردند هر سو که بردمان راه رفتند و بی تشویش بتزلزله و که خسته است
بیت چه نعم دوار است را که باشد چون تو نشینان چه پاک از موج بحر انرا که باشد نوح قیامان

ای برادر من مستتر بکاف حق تعالی آفریده است و شمال میدانند و در چشم همه جماعتی میکنند و چون اینهم
 حق تعالی میفرماید **الحسین علیه السلام** مستوی و بدیع الله فی قلوبهم امان بدان می آید که اگر
 آن نمی گفت و میگویند که استواء معلوم و الکلیف مجهول و الايمان به واجب و الحق بکلیف
 لا یجوز و چنین با وجود تنزیه حق تعالی از جوارح است بداند قائل ندو میاید و ندید که کفیف این مستتر معلوم
 نیست منقوض است بعلم الهی بر **آن سلسله** آنکه بقرینه هر صحتی در سبب افشانی نه نموده ثابت میشود
 و نه عاجزانه الهی صلی الله علیه و سلم بلکه از تمامی متواترات و ثبوت بر منزه و انکار متواترات
 و منقطع بر سید چرا که ما پیغمبر صلی الله علیه و سلم ندیده ایم و نه ابو بکر رادنه علی را و نه عیسی را و نه محمد را
 رادنه قرآن مجبور مانا نازل شده بلکه قرآن را یافتیم و خبر متواتر دریافتیم که این قرآن بر محمد نازل
 شد بود و فصیحی است و سبب طبع معارضه آن کردند و عیسی را با آن گشت شخاص و طول زمان و گشت
 از جانب محمد بقوله فالتواصی هم منست له ارماع و نه آن عاجزانه و آن محمد نای مردی بود از قریش
 انی و دعوی نبوة کردند و این قرآن خواند و مردم ایسوی خدا دعوت نمود و در آنوقت کسی بر حق محمد
 نبرد و بیج و چشم نه داشت از احادیثی و این سخن محمد بر وضع و تشریح حاصل مکه که با وین آیه
 الذات گرفته بودند که ان الله بر عبادت بر خدایستند چون معجزات برست محمد ظاهر شدند و کار
 در قلوب متاثر گردید است و مردم بر قبول دین محمد آواره و اول کسبیا با آن اورده ابو بکر
 یا علی پس دیگر جماعتی مسلمانان فیل عمر عثمان هم از آن جاده بودند پس در روز آفتاب لمیت
 الهی آفریده میگرفت و ظلمت کفر و فتنه میشد و کفار و عداوت محمد و اصحاب محمد در هم زدند و یزید او قصور
 نکردند و مسلمانان که مانع محمد شده بودند در محبت و تائید دین او از جان مال تقصیر نمودند تا فتنه
 از هر طرف بر جانب بلاد و فری متباعد مردم هر سو که مرکبی بی دیگر الفت شدت محبت دین محمد
 در با فتنه و از هر جانب بدخلولانی دین الله افولحا آنگاه خطاب ایوم الکملت لکم دینکم
 منتهی شد و در حکم اخذ غنای صلب و ربک فای غیب ندان رفیق لا علی بر داشت
 این روایات آفریده یاران او همچنانکه در حیات و در ترویج دین او میگوشتند و بعد وفات او

همچنان بسیار دانه ابو بکر با بی حقیقت و غیره و بایل عرب که نزدش شده بودند جهاد کرده و عمر از آنند زبلا و کفر را بنوازم اسلام
منور کرد که کسی را بر حقیر و اینهمه خبر متواتر اگر موجب علم هست پس نبوة محمد صلی الله علیه وسلم مسلم
و قرآن هم مسلم و حق محمد صلی الله علیه وسلم بر کردن مسلم که آنهمه بر بنها کشیده و بسیار موده و مامورم را از
خطیئه کفر بر آورده بنور اسلام شرف کرده و راه جنت نمود و همچنین حق ابو بکر و عمر و عثمان و علی و غیره و اصحاب
محمد صلی الله علیه وسلم که درین بزم کشید و بسیار شریک رفیق محمد صلی الله علیه وسلم بودند بر کردن ثابت
و متحقق شد یکیش را بر هر یک که تفاوت و در جابت که خدای تعالی گفته که لا یتوی القاعدون من المؤمنین
غیر اولی الضرر و المجاهدون فی سبیل الله باموالهم و انفسهم فضلی الله المجاهدین
باموالهم و انفسهم علی القاعدین در حجت و کلا و عد الله الحسفی و قال الله تعالی لا یتوی منکم
من انفق موقب الالقتهم و قال و لکن اعطو در حجت من الذین انفقوا من بعد و قاتلوا
و کلا و عد الله الحسفی و نه در حق باطن باطل شد و نه سبیل شد ثابت شد و اگر این خبر متواتر هیچ منفید علم
نیست و اینهمه مردم که بازان و مرد و مرد و عید از هر چه علم از قبایل شتی در امکانه متباعد و دامن بر خنایه کوه بنهار
آباد خود را گذاشته دین محمد اختیار کرده بودند و آنهمه از جان و مال بر بنها کشیده دین محمد را محکم نموده بودند
و آنهمه صحبتهای پیغمبر یافته بودند صحبت پیغمبر آنها را هیچ فایده فکرو و آنها همه بخاطر داشت ابو بکر و عمر دین
محمد را بر پای و زادند و قرآن منزل لایله آنهمه قرآن عثمان را نسبت به محمد و خدا کرده بنوازم و ایت کردند
و دینی دیگر سوای دین محمد از خود تراشیده بهارسانیدند پس آن کجا ثابت شود که محمد نمانی در دنیا
موجود شده و معجزات ظاهر کرده و در انصوات که اعتماد برین خبر متواتر نماند بوجود محمد و معجزات او علم از
کجا حاصل شود بلکه از همه متواترات و ثوق بر یخیزد چه جایز است که بصره و اجداد و مصر و در جهان بوجود
نباشد مردم بدو معترف شده خبر بوجود آن بلاد با رسانیده باشند و این خود خطیئه است و دعوی اگر کردن
باینکه ازین خبر متواتر علم بوجود نبوة محمد صلی الله علیه وسلم حاصل میشود و علم با جسان و اسلام با بی بگفتار
نمیشود این دعوی بیدلیل است کما لا یخنی بران تا من آنکه در حق باطن هیچ دلیل از ادله شری
ثابت نمیشود پس از سبب باطل است چرا که بر قرآن اعتماد نمیکویند که قرآن را صحابه و غیره

کرده اند و آنکه متواتر است از عثمان متواتر است تا زین العابدین علیه السلام و احادیث پیوسته میگویند که بروایت صحابه موردی
 شده البته نزد آنها مستبر نیست که میگویند همه آنها بعد پیغمبر مرده شده اند مگر چهار کس و اجماع صحابه بطریق اولی
 زردشان حجت نیست پس تیره حجب که آورده اند و پیوسته نسبت می کنند از کجا مگر آنکه آنها خود می گفتند که
 که این خود را از ائمه اند کرده ایم این عوی شان باطلست بوجهی که آنکه اول ثبات امامت باید
 کرد پس ترائ دعوی باید نمود و امامت فرع نبوده است و چون نبوت بجز متواتر صحابه ثابت نشود چنانچه
 ذکر کرده ایم پس امامت چگونه ثابت شود و قول جماعی که صحابه تا بعین باشند چون سب و غیره
 عالم نباشد و عمل کرده میشود بر اتفاق شان بر کذب و دعوی عصمت که مصحح قول و باشد ثبوت آن
 می است و در نه خط و نقاشی و غیر عصمت فرع امامت است پس امامت ثابت نشد عصمت از کجا ثابت نشد
 دوم آنکه اگر امامت حق بودی امیر المؤمنین علی رضی الله عنه پیش محمد بن حنفیه را از ان سلسله
 و چیز دیگر از اصول دین و بنا بر اسلام است چهل و محمد را از ان خائل نگذاشتی و محمد بن علی را با علی ابن الحسین
 نزاع نشدی چنانکه امامیه علم میکنند که در امامت محمد بن حنفیه با علی بن الحسین نزاع کرد و بجز اسود را حکم کرد
 الی اخر ما افتروا و چنین علی ابن الحسین پیش ازید را مطلق ساختی و زید را امامت محمد باقر انکار کرد
 حال آنکه کلینی در کافی از ابان روایت کرد که هشام حوال گفت که مراد بن علی گفت که تو با ما با
 تا جاهد کنم حوال گفت فی زید گفت جان خود را از من عزیز میداری تا حوال گفت کجی
 را در زمین بجا است یعنی امام بر حق نیستی محمد باقر پس بودن من با تو و نبودن یکسانست زید گفت که
 با من تا قدر محبت باشد که الله سر داده و در دین من میداوی که اگر او داشتی که مراد از قش و فرخ انداختی
 اگر محمد باقر امام بر حق بودی مرا مطلق ساختی سیوم آنکه در امامت زید و امامیه نفس علی شرط است و این
 که اگر امامت از اصول دین باشد شایع آنرا که علی را پس از امامت نفس اطریق احادیثی که
 روایت باشد که روایت احاد موجب علم نیست بنابر حدیث بران میتوان شد پس واجبست که نفس متواتر
 باید و البته امامیه دعوی توان میکنند و دعوی قوا بر باطلست چرا که اگر متواتر بودی از یقین
 آنکه واقع است تا آنکه صاحب امامت که مرکب دعوی اخذ علم از زمان امام میکند با هم اختلاف دارند چنانچه

اولی علی و زین العابدین از زین العابدین که امامت را از علی گرفته اند و از علی گرفته اند و از علی گرفته اند و از علی گرفته اند

از اصحاب جعفر صادق علیه السلام و غیره میگویند که امام بعد جعفر و پیش از شیخ عبدالمستطوف علی بن ابی حمزه
سلام و علی بن ربیع و غیره میگویند که امام بعد جعفر موسی است و امامت بر موسی ختم شد و جماعتی گفته که امام
بعد موسی پیش از علی است همچنین در اصحاب سنی اختلاف شده احمد بن ابی شریح ابی جعفر و حسین بن علی
و محمد بن ابی نصر سکونی و عثمان بن عیسی ابویسر و عامری و صفوان بن یحیی ابویحیی میگویند که امامت بر موسی
ختم شد و دیگر اصحاب سنی میگویند که امام بعد موسی علی است همچنین اختلاف بسیار در اصحاب امام واقع
شده و این اختلاف دلیل کذب است و موجب اضطراب و رستی است و احادیث احادیثی است که
کمالا نمی تواند چهارم آنکه دعوی امامت از ائمه متعاضد شده مثلاً محمد باقر و زید و دیگران علی ابن حسین و دیگران
حاکم و متقی و تصنیف و صفات کمالی امامیه و هر یک دعوی امامت نقل میکنند زید و یزید و اشاعریه و باقریه
و محمد پس یکی تصدیق کردن و دوم را کذب نمودن ترجیح است بلام حرج و تضاد و تقاطع و نیز بعضی از
اصحاب امامت چنانچه حسن بن علی بن وصال از اصحاب رضای و جواد منکر امامت آن هر دو بودند و کذب میکرد
کسی که هر دو را امام واجب الطاعه دانند و اسامه بن مهران حضرمی از اصحاب صادق و کاظم و عثمان
بن عیسی از اصحاب کاظم و رضا منکر بودند امامت رضای پس با اینجه کاذب و تعارض در اقوال امام در اقوال
اصحاب امامت چگونه ثابت شود و چنانکه امامیه میگویند که امام از خوف عدالت هر چه خود ظاهر نمیکردند
و در ظاهر مثل اهل بخل بقیه سخن میگفتند و قول حق پوشیده بپار آن خود میگفتند بلکه در خلوة هم نمی گفتند
و میگفتند لکچیطان اذان مینی و یوایم گوش در و راه کلینی عن الصادق پس قول
اینچنین کسان قابل اعتماد نباشد و محتمل که آنچه پوشیده بپارهای گفتند همان بطل باشد و مقصود و تسلسل
آنها باشد و آنچه در ظاهر میگفتند حق میگفتند و تضال شمره قلیل بهتر است از تضلال جم غفیر یعنی
که تعارض در قول و فون از هر دو قول می برد و لهذا اگر شایع بعد ادای شهادت از شهادت مجموع
کنند و گویند که شهادت بر روح داده بودم هر دو قول و قابل اعتماد نیست چرا که احتمال کذب بر هر دو قول
یکسانست و لهذا اگر پیش از حکم رجوع کرد و قضای حکم کند و بعد از حکم از رجوع شایسته قضای حکم
انکه ملک ضامن بر ذمه شایع لازم گرداند ششم آنکه امامیه از امامت استخفاف و اہمیت نمی کنند

اگر بگویند کتاب مد و احادیث تواتر است بلکه معنی از آن کفریات است و بطلان آن ظاهراً است
 پس در فرق اندر یکدیگر ادیث است از گفته بامعنی از حدیثین آن فرق ضالان از امیر المؤمنین روایت می کند
 انه قال فی خطبته انما اخذ العهد علی الارواح فی الاذلة انما النادی است بکفر انا
 منشی الا انام این کفر است بلکه از ادیان کفر است که دعوی الوهیت است و تیزابی نصیر از صادق کلام
 روایت کرده که مشرود دعوی الوهیت و از مرتبین بیل است از منکران آن فرق رب یعنی علی تنصیر میکنند
 در قوله تعالی یا ایها النبی المصلح لک الله الی راجع و در قوله تعالی یا ایها المصلح لک الله الی راجع و انهم
 الیه راجعون و تیزا میزدند روایت می کنند از الله بعد بطلان سل والنسبین علی و لا یحل
 و در تنصیر قوله تعالی لانی لشرک لک لاجبطن علمک میگویند لانی لشرک یا محمد فی الخ لا فیه شیء علی
 غیر لک لاجبطن علمک تیزا از امیر المؤمنین روایت می کنند انما للقدم علی غیر این نیز کفر است که مقتضی
 تفصیل علیست بر انبیا بک بر محمد صلی الله علیه و سلم تیزا و آن بابویه در علل الشرائع از صادق روایت
 کرده و دعوی تواتر آن نموده که صادق گفته محب علی لا یبذل لکنا دین مخالف نفوس قطعی از
 کتاب دسته متواتر است که هر که محب علی نیست کافر و غلط فی النار است نزد در نفس و چون
 محب علی هیچ گاه داخل نشود پس فایده تحریم معاصی باقی نمی ماند و چنین سخنانی بطلان شرع است
 ستم آنکه سلسله روایت حدیث امامیه از محمد تواتر البته نمی رسد چرا که امامیه خود معترف اند که از خود
 اعداد نقلیه می نمودند و در هر حدیث ظاهر نیست که در کتب حین پوشیده بسیار آن خود میگویند و در عوام خلاف
 آن میگویند و بدیه است که در آن نقلیه و احضار انقدر منظور باشد که در خلوت بهم باریش گفته شود
 بعد تواتر آن رسید چرا که احتیای خبر متواتر محال است و تواتر مستلزم شیع و در شهره پس تواتر نقلیه
 منافات است ای برادر اهل سنت که از رجال بعضی روایت می کنند و روایات شان علی رؤس
 الاشهاد و الا عدلان است باینکه کثرت شان بجز چند حدیث از روایات اهل سنت درجه تواتر نمی رسد
 غیر تواتر اهل سنت متواتر المعنی است که قدر مشترک و از چند حدیث متواتر میگویند و در خبریه متواتر است
 اهل سنت کتاب است که جای عقاید اهل سنت بر آنست و روایات امامیه که سلسله اسناد شان

همسر برانداست و دعوی میکند که ایامه بسر کوشی بیاران خود خدیه میگفتند و قرآن تروشایی محرف
 شد و قیام علی عتاقیت پس روایات مایه چگونه احتمال تو اثر دارد پس ادعای تو اثر از امامیه نیست
 مگر مثل ادعای یهود تو اثر دارد باید دین موسی و قتل عیسی با آنکه خود یهود منزه اند که بخت نصر تمام
 یهود را کشته بود و بجزوه دوازده کس نیکه هشته و چون واضح شد که سلسله اسناد امامیه از امکان
 تو اثر ندارد پس اساس عقاید یفرقه خاله از پنج برکنده شد که اخبار احاد موجب علم و نفی قطع نیست
 هشتم آنکه سلسله اسناد امامیه قابل وثوق و اعتماد نیست چرا که عقیده رد فضل آنست که محب علم
 هر گناهی که کند از ان مسؤل نخواهد شد که بر خود را بکشد و با ما در خود را کند و برای اثبات این قول آثار
 ائمه را روایت میکنند چنانچه مذکور خواهد شد ان الله تعالی و قوله تعالی فی ممدن لا یسل
 عن ذنبه انزل و لا جان برین قول خود عمل میکنند پس وضع حدیث برای تائید دین خود که در زعم
 فاسد آنها بنابر نیمة صالحه که در ایت مردم است بسو دین حق و محبت علی البته نزدشان جایز بلکه
 مستحسن باشد پس وثوق بر آن سلسله نماند و نه آنکه سلسله اسناد رد فضل تا آنکه که مذکور میکنند موافق تو
 مقرر و رافض هم اکثر آن بدرجه صحیح میرسد محل در کتبشان بر فیل اند نص علیه صاحب الهدایت
 من الامامیه و معتزدا انما صحیح میدانند چون بر مقتضای قواعد آنها سنجیده میشود و ضغاف نظایر شیعی
 یا مومنین با زائنه احادیث را معارضات و مرجحات آنها از پنج غلبه است ترو در ان حوائج
 اند و غلبه ای دیگر امام جعفر صادق رضی الله عنه و غیره ائمه ثقات روایت و قدما و مجتهدان امامیه را بکنیز
 کرده اند چنانچه ششام بن حکم و ششام بن سالم و طاقی صیرفی و زارة بن عیین و یکیر بن عیین و محمد بن مسلم
 و مالک جهنی و دارم بن حکم و یزید بن ابی اسلمت را بکنیز کرده و رد کرد و صادق بعضی آنها را و شیخ کرد از
 دخول بر خود بن سکان را و بکنیز یکیر بن علی بن حسین ششام احوال را و یار واه عن ابیه فی الامامیه
 و بعضی ثقات آنها بعضی را بکنیز میکنند چنانچه ششام بن سالم و جالینی و ششام بن حکم و صاحب الطاق
 هر یک دعوی روایت میکنند از علی بن حسین و محمد باقر و جعفر صادق و چه میگویند که ما اخذ کرده ایم مذکور
 از باقر و صادق و باز هر یکی دیگر را بکنیز میکنند چنانچه ششام بن حکم کثانی ضعیف نموده

در روایتی احمد صاحب الحاق کرده الخاشی بس روایت کسی از آنها معتبر نباشد و نیز امیر المومنین
 از صاحب خود شکایت بسیار کرده که سخن من نمیشنود و اطاعت من نمیکند چنانچه باید انشا الله تعالی
 پس روایت یحیی بن مروم معتبر نیست و نیز اکثر راویان اخبار ایشان که بیشتر بر پایه ایه از آنها در کتب معتبره
 خودی آرند و متک با حدیث آنها می کنند که در مضاع اند منهم جعفر بن محمد بن عیسی بن شاپور قراری
 ابی عبد الله که اب است و مضاع قال الخاشی کان ابو عبد الله ضعیفاً فی الحدیث و قال احمد بن سید
 یضع الحدیث و مضاع و روی عن الجاهل و سمعت من قال کان فاسد المذهب و حالاً که ابو جعفر طوسی
 شیخ تلافی ضاله و غیره از وی روایت می کنند و هر روایتی را اعتماد دارند و منهم حسن بن عیاس
 بن الجریش الرازی ابن علی بنیر ضعیف بلکه مضاع است قال الخاشی الحسن بن عیاش بن الجریش
 الرازی ابن علی ضعیف جدا و مضاع که کتاب فی ائمة ائمه در فیه القدر و در مکتب ابی الحدیث
 مضطرب لالفاظ حالانکه از وی کلینی در کافی چند حدیث روایت کرده و کافی نیز آنها را صحاح
 و منهم علی بن حسان و هو مضاع قال الخاشی ضعیف جدا ذکره بعض اصحابنا فی الغلاة فاسد الاغلا و
 و کم کتاب تفسیر الباطن تحلیط کلمه روایت کرد کلینی از وی در مسیح خود و منهم محمد بن عیسی قال یضع من
 صحاح مکتب ابی دی عنه او عمر و کسی و غیره و منهم عبد الرحمن بن کثیر الباهلی قال الخاشی رعیتم
 اصحابنا یضع الحدیث حالانکه از وی ثقات آنها مانند علی بن حسین و ابن فضال و غیره روایت
 کردند و از آنها کلینی روایت کرده و نیز از آنها محمد بن حسن طوسی و ابن بابویه اکثر احادیث روایت
 کردند که خاندان ایشان برانست و بیان نهدی که از معتبران امامیه است زنی بن بود و مضاع و نیز
 بن سعید پری بود و در کوفه از روایان که ساحر و کذاب و این هر دو صادق نگذیب کرده و گفته یقیناً
 علما اهل البیت و پروان عن الکاظم بعضی از راویان احادیث آنها آن کسانی
 که معترفند خداوند و توحید میکنند و در سلسله توحید برادر افرامی کنند چنانچه شام بن سالم و شام بن حکم
 و صاحب طاق خدا را حشمت میکنند و به آن نسبت مینمایند امام ابی اسین علی الرضا از آنها
 خبری کرده و گفته و لیس القول منا قال الحسنان و با ایهم جسمیم محمد بن روافض از آنها روایت

و حدیث می کنند و اینها را تعدیل می نمایند و در سناد و احادیث اینها را بیشتر از حدیث
 مرویست ضعیفا و اندک متهم بر اینهم صالح الاناطی ابو اسحق و حسن بن سهل النوفلی و حسن بن راس
 الطفاوی و اسماعیل بن عمر بن ابان الکلمی و اسماعیل بن یسار الهاشمی و حسین بن احمد المنقری و جماعة
 بن سعید الخثعمی و مؤلفین فاسد و کثیری از وی روایت کرده و عثمان بن عیسیٰ شیخ الطائفة یعنی ابو جعفر
 طوسی و غیره از وی روایت کرده و عمر بن بحر طوسی و غیره جماعتی از وی روایت کردند و بر خبر او اعتماد
 دارند با آنکه ضعیفست و سهل بن زیاد از وی ابو جعفر طوسی روایت کرده و محمد بن سنان از وی نیز
 طوسی و غیره روایت کرده اند و بر خبر او اعتماد دارند حال آنکه ضعیفست و آبراهیم بن عمر البیاضی و داود
 بن کثیر الرقی که با وجود ضعف فقهی و عمده تصدیق و طوسی از وی در تهذیب و تنبیه و غیره
 روایت کردند و بر خبر او اعتماد دارند و صالح بن حماد و اسمعیل بن خدیجه و معاویه بن میسر و عامر
 الاحمسی و خالد بن النخع و محمد بن قیس بن ابی احمد و محمد بن عیسیٰ و داود بن حصین و علی بن حمزه
 و و قعیه بن مصقلة و حسین بن زید بونی و اسماعیل بن ابی زیاد سکونی و و سب بن و سب بن
 بن عبید و جماعتی کثیر دیگر همه آنها ضعیفا و اندک متهم بر اینهم و عثمان بن ابی داود و غیره علماء
 حج و تعدیل این غیره ضعیفان را تصنیف این جماعت تنصیف کرده و با اینهمه محدثین اینها در صحاح خود احادیث
 از اینها روایت میکنند و فقهای آنها با حدیث آنها عجز می آرند و دیگر در سلسله اسناد احادیث
 آنها جماعتی است لا تخصی مجهول الحال اند حسن بن ابان که حال و بافتاق علماء نشان مجهول است
 حال آنکه خبر او را اصحاب شمرده اند نفس علیه بن المطهر فی المنتهی و شیخهم المقتول فی الکوس و العالم
 بن سلیمان و عمر بن خطلمه مرز و مجهول الحد الا انه و عمر بن ابان مجهول الحال است و عباس بن الغضنفر
 بن سکس و علی بن عثمان بن عیسیٰ بن سمان و هاشم بن ابی عامر بن یسار بن یسار و موسی
 بن جعفر و فضیل بن سکره و زید البیاضی و سعید بن زید البیاضی و عبد الرحمن بن ابی هاشم و بکار بن ابی
 بکر و قلیح بن زید و محمد بن سهل و عبد الله بن زید و غالب بن عثمان و ابی جعدید و ابی و ابی
 سعید المکاری و رکان بن فرقد و حسن بن الفضلی و قاسم بن الرز و صالح الشیبی و علی بن ودیل

و حسن بن علی بن ابراهیم و ابراهیم بن محمد و حسن بن علی و ابن اسحق النخعی و عثمان بن عبدالمطلب
 و عثمان بن عبد الله و یحیی بن عمر مولی الانصار فی بیس بن محمد السلی و علی بن محمد السعدی و محمد بن
 یوسف بن ابراهیم و محمود بن میمون و جعفر بن سواد بن جعفر بن کلاب بن جهم و لسان اند با جاعتی کثیر
 و دیگر رجال که ازین جماعت شیوخ آنها روایت کرده اند مثل علی بن ابراهیم و پدرش ابراهیم و محمد بن
 یعقوب کلینی و ابن بابویه و ابو جعفر طوسی و شیخ ابو عبد الله که او را سفید گویند یا بنیه مشایخ
 روافضی از آن جماعت در کتابهای خود روایت کرده اند و عمل بدان کتابها مجتهدان واجب گفته اند
 نفس علیه الرحمن و ابو جعفر الطوسی و جمال الدین یوسف بن ابی طاهر علی و تیز از یحیی بن ازرا و یان علی
 آنها آن کسانی که از آنها نیز آید در حق آنها به دعا کرده اند و گفته اند اخوانه السید چون از راه
 بن حسن و بعضی از روایه آن کسانی که روایت میکنند از امام باقر و ثقات از علماء رجال آنست
 لذت میکنند چنانچه محمد بن سنان که از ابو عبد الله جعفر صادق چند حدیث روایت کرده و محمد بن
 یعقوب در کانی و ابن بابویه قتی در فقه و ابو جعفر طوسی در تہذیب غیرشان در کتب خود روایت
 او از صادق آورده حال آنکه نجاشی میگوید که ثابت است که امام ابی عبد الله چیزی روایت کرد
 باشد و این سخن در امامیه مشهور است و با بنیه در اوقات می شمارند و محمد بن عیسی از محمد بن محبوب و غیره
 روایت کرده و ابو جعفر کثیری گفته که نصیر بن صالح میگوید که محمد بن عیسی خورد و سال است آنقدر عمر دارد
 که از محمد بن محبوب روایت کند و بعضی از روایه آنها آن کسانی که ثقات قوم و رانها طعن میکنند چون
 محمد بن عیسی بن عبید بن یقطین و محمد بابویه قتی از ابن ابی عمیر روایت کرده که بر حدیث محمد بن
 عیسی اعتماد نیست و محمد بن احمد بن محمد بن عمران اخروی قتی نجاشی و غیره در آن طعن می کنند
 و میگویند بر روی عن الضعفاء و لا یالی عن الخد و بعضی از روایه مدلسانند که نه میکنند
 حدیث را از شیخ و نام شیخ خود حذف میکنند چون ابی عمر عبد الله بن مغیره و قنبری حال آنکه کلینی
 از صادق منکر السیاس روایت کرده و بعضی از روایه شان آن کسانی که مذکور است یعنی او میکنند
 در دعوی امامت چون حسن بن سواد ابی محمد کنه ی مصری و از دیگر را و یان بزرگ و متبرشان

آنها باشند که امامیه آنها را فاسد المذهب میدانند چنانچه جبار و دیما نزد احمد بن محمد السعد الهمدانی و قطب
چون محمد بن علی بن فضال و عبد الله بن بکر بن اعین شیبانی و عمرو بن سعید ابی الحسن الهمدانی
و واقفیه چون حسن بن ابی سعید شرم بن جبار المکاری ابی عبد الله حسین بن مهران بن محمد بن ابی
نضر السکونی و احمد بن محمد بن علی بن محمد بن البطانی ابی الحسن و ابی الحسن علی بن حسین بن محمد
البطانی الحری المعروف بقطب بطاطری و صفوان بن عیسی ابی محمد البعلی و عثمان بن عیسی ابی حمزة العامری
الردی مولی بنی رواس غیرشان و این شهر است در میان آنها و با آنکه حکام انبیا در سبب آن می کنند
ازین بهرند میان شیوخ امامیه صحاح خود روایت حدیث می کنند ازنا مشهوره واجبیه انبیا و ان بائنه
اشی عشر و این جامع بائنه اثنی عشر ایمان دارند و نیز روایت قبول می کنند روایت کسی را که فاسد باشد و معاجم
چنانچه ابو جعفر طوسی در عده گفته که فتن با خصال جوارح مانع قبول روایت نیست و نیز آنها قبول می کنند
روایت کسی که امامه او را رد کرده اند و منع کرده اند و خود قبول بر خود و نیز از جمله رواة اختلاجه کسی است که مؤمن بودن
او معلوم نمیشود چنانچه ذکر بیان بر ابراهیم نصرانی که در ظاهر زنی انصاری نگذاشته خود را نصرانی می گفت
طوسی و غیره از وی روایت حدیث می کنند و میگویند که هر چند پیغمبر اسلام و پشت و بعضی از رواة شان آنها
استند که روایت می کنند از آنها که خود را دیان مروی عنه را توشیح میکنند چون مبه الاعلی و نظایر او اکثر از
رواة شان آنها هستند که در آنها نه می گذارده و نه فتح چون منذر بن غیره و همچنین پیران و بعضی از
و اکثر متصیف می کنند بر ضعف بعضی راویان و بر حدیث آنها حکم بصحة می کنند و نیز امامیه روایت میکنند
از کتابها که نسبت می کنند آن کتاب بشایخ خود و گمان می برند که آن شایخ از پیغمبرین کتب است و امام باقر
و امام صادق روایت کرده اند لیکن چون تحقیق نمائیم در حدیث الوجود از روایت نکردند بعد مردن
شان آن کتب به دست آمده است چنانچه کلینی از چندی از اصحاب خود از محمد بن خالد و غیره روایت
میکند و اکثر اخبار آنها که بطعن مرویست از همین جیل است نیز بعضی از راویان شان آن کتب استند
که مذهب خود را قرار داده و اقرار کرده اند بآنکه از افشار این امام مخ کرده بود و باز افشار نموده یا پیش
و مگر منع کرده بود و باز نمانده و آن راویان تروشان از معتبران و ثقات اند چنانچه ابی نصر

که از آنها است که گفته اند که ابو بصیر که یکی از اصحاب حضرت علی است
 میگوید که من از پدرش شنیدم که روایت از پدرش شنیدم و این بابویه از ابی بصیر روایت کرده که گفت از ابی
 عبد الله پرسیدم که مسلمانان روز قیامت خدا را خواهند دید گفت آری و پیش از روز قیامت هم دیده اند
 گفتن که دیده اند گفت روزی که گفت است بر یکدیگر مشغول شایسته ای که میگویند که در میان خدا را در دنیا
 هم می بینند پیش از روز قیامت مگر قومی بینی و آنوقت ابو بصیر گفت گفتن که مردم خدا می تواند توان
 سخن بر مردم حدیث کنم گفت نه حدیث مکن و ابو بصیر عرض او از حضرت حدیث کرد در آن تا آنکه مشهور شد
 در میان شیعه و کلینی از محمد بن ابی بصیر روایت کرده که مرا ابو الحسن معنی داد و گفت که در آن مگر می بینی
 آنرا که او را ندیده ام در آن سوره که می بینم پس فایم در آن نام نهاد و در آن فرشتان نام به پران شان و نیز بعضی
 از روایات آنها که از یک امام روایت می کنند و خود منکر امامت آن امام اند و آن روایات از رجال صحیح
 می شناسند و نیز از مجتهدان و ثقات را در بیان شان شخصی است که او را علم الهی نام نهاده اند و او را از کثرت کذب
 پاک ندارد و آنرا عمل صالح میداند و چند کتاب هر روزی پر کرده است و همچنین با عتق ابی ران او ثابت شد
 و نیز اخباری که عمل میکنند بر عمل چنانچه مرسل ابی حمزه می شناسد حال آنکه کلینی از ابی عبد الله روایت کرده
 که هر که را سال کند که از کذب است و ابو جعفر طوسی عمل میکند بخیر فاستحقاق هم بخیر مضطرب و عجب از اینهمه حقاقت
 احققان و افزاینده تر این است که چهار کس متعاقب حوی کردند که ما نیز مهدی صاحبان ایم از نزد امام
 مهدی عصا الزمان پیام می آید و اول ابو محمد عثمان بن سعید الثمالی دوم پسرش ابو جعفر محمد بن عثمان که در
 سال سه صد و بیست و شش قوه شده سیوم ابو القاسم بن ابی الحسن بن روح چهارم علی بن محمد که او را خاتم
 السلفه میگویند و در قوه چهار سال مدت این در میان که از امامان را محققان معتبر می دانند و بعضی دیگر
 سال بی و دوی سفار و دوی میکنند که من مهدی را دیده ام و از روایت میگویم چنانچه ابی هشتم
 و از و این ابی القاسم جعفر و محمد بن علی بن بلال و احمد بن اسحق و ابی ایهم بن مهران و محمد بن ابراهیم
 و غیره و این اعمقان و دوی بیلیل غایب البطلان آن منقرضان را با و کرده روایت حدیثی است که مهدی از آن
 می کنند و نیز روایت کنند از رقیه و دکان میرند که رقیه بواسطه سفر آن غیر شان عصا الزمان

نوشته بودیم صاحب الزمان با چنین جواب نوشته اند از آنجمله رفته علی بن الحسن بن موسی بن بابویه
القمی از حضرت اور رفته بخط صاحب الزمان ظاهر کرده در جواب سال خود گفته ابو القاسم بن ابی اسحاق
بن روح یعنی منیر سیوم رفته بدست علی بن جعفر بن اسود صاحب الزمان فرستاده بود صاحب الزمان
این جواب نوشته اند از آنجمله رفته محمد بن عبد الله بن جعفر بن حسین بن جامع بن ملک حمیری ابو جعفر قمی نجاشی
گفته که ابو جعفر قمی صاحب الزمان نوشته بود و چند ساله از او آب بریده پرسیده بود و گفته که احمد بن
حسین گفته دیدم این سایل از نوشته در اصل و جواب آن نوشته بین اسطوران اسود بن محمد بن حسین
طوسی در کتاب العینیه و کتاب الاحتجاج نوشته در می کتب صحاح که بنادر آن برین خرافات است و از آنجمله است
ابو العباس جعفر بن عبد الله بن جعفر حمیری قمی شیخ فقیان در ریس رد فتن ابو العباس که در کتابی
در رتق الخلیج کرده و از آن قریب است اسناد ابی صاحب الامام نهاده و از آنجمله رتق ج برادرش احمد و برادرش
حسین اینها هر گمان می برند که ابی صاحب الامام منیر سیوم صاحب الامر جواب سایل مامی نویسد چنانچه نجاشی
و غیره ذکر کرده اند و از آنجمله رتق علی بن سلیمان بن حسین بن الجهم بن بکر بن عیین ابی الحسن الرازی هم
و عوی می کا تبه میکرد و در رتق ظاهر می شود و نجاشی گفته او را صاحب الامر انصالی بود و از آن جمله دیگر رتق اند
از قدما را این فرق ضاله و از همین سبیل خود خرافات است آنچه محمد بن علی بن حسین بن محبوب بن بابویه قمی بخط خود
صاحب الزمان ظاهر کرده و این با همقان گمان می برند که محمد بن علی مکیه ساله با چند مسئله از شکلات
می نوشت و در نوران درختی که بیرون شهر قم بود می نهاد و یک شبانه روز آنجا می گذشت روز دیگر بر می آورد
و جواب سایل بپوش آن نوشته می یافت از این سنی یستین دارند که آن خط صاحب الزمان است که شحوت
خیال شان است و برین بناد و پیشانی است و از همین سبیل فخرعات اعمق فریب است که اکابر مجرب هم
از این چنین ظاهر کردند و جواب سایل که شیشه را زانها پرسیده بودند و آن خطوط را این جمعا عند التبارض
بر حدیث مروی با سند صحیح ترجیح می دهند چنانچه ابن بابویه در یک مسئله توقیفی بخط ابی محمد حسن بن علی
بر آورده و در کتاب کلینی روایتی خلاف آن توقیع بود از امام جعفر صادق ابن بابویه گفت که برین
حدیث فتوی نمیدهم ملک فتوی میدهم بر آنچه نزد من است از خط حسن بن علی و آن حق است

کوه حسن بن علی را که می ستانند و بر تقدیر شایسته از خطبتهای که در آنجا ایراد کرده اند این که از آن
 نیست و بنامند ایشان برین خرافات است و کتب بصیث و فقه اینجا به ما این لغویات بخون که می
 ترین کتب نزد اینجا به چهار اندکی کافی تصنیف محمد بن یعقوب الکلینی و دوم تصنیف یوم که سینه به
 این هر دو تصنیف محمد بن حسن ابی جعفر طوسی چهارم فقه من لا یحضره الفقیه تصنیف محمد بن علی بن
 بابویه قمی و گمان میرسد که کل برین چهار کتاب واجب است و هم چنین بر آنچه روایت کرده اند از امامی و جمع
 کردند آنرا از ایشان و او باز امامیه ازین چهار کتاب کافی را ترجیح میدهند و حاجی فقه من لا یحضره الفقیه میگردد
 و حال این کتب آنست که بر تو ظاهر کردیم که از هشتم بن حکم و هشتم بن سالم و صاحب طایف قائلان
 تبسم و زراعه بن عیین و بکر بن عیین و سلیمان بن جعفر و محمد بن مسلم و بنی فضال و این چهار
 و جماعتی دیگر فاسد اند و سبب بقاعده امامیه و بعضی و متخل و کذا است و هر ائمه شان چون جعفر فرارند
 و ابن عیاش و محمد بن عیسی و غیره و بعضی ضعیفان بسیار اند و مجاہل بشمار چون ابن عماره و ابن
 مسکون و زید بای و غیره و بعضی مستور الحال چون نفیسی و قاسم خزاز و ابن فرقد و غیره و از مناق
 در عمل احوال روایت میکنند پس اینچنین کتب را صحیح گفتند و واجب حمل استن حق است
 و چون حال صحیح کتب شان نیست وای بر حال دیگر که با واجب کلامی امتناضن از اینجا به صادر
 میشود که کل برین کتب واجب میگویند با آنکه طوسی خود گفته که بر حدیث با حاکم و صحیح با عمل واجب نیست
 و ابو جعفر طوسی با این علوم مرتبه خود در آن گرامان که شیخ افطائمه است روایت می کند از این مکان
 از صادق و جماعتی که مذکور میکنند که این مکان را از صادق روایت نیست و نیز روایت میکند طوسی
 از ابن بابویه صاحب فقه مزوره و نیز از رضی و آنها از محمد بن عثمان و او کا و ب تری و جازیه است
 کذب برای انصره مذکور فایده ابن بابویه یعنی مروایه کلینی را که بر عمر خود به شما صحیح روایت کرد
 چون احادیث قرین قرآن و استقالات حکم بوجع کرده و همین علی حکم و منع کرده فایده به آنکه
 فرقه های رفیع کلام عمل میکردند بر آنچه از آن آنها بدان روایت می کردند بی تحقیق حال رجال
 اسناد و سیرتانی نه هستند که در آن احوال رجال شده از حرج و تعدیل تا مدت که سکن

از آنجا که در حدیث چهارم کتابی تصنیف کرده و در عایت انضمام در رجال که از آنجا میفرموده و فرمود
باز در کتاب آخرین ابن عساکر و در حقا کتابی تصنیف کرده و نجاشی و ابوجعفر طوسی و جمال الدین احمد بن
طاهر نسفی و ابن مطهر و نقی الدین بن داود و در صحیح و تعلیل کتابها تصنیف کردند و مهمل گشتند
بسیاری را و فاضل اند از توجیه صحیح و قبح و اختلاف بسیار کردند و در شرح احمد بن محمد بن ابی اسحاق
و القدر بر وجهی که از عقیق تا بطل مسیح فرق ظاهر نشد و در بر حیات شهادت ای گفتند و لهذا صاحب
الدرایه من الامامیه از تقلید آنها منع کرده و نیز علماء رجال در اسامی رجال و تحقیقها کردند و نجاشی ابی بصیر
که بنون بود آنرا با وجوده گفتند و مراجم که برادر همله و حیم بود آنرا نیز ای بنو طوط و حار همله خوانند و بر حال
و در او ای و رسم و اسم پدرش بود و بنو چنانچه محمد بن یس مشرک است و در حدیثی که در وراثة میباشند که بیان
نمود محمد بن یس اسدی ابی انصیر و محمد بن یس بنی و یکی را مدح میگوشد بی توشیح و آن محمد بن یس
اسدی مولای بنی انصیر و یکی را ضعیف و آن محمد بن یس ابی احمد بن بابویه که از محمد بن یس روایت
میکند بی ذکر ما به الامتیاز بسیار در حدیث نیز فرقه من حیث الرجال موافق مذمت ایشان هم اعتماد نشاء
بیه عدالت و در روایت شرط است و چون تقدیم ایشان از احوال رجال بحث نمیکردند بر سر طریقه و سایر
عمل میکردند متاخران که اندک در حدیث تقلید اهل سنته بحث از رجال کردند لیکن هیچ حق را در باطل
امتیاز ندادند و اگر امتیاز میدادند و باطل را از ترک می کردند به سبب امامیه یا بجای ترک میدادند تا چار مسل
کردند بر همان روایات متقدمان و جمعه کردند که از اصحاب متقدمین ما بران نقل کرده اند و بنا
اینهمه ترافاتشان بر اتباع هوا است و تحقیق آنست که بنا بر سبب ردافض را منافات با تقصید هم
دین اسلام نهاده اند اول عبداللہ بن سبا یهودی بود منافق و زنی مسلمانان و زاده مردم را بسوی
حسب طبیعت که هر خوب باطن سلامت کشیده و از آنجا بر طریقه ضلالت انداخت که از افراد و نشان
با ثبات الوهیت چنانچه خلاصه می کنند با اثبات معنی رسالت که مطلقا امامست یا ولایت تعبیر کنند و تقریر طریقه
در نشان دیگر صحابه و طبیعت بهمت عدالت بعد از آن دیگر منافقان و در وقت زین العابدین
و محمد باقر و جعفر صادق بروی کار آمدند چون هشام بن سالم و هشام بن حکم و احوال و دیگر

ماتعجب است بدان الطاق وزیر بن جهم البالی وزیر ابن عیین و حکم بن عیین و عروه و عیسی و یحیی و عیسی
روایت کرده اند از آنکه ذکرین یحیی آنها را با جماعتی از منافقان فرط محبت اهل بیت ظاهر کردند و میخواستند
آمد و رفت و در دست آمده ذکرین و دیگران را اما انتقام از آن اهل بیت که در آن روز از آن
اکابر کاذب اصول و فرد و مظاهر صاحب و از دین پیغمبر صلی الله علیه و سلم و مبین و دم شیشه و دم اهل بیت
با خبر روایت کرده اند پس چون عقاب فاسده از آنها ظاهر شد آنکه از آنها خبری کرده و چنانچه کلینی و غیره
اما میهم از آنکه تبری از آن منافقان روایت میکنند روی الهمدی عن ابراهیم بن محمد الحارثی
و محمد بن الحسین با حقا لا دخلنا علی الحسن الرضا و قلنا ان هشام بن سالم و حدیث الطاق
و للمیثمی یقولون لا یفتی الجور الی المرق و الباقی صمد محمد و سلیمان و قال سبحانک کیف
طاعتهم اسمهم ان غشوا بک بغیرک اللهم لا صفک الا عاصف و صفک و لا استعینک بحیالک
انت اهل بکل خیر و لا یخلف مع القوم الظالمین و قد روی یحیی بن عیسی عن الحسن بن عبد الرحمن
الحکامی قال قلت لابی الحسن موسی بن جعفر الکاظم ان هشام بن الحکم یزعم ان الله حسیم
قال قاتله الله ما علم ان الحکم محد و معاذ الله و ابی الی الله من هذا القول و روی یحیی
عن محمد بن الفرج النحوی قال کلبت الی الی الحسن بن سالم قال هشام بن الحکم فی الحکم و هشام
بن سالم فی الصریح فکتب عنک حیرة الخیران و اسعد بالله من الشیطان لیس القول ما قال
الاستامان وزیر بن علی بن الحسین هشام احوط را گفت ای احوط چنانکه از خدا روایت میکنی از
پدر من چیز که پدر من از آن خبر است چون بن عیین وزیر گفت احوط گفت که زید امام نبی است امام برادرش
محمد است زید گفت ای احوط پدر من ترا مایلی دین یا موخت و مرانی یا موخت و یا بنی آنقدر محبت داشت
که گفته شد که در دین من می داد و مرا بر حق و در حق را یعنی شد رواه الکلینی و غیره من الامایة و یحیی
اقوال که از آن بر آید از آن منافقان ظاهر شده در کتب امامیه مرویست و باز از همان منافقان امامیه
این خود را میگویند و نیز در کتب اهل بیت که چون وزیر بن علی بن الحسین طلب خلافت کرد و جماعت کثیر را بدی
جمع شد و امیر عاتقین و سف بن عمر و قتی با وی محاربات کرده و باز در آن کس از اهل کوفه آمده اند

و باطلال منافقان عقایدشان در شان یحیی بن فاسد بود آن کو قیام بنا برستاد عقیقه خود بانی بگفتند
 که اگر از ابی بکر و عمر تبرکاتی ما ترا مدد کاری میکنم و اگر در ترا میگذاریم زیر گفتم برگر تبر از ابی بکر و عمر نخورم
 کرد بلکه دوستی آنها خواهم داشت چرا که پدر من آنها دوستی داشتی و ذکرشان بخیر نمودی و سر و علانیته
 آن کو قیام گفتند اذان فضیلت یعنی این هنگام ما ترا میگیریم زیر گفتم اذ هبوا فاقموا الفضل
 یعنی بروید شمار و فضیلت اند پس آنهم کو قیام از وفاتت زیر گفتم و زید با آن شدت حقیق از آنها
 تبری کرد و از آن روز آنها را در فضیلت نام مقرر گشت و نیز از زمانه در زبان موسی بن جعفر اسحق بن ابراهیم
 ملقب به وکیل الحین شاعر ظاهر شده که نه اقر له و نه به بنو و سلام ظاهر میگردد و نه سبب رو فاضل را
 نمایند بکر و در فضیلت و از فضیلتی خود میسازند که مذکور محمد بن محمد بن النعمان ملقب بمعین شیخ ابی جعفر
 طوسی و مرتضی بعد از آن در ایامی که آن ایام را ایام غیبت محمد مهدی میگویند جماعتی که اسباب بد فریب پیدا
 شده که دعوی سنارت کردند از طرف محمد مهدی و در قعات ظاهر نمودند و بعضی زناده کتب در آن نه سبب
 تالیف نموده نسبت کردند و بایان کتب مسوی باقر و صادق نسبت کردند تالیف آن کتب با صحاح
 مخلصین آنها افتراء علیه و احضار لا ملز بعد هم پسران کتب را ظاهر کردند برای شیعیه
 و گفتند که مصنف نهجه تقیه این کتاب ظاهر نموده بود و از آن زناده بعضی خود را در زمره مخلصان
 صادق شمرده کتابی در اصول و فروع برای شیعیه ظاهر کردند و گفتند که این کتاب است کتب حنفیه
 صادق است بکشیعیه آن کتاب را گرفته آنچه در وی بود از صادق بنی تحقیق روایت کردند و از جمله
 اسلاف رو فاضل که رو فاضل مذہب خود را زد گرفته و فریاد ابراهیم نصرانی بود که در ظاهر وین نصاری
 را نکند شسته با نصرانیان خود را نصرانی می گفت و شیعیه خود را محبت اهل بیت قرار داده مطابق صحابه
 و اہبات مؤمنین ذکر نموده باز در آن که ایمان بر قضی نامی شخصی پیدا شده که او را علم الہدی لقب می
 کنند پر از دروغ و باطل کتب تصنیف کرده بسو نصرانی و غیره نسبت نمود و شیخ او صاحب قعه فرورده از دو
 اکذب و انجس بود و نسبت نسبت نام بر رو فاضل و چون تمام روایات بن گمراہان مخالف اخبار متواتره
 بود که مردم متواتر از امیر المؤمنین علی و از فرزندان او که ایامی بود و در موانع جمهور صحابه روایت

مسلک نه و انکاران روایات محال بود و لهذا آن اخبار را خود امانیه هم از باب روایت می کنند
ما چار برای حفظه برب خود و خوب تعبیه قایل شدند چه اگر به تعبیه قایل نشوند روشن را بطریق
نه برب خود و نیز آنکه نم آید اکنون برای ابطال نه برب و ابطال تعبیه باید کرد تا آن گران
و منفی بانی تا **فصل در ابطال تعبیه** بدانکه روشن دعوی می کنند که تعبیه برب
و اثر واجب بود و برسته نیز واجب و برین دعوی خود با تمارسند از کلمه ای از ابی نعیم روایت
کرده و قال قال ابو عبد الله ان التقیه من دین الله قلت من دین الله قال و الله من
دین الله و لقد قال یوسف علیه السلام ابتها العیر انکم لسا فون و الله ما کایا
سر قولشیا و لقد قال ابراهیم علیه السلام انی سقیم و الله ما کان سقیما و روی بن ابی نعیم
فی الامالی انه سال عن ابی عبد الله هل کان رسول الله صلی الله علیه و آله یحیی قال ما بعد
نزل و الله یصلی علی السلس فلا و صاحب محاسن از ابی عمر روایت کرده و قال ابو عبد
جعفر بن محمد الصادق یا ابا عبد الله عشتا و الدین التقیه و لا دین لمن لا تقیه له تخمین اما
و مضیت تقیه ایجابان بسیار روایتی کنند و در تفسیر قول تعالی ان الکرهه عند الله انکار
میگویند که اتقی مشتق است از تقیه یعنی اگر کم زد خدا آنت که بسیار تقیه کند و تخمین کلین و غیه
از شام بن سالم از ابی عبد الله در تفسیر قول تعالی و من ذون بالحسنه المیهتمی گویند که مراد
از حسنه تقیه است جواب این تمارسند و من ذون و من ذون و من ذون و من ذون و من ذون و من ذون
سالم و غیره بالا نه که ریشه و نیز این آثار مخالفت متواترات است و ثابت بالبداهه چرا که اگر چه
تعبیه میکرد و نیز عبادات و محامات با کفار میکرد و علی رضی الله عنه با معاویه جنگ میکرد و در
تسلیم این آثار دلالت دارد بر آنکه تقیه بعد نزول و الله یصلی من الناس ممنوع گشت
ظن حجت لنا علینا و اوله بر بطالان تقیه بسیار اندکی آنکه کذب بسیار و این و ارام است
مخصوصا بی ضرورت پس آنرا واجب است تخمین و کذب است و اعتنا را برین و کذب است
و الذب را اگر کم نه از تقیه است که است و دوم آنکه تقیه محال است در در توفیق بر اخبار و انچه

در توفیق بر اخبار در امتیاز و در سبکی که در توفیق انبیا فرستاده شده بحال و اگر نه حجت الله بر خلق قایم نمیشد
نیستی که شاعر بودن یا سحر بودن که از ان و هم در بودن نظم قرآن از غیر خدا بودن و مجرات از قبلی
سحر پدایمی می شود و حال آنکه کسی از اشعار ان مثل قصه سوری انو قرآن نتوانست آورد و کسی از سحر انرا که با
با معنای معنوی نتوانست که و تا هم این سرود و صفت را حق تعالی از پیغمبر علیه السلام با ملخ و جوه نفی کرد
و گفته و ما علمنا له الشعر و ما یستبحی له پس کن ببقیه بر پیغمبران چگونه روا باشد بیوم آنکه حق تعالی
و در مرجع انبیا میفرماید الذین یبلغون رسالات الله و یخشون و لا یخشون احدا الا الله و در مرجع
برویشان میفرماید یجاهدون فی سبیل الله و لا یخافون لومة لائم و میفرماید که ختم خیر است از خیر حجت
لنالناس ما یهون بالمعروف و یتنهون عن المنکر و تو منون بالله سرور بر پیغمبران و قایم بر مسان
بجنت چگونه از غیر خدا تیرسد و در صفت تبلیغ شراعی ترک کند سبحانک هذا بهتان عظیم چهارم آنکه در بدو
اسلام نو که تعالی یا ایها المدثر فاند و قوله تعالی و اندر غشی تک الاقرین نازل شد
و پیغمبر صلی الله علیه و سلم در آن تنهایی که در ابتدای اسلام بود چه قدر در بنمای و محنتها کشید که از حیطه بیان
خارج است اگر حفظ الهی شامل حال او نمی بود کفار در تسل و در ریم نکرده بودند و قوله تعالی و اذ یحکوا
الدین کفر و الیشبک و اذ یقولون کذا و یخرجون و یحکون و عیبر الله و الله خیر الما لکون شایسته
در اوقات آن سرور علیه السلام در تبلیغ احکام و انداز تصور نکرده باز چون اسلام قوه گرفت و حکم بر پا نازل
شده و آنچه معارف و مغازی بعمل آورده و نظیر من شش است اگر نقشه میکرد و چرا در ابتدا اسلام بخیر نمی کشید
و چرا جاهد فی سبیل الله میشد و عمل می آورد پس ثابت بقیه از آن حضرت صلی الله علیه و سلم از حقایق هم نتوان
ان ندان الا صفت نبیه و تفصیل قول بر این وجه که از ابو جبریل و اشغال او و از آنرا که روز از هر قل عظیم المروم
و بر وزیر خمر فارس نقشه نکرده و از ابی البرک و عمر تقیه میکرد و قابل آن نیست که کسی غافل و عیال آن بر دوازده
عاصل که پیغمبر صلی الله علیه و سلم و هم چنین انبیا و سابق نوح و ابراهیم و مراد و صلی و شعیب و لوط
و موسی که تفصیل آنها تفصیل و تکرار در قرآن مذکور است بهر چه کس از انها با وجود صنعت اسلام در دنیا
کفار از غیر خدا تیرسد و در تبلیغ احکام الهی تصور نکرده و صد سال نوح از دست کفار بنمای کشیده

وصال امام سی را نادیدن و ابوابیسم از در و با دست هجرت اقلیم خود را با جاد و صانع را با توبه و توبه
 را با اهل برین و اصحاب یکدیگر و طر را با قوم او و معاوضات شدیده ماند و بعضی امتیاز تلخی و غیره از تو
 کفار شهید شده و چنانچه حق تعالی در توحید بنی اسرائیل میفرماید فلما قتلوا انبیاء الله من دون
 انکم من منین و میسی با سنان شریف بر روی چکس از آنها تفتیه نکرد و علی با معاویه جنگیده و او را از او
 شام تغیر فرمود و الا که پیشرس حسن مجتبی میگفت که معاویه را تغیر نکن تا ما نجات من کیده و ان کیده
 اعطیله و ان عباس میگفت که باقتل پیر دشت و بعد یکماه تغیر باید کرد علی قبول نکرد و گفت و ما کنت
 متخذ المصلین عصدا اینچنین روغن خود رو بهت میکند حسین بن علی با یزید جنگیده و شهید
 اگر اینهمه بزرگان تفتیه میکردند و توبت با نجات میرسد اکنون آثار از آنکه بر روایات امامیه آمده است و بر توبه
 تفتیه لایست و از یاد کرده می شود اول آنکه از امیر المؤمنین و بیت الله قال انی والله لو نقت واحد
 و هم طلاع الارض کلها ما بالیت ولا استوحشت و انی نخلک انهم الذی هم فدا و الله الذی
 الذی اناعله لعلی اصبح من نفسی و یقین من ربی و انی الی الله الله محتاج و لحسن ثواب المستظر
 داج دکر الاضی فی نهج البلاغه پس متذکر علی تنها از تسبیح من فی الارض باکن مکنه و خوف و خطر
 خاطر نماید و در امیدوار توبت حق تعالی باشد تفتیه چرا کند و دیگر آنکه تفتیه نیست مگر برای خوف بر جان یا برای
 از دست دادن قتل و خوف جان نبود چرا که گویی را اینست که کند که اندکی میرنگار یا بنیاد خود و آنکه امیر المؤمنین
 قاتل خود را در زمان موت خود را میداشت و از دست دادن قتل برای تسبیح احکام الهی و احراز آنرا عظیم
 چند ان کار نیست و امریت محمود قال الله تعالی لا یصیبهم ظا ولا نصب ولا محضه فی سبیل
 الله ولا یطون موطئا یغفل الکهار و لا ینالون من عد و ینال الا کتب لهم به عمل جبال
 ان الله لا یضیع اجر الحسنین و لا یفقون نفقه صغیر و لا کبر و لا یقطعون و ادب الا کتب
 لهم لیحییهم احسن کانوا یعملون یتیم آنکه روی آنکه من زمره بن اعین عن ابی بکر بن حزم قال
 تو خدا جل فخر علی خضر و قدال السجد فی سجده علی فوطا رقبته و قال و ینالک تصلی علی غیر
 و رضو قال من فی غیر الخطای خذ یدک فانه یتی به البه فقال انظر ما ذل یعقل هذا عندک

و رفع صوته علی عرفا لانا می تبارک و تعالیٰ خرم میشود علی کردن آن مصلی را با مال سید کرد و میگفت
لقد علی غیث و صنوع و برامیر المومنین عمر او از یزید منسیر و چهارم آنکه راوندی از سلمان فارسی
روایت کرده که علی را خبر رسید که عیسی مرده و را بهدی یاد می کند پس در راههای باغبانی
بهینه با عیسی مقابل شد و در عیسی قوس بود پس گفت علی مر عیسی که را خبر رسیده که تو عیسی را بهدی
یاد می کنی عمر حباب نجشوت و او علی کمان خود را بر زمین زد و آن کمان اثر داشت و کشتی ده بسوی
عمر و او در عمر گفت الله الله ای ابائکسن چه میکنی باز اینچنین نخواهم کرد و عیسی پیش گرفت علی
و دست بسوی او زد و باز کمان شد عمر و شپش خورده بخانه خود رفت سلمان گفت چون نشسته
علی مرا طلبید و فرمود که پیش من بر دمی از خلف مشرق نزد او داده هستی بخواب که بند کند او را بگو که
بند کن و در ابل حق تقسیم کن و اگر نه ترا فنیختن خواهم کرد سلمان این پیام رسانید عمر گفت علی از کجا
دانست سلمان گفت از علی چه خبر پوشیده میان من و عمر سلمان را گفت که علی سحر است و من بر تو
شفقت میدارم تو از علی جدا شو و با پادشاه سلمان گفت نه چنین است علی و ارشاد سرانبره است
و تو دیدی از وی آنچه دیدی و نزد او زیاده از نیست عمر گفت برو پیش علی و بگو که سعاد طاعة حکم تو قبول
کردم پس باز آمد پیش علی علی پیش از گفتن من تمام قصه کرد و من و عمر شده بود حاضر کرد و گفت علی
که خوف آن اثر دارد در دل عمر و اوقات مرگ باقی خواهد ماند لعنة الله علی الذین اگر این امر صحیح
است پس نایب شد که علی تقیة منکر و اگر نه برای یاد کردن عمر شیعه علی را بهدی ابنتم با عمر مجادله
نکردی و باز عمر را گفته نفرستادی که مال تقسیم کن و اگر نه فنیختن خواهم کرد و چرا تقیة کند کسی که این
قدر قوت بر دفع دشمن داشته باشد و خوف و اوقات مرگ در دل دشمن شکن باشد و اینم را و ابایت
قوة علی و منکوبی عمر و فضل اکثر احوال و افعال علی را در خلافة عمر بر تقیة عمل میکنند تا آنکه میگویند
که عمر و تر علی را بنصب گفتم و علی بنابر تقیة دم ترفعت لعنة الله علی الذین برای گفتن در حق شیعه
درین تسویش آمد و کمان را از دماغ کرده و برای عصب کردن دختر که از زلزل الناس آنرا خوانند کرد
تا خوش نشد و دم نزد مثل مشهور است که در دماغ گور حافظه نباشد بخیم آنکه کلین از معاذ بن کثیر از ابی

روایت کرده که آن فتاویٰ نازل گردید و همه خود کتابی و فرمودی پندیرین وصیت است بسوی این پندیر گشت
و ما الجنایا و با جبرئیل یعنی پنجایستند ای جبرئیل جبرئیل گفته علی او داد و در آن کتاب مهر را برد
از در پس و پندیر جبرئیل اسد علیه و سلم آن کتاب بسوی علی و اسد کرده و در آن یک کلمه شاید در خبر در آن نوشته
باشد بر آن عمل کند پندیر و فرمود علی آن کتاب بسوی حسن و یکم کشته و پندیر و فرمود حسن او یکم
کشته و در آن یافت که بر آن قومی برای شهادت پس نیست شهادت آنها را که با تو نفس را برای احسان
بنفوس پس همچنان که پندیر و در آن کتاب علی بن ابی طالب پس کشته و یکم پس یافت و آن که سرنگون
باش و خاموشی اختیار کن لازم گیر خاد خود را و عبادت کن پروردگار خود را تا که انید ترا یقین پس بی تو
بس و در آن کتاب به پیشش محمد بن علی و مهر کشته و پس یافت و در آن که روایت کن حدیث با هم
و فرمود به دو علوم طبیعت خود را بر پا کنه کن نصیب کن اباء صالحین خود را و پندیر کسی که بر خد
بس بستی کسی بر تو غلبه نخواهد پندیر و در پندیر خود جبرئیل یکم کشته و پس یافت و در آن کتاب
محمد ان حدیث الناس واقعه و انفسه لا تخافن الا الله و الله رطو اهل بیتك و صدق ایاك
الصالحین و لا تخافن الا الله فانك فی حدیث و امان بتر و دو پندیر هم می پندیرین خواهد داد و در
موسی کسی که بعد از خواند و پندیر تا قیام مهدی و از طریق از سخا و بن کثیر نیز از ابی عبد الله روایت کرد
و در آن در خاتم پنجم برای محمد باقر نوشته بود قل الحق فی الامن و الخوف و لا تحسن الله یعنی
کل حق بگو در حال امن و بیم و حال خوف میترس از هیچ کس مگر از خدا ازین اثبات میشود که محمد
باقر و جعفر صادق را جاز نبود پس بجز و فضل و افعال این هر دو امام را بر تفسیر حل میکنند
است و از افعال این هر دو امام بطریق اولی گشته و از ثوابت شده و از طرق روایت هم
صحت یسجد آنچه که مطلق برب و افضل باشد مثل قول محمد باقر و حق ابی کریم الصدیق نعم اله
این لم یعل الصدیق فلا صدق ما لله و جعفر صادق مخ کرده گفته و لد فی ابوبکر مرتین شمه
اگر مسلم حسن طالی در کتاب خود و بعد بن طه ل آورده که چون رسول صلی الله علیه و سلم وفات
یافت مردم با ابی بکر بیعت کردند علی فاطمه و حسن حسین را با خود گرفته نزد یک از آنها حسین

و انشاء و اهل بر و غیر در وقت و از آنها طلب مدد و در پس از آنها کسی یاری علی بن ابی طالب نکرد مگر چهار کس
 از پیروان و ابوذر و مقداد و نیربایان بن عباس از کتاب سلیم بن قیس روایت کرده که چون دم
 تابانی بکر بنیه کردند ابو بکر فقه را نزد علی فرستاد و گفت که پیش خلیفه رسول الله صلی الله علیه و سلم حاضر
 شو چون فقه پیش علی رفت دین سخن گفت علی در جواب گفت چه جلد دروغ بر رسول خدا صلعم بکنی
 و مرتد شد و قسم بخدا که خلیفه نکرده است رسول خدا صلعم غیر من دیگر را پستتر فقه را گفت که برو ابو بکر را
 بگو که رسول خدا صلعم غیر من دیگر را خلیفه نکرده است چون علی پیش ابی بکر حاضر شد عمر در غضب و در واز
 علی را به سخت پیش طعنه اندازد و از کرد یا رسول الله عمر شمشیر بر پشت و بر چادرش در پس علی
 میگردا گرفت و او را بجنبانید و میگوید که روش اسود عمر علی را گفت ابی بکر بنیه کن علی گفت اگر بنیه ابی بکر کنم
 عمر گفت آن زمان که دوست خواهی نزد علی گفت دروغ گفتی قسم بخدا کسی این قدره ندارد مگر من کم هستم
 در یاران و مددکاران انقضیه هر چه از لطایف نفعیه خبر میدهم چه اگر نفعیه می گردانم بخانه مهاجرین و انصار
 میفرست و طلب ابی بکر حاضر میشد و بلا توقف بنیه می نمود و قسم خدا میداد کرده اخبار استخلاف خود
 نمیکرد و با عمر شستی نمیکرد و آخر این قصه اول دلیل است بر لطایف نفعیه و کم نیاید ابی بکر در آنکه میگویند
 که علی ترک حق خود کرده بود و وجه عدم قدره چنانچه اول قصه بر آن دلالت دارد که از مهاجرین و انصار
 و اهل مد را بخیار بخیر چهار کس کسی با علی یاری نکرد و از آخر قصه که علی عمر را گفت که گردن زدون دروغ
 گفتی قسم بخدا کسی این قدرت ندارد مگر من کم هستم در یاران و مددکاران ظاهر میشود که علی قدرت و او
 آنها و قدره گرفتن خلافت داشت چنانچه از عمری دیگر از علی نه که امامیه و ابی بکر می کنند که علی عمر را گفت
 لو لا عهدی الحبیبی لا اخرت لعلمت من اضعف ناصرا و اقل عددا نیز ظاهر میشود که علی قدره
 متفاوت است و نیز معلوم شده که علی با ابی بکر بنیه بعد ظهورش ابی بکر کرده و بنا بر آن نفعیه فبثت المد عار
 بر فائزین جمعا بعضی بعضی را کمه نیاید که سبب آنکه محمد بن سنان روایت کرده که امیر المؤمنین به عمر گفت
 ای معز من ترا می بینم مقول بزخم غلام ابن ام عبد که تو بروی حکم بنگارم کنی و او تو من ترا بکشد و دیگر
 سبب داخل بهشت شود و نیز محمد بن سنان و غیره روایت کردند که امیر المؤمنین به عمر گفت که تو نو دیا رتو

۶
 ای ابو بکر برادره خود از حبس پادشاه رسول خدا صلی الله علیه و سلم پس برادر کشیده شود پیرا خناس
 درخت خشک پس بنهر شود آن درخت پس نفع افتد دوستان تو پیرا آورده شود آتش سوزنده که در امر
 شده بود برادر تو پس شمار آن امانت شود و شما فاکستر شود پیرا پادشاه پس برادران بدخاکسرا
 بر علیه الله علی الکذبین این بشارت است از بر بطلان تقیه چه اگر تقیه واجب بود این حکما
 تخلف علی بر نیکیت نیست مگر تواتر از دل ستمه و با عده و هم در است شیعه ضعیف شده که امیر المؤمنین در اکثر
 احکام جهادیه مخالفه خلفا را شنید میگرد و با آنها مناظره میکند و بس تقیه واجب بود مناظره منیکرد
 تا هم آنکه شیعه دعوی تواریخ میکند و نزاع است بر شتم شده که علی مغرور و علامت ایمان اختیار کردن
 راستی است بر دروغ و غفیه قال فی هیچ البلاغه علامت ایمان است و ثواب الصدق حین یصر -
 علی الکذب چیست یعلم که در فنی تقیه هم آنکه بعضی در نهج البلاغه روایت کرده که الامور بالمعروف و نه
 عن المنکر لا یقر بان من اجل و لا یقصر ان من حق و افضل خلاق کلمه بعد از خدا امام باشد
 اس میریزد پس فنی تقیه یا نه یا اول بطلان تقیه از کتاب مستقیم این علیهم السلام و اما اثر
 مرویه مغربان ملعونان آورده شده سوای این از اول قتل است که قتل مردم دانا حکم می کنند بطلان
 تقیه چرا که علی و اولاد او و دوستان خدا و مجربان بارگاه بودند و صفات کمال متصف بودند و حق
 قتالی میفرماید و لله الشریک و لیس له ولی و لیکن المنافقین لا یصلحون و شک نیست
 که تقیه متضمنی کمال نایمردی است و خوف مورد عیبی و اقرار بر خدا و رسول خدا صلعم و زنده بودن و بهر
 است بجد بیکار غصب خیران آنها را بگیرند و آنها خوف جان بلکه خوف همان خوف اوستی کمتر
 ازاله تر است نمایند و توانا کردند و تمام عمر بلکه چند پشت زمین ذلت و خواری بکنند و بقتل علی السلام
 با انصاف قبول بن معنی نمیکند و تیر قطره و بوجوب لطف حق بنده گان بر خدا انصاف است بر خدا واجب
 میگویند و غصب امام با قول بوجوب تقیه و عدم اظهار حق لغو است و سلف لطف نیست و حال است که حق
 تعالی امام قائم کند و بروی واضح کند که کل حق ظاهر نماید و اما صد سال خود مختاری باشد که منافی حکمت است
 نویسنده که اگر کسی گوید که پادشاه شخصی را از طرف خود و امیر این شهر کرده فرستاده است لیکن برادر

واجب کرده است که حکم بادشاه را محض نزد خود دارد و مانند الامر خود کسی را بر آن اطلاق ندهد و اگر
اطلاع دهد اشخاص معدود را خفیة اطلاق و در هیچ عاقلی این سخن را قبول نکند بلکه حکم کند بکذب گویند
یا سنگ بادشاه و چون معلوم شد که بادشاه حکیم است سفیه نیست یقین دانسته شود که گوینده کاذب است
و غیر در امانه نص حلی از طرف رسول و امام اول و دعوی امانه و اظهار مجزه شرط میکنند و تینانی
این خبر را است و نیز تفسیر بعد از آنکه امانه رجوع است از دعوی امانه و مگر محمد بن علی الباقر خود دلیل اطلاق
تفسیر آورده و ارسطی از محمد باقر روایت کرده که کسی از وی از چنین سوال کرد باقر گفت که من دوست
میدارم آنها را سایل گفت مردم گمان میزند که این تفسیر است باقر گفت که ترس مینماید مگر از زندگان
از مردمان کسی نمی ترسد حجتی است هشام بن عبدالملک را چنین چنین کند بدو عاقل و در حق هشام بن
عبدالملک که خلیفه وقت بود یعنی اگر می رسیدم از هشام بن عبدالملک میترسیدم که زند و مسلط
به از او بگوید و عمر که مرده اند محض تالی در اثبات عقاید اهل سنت و جماعت و بیان ایمان مجمل و مفصل
و اطلاق نه از سبب مخالفین خصوصاً در ضمن ضلالت فصل در ایمان مجمل اهل حق میگویند که بدو عقل
حکمی که که حقانیتش ثابت است و علم بان تحقیق و سوسطایه که نفی حقایق میکنند یا شک
در این میگویند مستوجب انزاع به نیران اند نه اقامه بر آن و اسباب علم یعنی اسباب ظاهری
انظر بر بیان عاده الهی خلق علم بعد وجود آن اسباب یعنی عقل موجب چنانچه حکامی گویند و نه حق
چنانچه مستند به اقلیل و در آنکه تحقیق کرده میشود و ثابت است که ممکن علم ممکن نیست و اندیشه و خالق جمیع
همکام از جوهر و احوال و اعیان و صفات و احدیتی واجب و جوهر و فاعل بالا اختیار نه با حجاب
پس حکم که یکی از ممکنات است که چون وصفه باشد غیر از فعل که یا در چیزی سبب حقیقی آن نتواند
شد اما نظر نظامیه چیزانند حکم استقرار اولی است از حواس ظاهر که سمع و بصر و شمع و ذوق و لمس باشد
و گاه باشد که سبب بعضی مواضع حسن غلط کند و مفید علم نباشد چنانچه احوال یکی را دو میزد و صفرا و سبب
شیرین را تلخ انگار و لیکن چون نادانست و غالباً عدم موانع قطعاً داشته میشود و لهذا حسن را معبد
قطره و علم چنین دارد و دوم عقل است طاعده و بعضی از افاض گویند که عقل از اسباب علم نیست

برای آنکه از حد و مرز خود فراتر نرود و در محال یا عدم رعایت شرایط برهان
خطائی کند لیکن چون قاطع بعدم موانع دست میدهد لهذا عقل مفید قطع و مسلم نفسی گفته می شود و اینجا
افاد عقل بر علم را قریب بسط است و یوم خبر است که حتمی از او صحت کرده است برای حصول
علم ساح بر مانی الضمیر حکم لیکن چون محال کذب حکم عدم یا خطای مجتبه تصور فرمایید یا مانند آن با قطع حصول
علم است لهذا خبر مطلقا از سبب علم نمی گویند مگر بعد علم زوال مانع نیستی احتمال کذب این علم زوال
مانع کاری قطعا جلبدار مگر حاصل میشود و اینجا در خبر متواتر که عبارتست از خبر جمعی که فعل با لید اجماع موافقت
آنها بر کذب محال و از اجزای شل اول و دیگر آنکه متقی شود با حدی حواس خمس گاری بسته لال خیال
در خبر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چون نبوة و عصمت دلیل بر است احتمال کذب عدم و خطا بجای قطعا بر طرف گشت
پس این بر دو خبر مفید علم قطعی است و کاری با انضمام قراین احتمال کذب در میشود و چون در نبوة
به انضمام احتمال کذب قطع حاصل نتوان شد لهذا خبر مشهور و خبر مقرون بقراین را مفید علم طمانیه و مفید
علم که قریب یقین است گفته می شود و کاری نظر بر اوصاف راوی از اسلام و عقل حفظ و حد است
احتمال کذب ضعیف میشود لیکن قطع حاصل نمی شود پس خبر احاد بشر ط اسلام و عقل و حفظ و حد است
رواه مفید علم است که قسمی از اقسام علم آن را می دانند و بنا بر عمل بران باشد و بنا بر اعتقادات بران باشد
و قسم چهارم از اسباب علم الهام است اکثر متکلمین آنرا از اسباب علم منزه اند و وجهی آنکه الهام محض
است بخواص آنها از اسباب علم معلوم بحث میکنند و میگویند که فراموشی و عدم و خیال و کذب و درایت نفسانی
و شیطانی مانع حصول علم است و الهام پس الهام انبیاء و قدم این موانع بر لیل عصمت آنها با قطع
معلوم است لهذا الهام انبیاء مفید قطع است و در غیر انبیاء چون قطع بعدم موانع دست نمی زند لهذا آنرا
و لیل علمی میگویی نظر بر غالب احوال لیکن فی الجملة نبودن الهام لولیا را از اسباب علم دران سبب نیست
و ثابت است بکتاب و سنت و اجماع اما کتاب فقوالتعالی و اوحینا الی ام موسی ان ارضیه
فاد اخف مله فالقیه فی السمو لا تخافی ولا تخزنی افاداد و کمالیک و جاعلین من الملائک
مراد از وحی درین آیه الهام است چرا که نبوت خاصه محال است قال الله تعالی و ما ارسلنا من

قبله که از جهالات و جهالات و آثار کس بسیارند مثل مذکور در حدیثی که در حدیث در حدیث
یا سایر جهالات و جهالات و آثار کس بسیارند مثل مذکور در حدیثی که در حدیث در حدیث
اما اجماع پس از آنکه از کلمات اول و دوم و از عمده کلمات نشان علوم الهی است از معنیات امکان
و جوی و دیگر باید دانست که از تحقیق سابق ظاهر شد که اقوی و اعلی از سبب علم خبر رسول صلعم است که بهر چه
احتمال خطا در وجوب عصمت از واجب مکن از ازل تا ابد گاهی می بخشد بهتر است که احتمال خطا در آن
که غالباً نیست اما مقصود برایشان محسوسه بلکه ظاهرشان بهتر خبر متواتر است که بنا بر آنهم خبر است و این
کاملاً عینه بهتر است چرا که اختلاف در اراد عقل بسیار است بهتر الهام است که قطع بعد موانع در آن کمتر
است میسر و در غرض غیر از این کلام است که عقل و الهام از معلومات بدست آید از این نیز که هیچ یک از اینها
پس از گذشتن از آن قبول بکنند از حق باید و قبول باید کرد و آنچه شمره از آن سبب است از آن نیز قبول باید کرد
اما در حق چون عدم موانع دانسته شود حکم قطع باید کرد و در الهام بطن دیگر باید دانست که در حدیث
احادیثی من حیث الروایة آمده من حیث انه خبر الرسول صلعم و در عام مخصوص بالعصم و مانند آن ضمیمه
من حیث العبارة آمده است و عام غیر مخصوص بخاص ظاهر و من منصرفه که از احتمالاتی از دلیل نیست
که احتمال تخصیص احتمال نسخ یا احتمال مجاز باقیست قطعی باید دانست که ما را متواتر از این معصوم رسیده است
که علی بن خطاب کتاب میفرموده و بر احتمالات غیر ناشی از دلیل ترکی عمل بظاهر خصوص بگیرد و هم چنین
سلف صالح کرده اند و دیگر باید دانست که در تفسیر قرآن و عمل آن بر ظاهر نیز تأویل صرف آن از
ظاهر تا به سواد عظم باید کرد چرا که حق تعالی میفرماید و منیت مع غیر سبیل المؤمنین نوله ما تولى
و نوله جهنم و سمات مصیر و غیرهم فرمود علیکم بالسواد الاعظم و فرمود الله علی کما
و فرمود لا یجمع امتی علی الضلاله چنانچه سابق این احادیث مذکور شده و اما میسر از آن
هم باین معنی آثار روایت کرده اند چنانچه بالا گذشت پس در قول تعالی و ما یحیی ابوسم و ارجلکم
من حیث العبارة بهر چند عقل با وضوح بر دو احتمال برابر است لیکن موافق سواد اعظم تفسیر کرده باید دانست
که مراد از تعالی غسل است و قوله تعالی ید الله فوق یدهم و قوله تعالی و من ید الله

۴۵ پنجاه و شش سال از عمر او را در گذراند از آن خط واصل بنامید و در روز یکم مرد

۴ داور قتال الرحمن علی العرش استوی البتیرین سخا ظاهر محل بناید کرد

فانصره الى ربه فانظر الى البتة برهانها على ما يكون في هذا العلم وازواجها ووجوده
تم به بعضی ممکن است چنانچه بواسطه عقل جان شایسته و بعضی واجب چرا که او تمامها ممکن نیست
و ممکن است چنانچه مبروی ملائمه ذات خود و مفروض آنست که بشیاء موجوده تمامها ممکن است و خارج
این سخن چیزی نیست و نیز ممکن عبارتست از چیزی که ذات او نه وجود خود و تعاضای کند و نه در
خود او آنچه وجود خود و تعاضا نخواهد کرد و تعین است که قوای وجود را هم تعاضا نخواهد کرد و آن توان بود
ما بیا یک شبهه را در ازم وجودات یا احوال یا احوال مفارقات یا افعال اختیاری یا اضطراری
هم چیز را تعاضا نخواهد کرد پس بود غیر خود را هم البته تعاضا نخواهد کرد خواه آن غیر معیان باشند
یا احوال یا افعال یا غیر چرا که تعاضای قوای وجود خود و همچنین تعاضای وجود غیر خود
تعاضای وجود خود است بالبداهه و فلسفیس پیش است که گفتات از جمله اشیا ذابته هم در وجود
خود در هم در بقا بود و هم در تعاضا خود بصفت و احوال خود و هم در صد در افعال خود و ممکن است
بواجب لزات که ذات او تعاضا کن وجود خود را هم تعاضا کند هر صفت کمال او تعاضا کند تنزه را
از غیر نفس و زوال پس اگر وجود منشأ هر خیر و کمال است و عدم چیز غیر ضروری پس هر چه تعاضا
وجود خواهد کرد تعاضا هر خیر و کمال خواهد کرد و لازم از ازل تا ابدا تصف خواهد بود هر خیر و کمال و ضرر
خواهد بود و از غیر نفس و زوال هر چه تعاضا وجود نخواهد کرد هر خیر و کمالی که در وی خواهد بود و صلی نخواهد بود
کسی گمان نبرد که ممکن چون ذات خود را تعاضا نکند نقص و زوال را چرا تعاضا کرد که فرغ تعاضا
ذات است چرا که نقص و زوال که تعاضا خیر و کمال نه امور عدیه نه از قبیل اعدام علی اثر تعاضا
نی باید نه تعاضالی مفرایه مال صایک من حسنه من الله و ما اصادك من سینه من
نفسك و چون بت شد که تعاضا از هر نقص و زوال منزه است پس تعاضای ممکن که عبارت از
ممكن است البته با اختیار و خواهد بود پس تعاضا از انشا ترک نه با حجاب چنانچه حکما گفته اند چرا که انشا
مستلزم اضطرار است و آن نفس است چون وجود ممکن با اختیار و تعاضا پیش است شد که عالم حادث است
چرا که آنچه از فاعل مختار صادر شود البته حادث است بالبداهه و صانع عالم قییم است و احدی را

چرا که جایز است تمنع و صورت شرک و مانع مقتضی است عجز بر دورایا کی را از هر دو آن بقصر است
و منافعی و جویای بنده محارفت مذکور شده عقل در اثبات آن کافی است و شرع از انبوی و منافعی
قال الله تعالی خلق السموت والارض فی ستة ايام ثم دلائل دارد بر حدوث علم بالزمان و قال الله تعالی
خالق کل شیء کالہ الا هو و قال الله تعالی خلقکم و ما تعلمون دلائل دارند بر قول
خلق اول تعالی اعیان اعراض و افعال عباد را قال الله تعالی لو کان فیہا الهة الا الله لفسدنا
دلائل دارد بر توحید و نیز عقل حکم میکند بر سطح غیر متواتر در حق پس مانده گان و توسط شخص صحاب
پیشید بر آن که محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن شیم بن عبد المنفی صلعم رسول خدا آنچیز بام از
طرف خدا آورده است از امر و نبی و و حده عید و اخبار عید حق است چرا که بخیر متواتر معلوم شده که وقت بمکه
جبل و کفر و مکه مستولی بود که کفار قریش بر طرف غفلت شد و راجحه ای می پستیدند و در تحلیل و ترمیم
اشیاء کلمات انبوی دلیل میگفتند کسی در اینجا از کتاب نبوة خبره است در آنوقت محمد صلعم از میان انبوی
قریش مردی آمدی که هیچ خواننده بود ظاهر شد و خویش بیکانه دوست و دشمن نمیشدند و اقرار میکردند
که از بدو فطره پیشین از دعوی نبوة سخن در می غریبان از زنده است و هدایت از لی کامی است راسی
نکرده و سخن لغو مثل دیگر قریش گاهی نگفته چون پهل سال عمر رسیده دعوی نبوة کرده و برای حق
این دعوی مجرات بحد که قدر مشرک از آن تواتر رسیده و بعضی بعینه متواتر شده بر او اطمینان شده
و مردم را از خدا رسانیده و توحید امر فرموده و از عبادت غیر خدا و تحلیل و تحریم بی اذن خدا منع کرده
و کلامی ضمنی بخار غیب قصص مبدا و معاد و انبیا و سلف خواننده و گفته که این کلام رب العالمین است
اگر باور ندارد تمام حسن و انس جمع شده مثل قصر سورتی از ان بیارید پس از آنوقت تا آنوقت با و حق
تجدی و کثرت جدا در سیم قرن از قرون هیچ کس از فصحاء و علماء قدرت نیافته که مثل قصر سورتی
از ان بیارند و انبیا سابق و کتب الهی را که بر آنها نازل شده بودند تصدیق نموده و چون قصص اخبار از ان
را علما بهر دو و فساد می شنیدند بمطابقت کتب منزله سماوی اقرار کردند مگر کسی که تنصب حق بود
نموده پس از این اخبار و طحا علم حاصل شده که محمد رسول خدا آن کسی که تمام عمر دروغ نگفته بود بر خدا

چونکه آنرا بیکدورای ظهور اینهمه علوم اولین و آخرین مطابق علوم تورات و انجیل بنی و می الهی عمل
 محال عید اندازانست ایمان که عقل در اثبات آن کافی است و متوقف بر شش نیست یکس شریعت از انوار
 است و منتقد و دست از ازل قبل در تقدیر ایمان شریک اند مگر آنکه کلامیه و عقلیه و زراسیه و قرامطه و تزاریه
 و معریه و خواجه از دوافض میگویند که عالم حادث نیست و نه قابلیت هم دارد و خطا بنسبیه و اشتغال
 و تنقیص میگویند که صانع عالم واحد است چنانچه بالا گذشت یا سهامیه از امامیه میگویند که مقتضای فاعل الای
 و از وی صادر نشده مگر عقل اول قالوا الواحد لا یصلد عندا الواحد حالا که امامیه صواب
 روایت کرده اند الله تبارک و تعالی علیه و این دلیل است بر آنکه مقتضای فاعل را داده و اختیار است را بر
 و بر بن امین و سلیمان جعفری و محمد بن سلم از عیون امامیه و غیر شانی میگویند که علم و سم و بصیرت و تعجب و جاد و شانه
 زراعه بر این عین و غیره گفته اند که خدا در ازل عالم نبود و نه هیچ و نه بصیرت که پیدا کرد برای خود و علم و سم و بصیر
 حال آنکه کلینی از ابی جعفر نقل روایت میکند که قال کان الله و لا شیء غیره و لیرزل عالما و کل
 و جماعتی دیگر امامیه از آن روایت کرده اند بطریق متنوعه از الله لیرزل حالما جمعا بصیرا و غیره میگویند
 بنوه و رساله محمد را صلعم میگویند که خدا بر علی بر سهاله نزل و علی شهادت داده بود و جبرئیل نبطل نزد محمد صلعم و دست
 میکنند آن ملعونان جبرئیل را باز تدمی امامیه ایمان در ایمان محفل یاده میکنند ایمان علی و انما و این
 دعوی است بی دلیل و امامیه با نمیشی که دوافض و دعوی می کنند که شخص مبینی رسالات بلکه موت
 افضلیت بر انبیاء و رسل طبلت چنانچه فکر کرده شود و رسل آن انشاء الله که و احتجاج با بر آنکه انبیاء
 بر علی و آنکه داخل ایمان نیست بقوله فقال هی من الرسول بما الاول الیه من ذریه و المؤمنون کل
 آمن بالله و ملائکته و کتبه و رساله لا فرق بین احد من رساله اگر داخل ایمان بودی
 البته در قرآن و خبر متواتر مردی گشتی و دعوی آنکه قرآن را تحریف کرده اند و آیات را انداخته اند باطل
 چنانچه مذکور کرده خواهد شد انشاء الله تعالی و آنچه در دوافض آیات قرآنی یا مصحف فاطمه یا دیگر آثار روایتی
 گفته در جمیع تفسیرها متواتر میسر چنانچه بالا گذشت و لا برهان لهم بدانکه احیای
 عند ربهم فصل ایمان بعد از تفسیر ایمان جلالی و دیگر علوم و معارف که عقل اول

ان گاهی است و عقل در آن خطبای میکنند و اخلاص و امانت از کلام الهی که بنور سطر رسول الله صلی الله علیه و سلم بر او تواتر و از کلام و افعال نبوی که بتواتر ببار سیده است دلالت کرده اعتقاد و ادراکیم که صانع عالم حق است و همی و بصیرت قادر بر هر چه که ممکن است تفضلی و ابو جعفر طوسی شیخ طایفه امامیه و طایفه دیگر از امامیه میگویند که حق تعالی قادر نیست بر عین در عین و ابو جعفر طوسی در تفسیر قرآن گفته که ان الله علی کل شیء قدير خارج است منج مبالغه و عیلم است بر هر چیزی و کلی در ازل شیطانیه میگویند که حق تعالی اشیا را پیش از وجود آن نمیداند و زرارینه و طایفه دیگر از امامیه میگویند که حق تعالی اشیا را ندانسته است مگر بعد از آنکه علم برای خود پیدا کرده و حکمی و طایفه از اشاعریه چنانچه معتقد است که انما العرفان و غیره گفته اند که حق تعالی جزایات را نمیداند مگر بعد از وقوع آن حال آنکه از طریق اهل سنت و شیعه تواتر از اهل بیت مروی که گفته علمه تعالی بالشیء قبل کونه کلمه تعالی بعد کونه و قرآن با خبر آئینده مشون است بلکه امامیه که مصحف فاطمه ظاهر میکنند در آن هم اخبار است بشیء قبل از وقوع آن علی بن ابراهیم قتی از اشاعریه روایت میکند از منصور بن حازم که پرسیدم از ابی جعفر عیسی بن جعفر صادق علیه السلام که آیا باشد امر و چیز مکی بود و در علم خدا و پدر و زصادق گفت فی سبیل الله و چنین گوید و از اخباری خوا کردند گفت خبر ده مرا که آنچه شده و آنچه نشدنی است تا روز قیامت مگر بنود در علم خدا و پدر و زگفت اری بود در علم خدا پیش از پیدا کردن خلق و او تعالی تکلم است قال الله تعالی و کلام الله موسی لکما و قرآن کلام خداست غیر مخلوق و همچنین توره و انجیل و زبور و صحف ابراهیم و یحیی بر پند و اندرز است و صحت نازل شده ایمان به هر یک از آن واجب است و کیسانیه و زیدیه و امامیه منکرند که گویند که کلام او تعالی مخلوق است پیدا کرد و از احتیالی در لوح محفوظ یا در جبریل یا در نبی و گویانیه میگویند که کلام خدا حادث است و حوادث و اوقات خدا بیشتر از حدودشان شکم نبود و چون کل شکم که مشق است بر حق تعالی بی ثبوت خدا اشتقاق و هم انصاف و بعضی که مخلوق باشد و قایم باشد مخلوقی دیگر محال است و بدون حق تعالی محل حوادث نیز محال است چرا که اگر صفت که ال است از ازل ثابت است و اگر صفت نقصان است ثبوت آن محال است لا یموت حق همان است که اهل سنت گفته اند که کلام خدا

غیر حقوق است مثل دیگر صفات اربع و بصیر و از آنجا که در کلمات مقدم و تا آخر که مستلزم حدوث است مستبعد
 می شود و نه اکثر متکلمین بکلام نفسی قائل شده و کلام فطری را از آنچه کلام گویند که دلالت دارد بر کلام نفسی میگویند
 که کلام انبیا نیست و آنچه موسی شنیده بود کلامی مخلوق و ال شنیده بود چون متوسط ملک بود
 حصین کلام است و همین است قول ابی منصور از تریبی و حق توفیق آنست که کلام فطری هم قائم
 است و مقدم و تا آخر که مشهود میشود و به تنگی حوصله گفت است و الله المثل الا علی لا یغشیه شان
 عرض شان و کلام انبی هموع است هر که ساسه او را حوصله سل و در نه چنانچه ذات او بر حق است هر که با صبر او را قوت
 ابر و نه این قول ابی الحسن شعرکی است و در قرآن ترجمه و زیاده و نقصان ممکن نیست و آنچه در دود و نه
 مصحف به اثر رسیده است هر قرآن است و آنچه در آن داخل نیست قرآن نیست اثنا عشر و غیره اما سیه میگویند
 اند و در دفعه موجود از مسلمانان به این حکام خدمت نه تمام قرآن منزل که ما را با تمام است و آن
 موجود بلکه در قرآن تحریف است یا شره و بسیاری از آیات و سوره از آن ساقط گشته یکینی از شام بی نام
 از ابی عبدالله صادق روایت کرده که قرآنی که بنی اسرائیل محمد صلعم آورده بود معذره بنی رانیه بود و کلینی از
 محمد بن یحیی زید صادق روایت کرده که گفت در سوره که من بنی اسرائیل قریش بود و بنام پران شان
 و نیز کلینی و غیره از حکم بن عقیبه روایت کرده اند که علی بن حسین گفته قوله تعالی و ما ارسلنا من قبلك
 من رسول الا و لا ننبی و لا محمد و گفته که علی بابی طالب خدمت بود و روایت کرد کلینی از فرید از ابی
 عبداللہ که رسول گفت است که فرشته بروی ظاهر شود و با وی سخن گوید و بنی کنس است که در خواب می بیند
 و محدث گوی است که او از بشود و صورتش می بیند و کلینی از محمد بن جهم بلالی و غیره از ابی عبداللہ است که
 امته بی ابی من امته کلام خدا نیست بلکه معرفت است از آن که بی من است که بود و آن گرامان میگویند
 که سوره ولایت را از قرآن ساقط کرده اند و میگویند سوره احزاب مثل سوره الفاتحه بود آیات فضیلت
 اهل بیت و حکام از آن ساقط کرده اند و لفظ و ملک از قول تعالی لا تحزن الی الله معنا ساقط کرده اند و
 میگویند که قول تعالی وقفوهم انهم مسؤولون عن ولایة علی بود و لفظ عن ولایة علی ساقط کرده اند و از
 لایة الامر خیر من الامر شهر ملک بنی امیه لفظ ملک بنی امیه ساقط کرده اند و از الامر شهر ملک مصدر

بفرمان احتجاج میکنند و حال مانند روشن سابقه کور شده که سر امر موعود و منتی است و البعضی از کور بجهت
 متوجه است به عبادت احاد و عقیدتین نیست پس دین برادر فتنه چهارم آنکه اگر در قرآن تحریر است بود سراسر
 روانه از معناد و دو فرقه اسلام کسی دیگر هم روایت میکند حال آنکه اصل مسیح فرق اسلام برین بحث انگار
 دارند و کلیتی که در باب تحریر آن واسقاط آیات و سورا تا از زائده روایت کرده و موعود اند و منتی
 چنانچه این باب و جعلی که از پیشوایان آن گمان انحراف نمی حکم کرده اند و اعتقاد نموده اند و او تعالی
 مرید است و اراده او تعالی حادث نیست قدیم است امامیه پشت فرقه زیدیه میگویند که اراده خدا حادث است
 قائم بذات خدا چنانچه کرامیه میگویند و منتی و تا بهمان او از شاخه میگویند که اراده خدا قائم است
 بذات خود و جعل هم چنین است قول بعضی معتزله مثل ابو هریر و جلی و ابی اسلمه و بودن صفت قائم
 بذات خود و ظاهر ابطال آنست و در صورت خدا را بآن موصوفت گفتن نیز بخیر و دیگر از حوادث غیر قائم
 بذات او تعالی دعوی است بی دلیل و در صورت اول خدا و اهل حوادث گفتن لازم می آید و آنحال است
 و اراده الهی سلب میشود و هر موجودی باشد یا غرض خیر باشد یا شر کفر باشد یا اسلام طاعت باشد یا عیسیت
 و امر او تعالی مستلزم اراده نیست و نه نمی مستلزم عدم اراده بلکه اراده است کافه نام را با اسلام
 طاعت و نهی کرده است از کفر و عیسیت و اراده کند باسلام مؤمن و کفر کافری و بی اراده الهی هیچ چیز مذکور
 نمی شود و اگر نسبت قدرت بایجاد هر ممکن برابر است و با اختلاف اوقات مختلف میشود و اراده است
 که تخصیص میکند موجودات را بوقت و در وقت و کیفیت و در کیفیت و در وقت و مانند آن و آنچه
 مقتضای اراده انجیم میکند البته واقع میشود و مختلف از امر الهی محال است که مستلزم غیر است و آنچه خدا میسر
 بیدم و نوع آن تعلیق اراده بدان محال است الا بجزئیات لایزم آید و جایز است که بدان امر کند برای
 انعام و عیسای خاص یا یکسانی دیگر پس اگر خدا خواهد که شخصی را بعبادت کند چه کسی قدرت ندارد بر ابطال
 آن و لایموری برین غالبه بد و از رنده خواهد که کسی را گمراه کند و دیگری نتواند بد آتشش کرد و اما چه گمراه
 در پشت فرقه زیدیه مانند معتزله میگویند که خدا اراده شر و کفر و معصیه میکند بلکه از شر مخلوق اراده
 اسلام و طاعت میکند چنانچه امری کند باسلام و طاعت و هر را که نمی میکند از کفر و معصیه آنرا اراده

می کند نیز بگوید که لازم نیست که هر چه خدا خواهد واقع شود بلکه حق تعالی از کفار اراده یا را میکند و انما
ایمان نمی آرند و خدا اراده می کند چیزی را که میداند که واقع نخواهد شد چنانچه اسلام کافر و غیر مذکور و آنها قائل
است که گمراه کننده کسی را که خدا اراده بدایت او کرده اینهمه مخرجات ظالمین و سلطان که مستهزم عجز و منافی
الوجه اند و قرآن مجید بطلان ان باطل است و لو شئنا لا نقیضنا کل نفس ههنا و لکن حق القول
و فی الایة و من یرد الله ان یرده یرده و لا سلام و من یردان یبدله یجبل
صدرة ضیقاً حرجاً لا ینفعکم نصیحتنا ان اردت ان انضم لکم ان کان الله یرید ان
ینویک اولیک الذین لیس یرد الله ان یطهر قلوبهم و ینصیر علمهم فرموده من یردی الله
فلا مضل له و من یضله فلا هادی له و یرایه ما شاء الله کان و ما لم یشاء لا یکن و آثار
از ائمه در کتب ائمه هم در آن وارد اند همین آیه ما شاء الله کان و ما لم یشاء لا یکن اما این آیه بطریق بیان
روایت کرده اند و کلینی از محمد بن فضیل روایت کرده که گفت گفتم از ابی اسحق ضاکه بعضی یاران با جبر
میگویند و بعضی ستمخانه فرموده که بنویسیم بسم الله الرحمن الرحیم قال علی بن حسین قال الله تعالی
یا ابن آدم بمشیتی کننت الذی تشاء و نیز کلینی و صاحب محاسن از علی بن ابراهیم با شمی روایت کرده
که گفته که شنیدم از ابی اسحق محسنی که می گفت که لا یکن شیء الا ما شاء الله و اراده در روایت کردند
جماعتی از ابراهیم از دیگر ائمه یعنی این حدیث و کلینی از سلیمان از خلد از ابی عبد الله جعفر روایت کرده
که گفت الله تعالی چون میخواهد که باند بنویس کند می نهد در دل و نکته از نور و می کشد پشه نوایی
دل او و میکار و فرشته را که حکم کند کار او اگر اراده می کند باند به بر آنکه سیاه و دل آدمی نهد
و شنوای دل او را بنویس کند و میکار و شیطان را که او را گمراه کند پشه این آیه خوانند من یرد الله ان
یرده یرده و لا سلام و من یردان یبدله یجبل صدرة ضیقاً حرجاً لا ینفعکم نصیحتنا
یصعد فی السماء و کلینی از ثابت بن اسد از صادق روایت میکند و نیز کلینی از شیخ از زید بن جابر
از ابی اسحق روایت میکند چنانچه صریح بر آنکه اراده بندگان اراده خدا را می گرداند اراده غم بابت
یا اراده تمام و نیز کلینی از حسن بن عبد الرحمن روایت میکند از ابی اسحق محسنی که می گفت که شنیدم

بی اراده ولی شیشه ای نیست و در کفین غیر از عبد الهدی بن سببان از ابی عبد الله روایت کرده
 که گفت که اگر در حق تعالی چیزی درخواست آن چیز را دوست و امیر کرد و اگر پس را که عجز کند
 آدم را و خواست که عجز کند از خدا می خواست البته عجز میکرد و منع کرد آدم را از اکل آن
 که خورد اگر نمی خواست بخورد در کفین از ثابت بن سببان از ابی عبد الله روایت کرده که گفت ای امام
 بیست هزار بار در روز صد بار از خود میگوید که اگر این تمامها در زمین جاست شود
 بر آنکه بدایت کند بنده را که خدا اراده کرد ای آن کرده است هرگز خوانند و این کردن او را که جمیع شوم
 بر گناه کردن بنده کند پس خواسته است خوانند که گناه کردن او چنین آثار بسیار اند از آنچه می
 آید بقوله تعالی و ما الله بیدخلنا للعجا جواب نیست معنی این کلام آنست که خدا نمی خواهد که ظلم
 کند بر بنده گان این چنین بل نعمت و عریضه گفته اند و بقوله تعالی و لا یرضی لعباده الکفر جواب آنست
 که رضا غیر اراده است و با آنکه اگر احتمالی اراده کفر کند کافر و کفر طبعی است با جواب آنست که اطاعت استماع
 امر است نه اتباع اراده و با آنکه اراده و ترک اراده و ترک امر است نه حال آنست که از احتمالی صادر شود و از
 باطل است قبح آن ممنوع است فان الله لا یحب من عصى و چون ثابت شد که احتمالی نهاده کفر و طاعت
 و اسفل من نجیان می کند ثابت شد که صلح چند او واجب نیست و نه لطف بر خدا واجب بود اگر چه اگر
 کفر و عصیت وارد کردن کفر و عصیت و خلاصه اتفاق مسلمانان صلح و لطف نیست چرا که لطف
 عبارتست از نزدیک کردن بنده بطاعت و دور کردن او از عصیت پس غیر الجایب فعل الله شایسته
 و کیسانه اما میگویم و ثبوت فقر و زید فاعل اند با آنکه اصل و لطف و جحش واجب و الا بخل لازم آمد و از
 باطل است که اگر بخت منافی و جوبست که ایضا لا یفعل الله ما یشاء پس چه چیز بر حق تعالی واجب است
 اما میگویم که ثبوت فقر و زید یا کثر خیر یا بر خدا واجب گویند از آنجمله تکلیف عباد با او و نوازی و نوا
 صلح و عذاب عاصی و احوال رسل و نصب امام و اختلاف کرده اند در معنی و جوب بعضی گفته اند
 عبارت از آنکه تا که آن سخن در مابین عقل پس محال شده و آن محقق از حق تعالی نماند
 لازم ماید و بعضی میگویند واجب عبارتست از آنکه لازم گرفته است فعل آن را بر خود منابر حق می کند

بروی و این نام است و حکمت با و امر و نواهی نسبت به عباد است و لطف که عبارت است از نزدیک
 کردن هر بطاقتی که خیر العباد و حق عباد است بلکه اصل العباد است عباد را بر طاعت خیر یا قوم
 موسی بعل برده است قال و اذ تقنا الجبل فوقفهم کایة ظلمة و طغوانه واقع بهم فخذوا ما اتيناکم بقوة پس
 بموجب حکمت و اصل و طاعت واجب و بی تمسک پیدا کردی و او را قوه و قوت حضرت اهل ندادی و عباد
 را قوت و بر عصیان ندادی و مشیت و اراده الهی متعلق به هدایت عامه شدی حال آنکه تشد قال الله تعالی
 ولو شئنا لالتینا کل نفس هدیة و لو شئنا لهدیکم اجمعین و لو شئنا ربک ما فعلوه و در
 هر طایفه و هر وقت بنی معصوم را و الهی کرده و قوه بر امر معروف و نهی منکر و ادوی و آنها استلال میکنند
 بموجبش یا نه کوره مثل قوله تعالی کان حقاً علینا نصر المؤمنین و قوله تعالی کتب علی نفسه
 الحق و قوله تعالی کان علینا حقاً متقضیا و قوله تعالی ثم ان علینا حسابهم و قوله تعالی ثم
 ان علینا بیان و میگویند که ترک برائت یعنی ثواب اذن بر طاعت ظلم است جواب است که معنی حقاً علینا
 یا کتب علی نفسه است که حق تعالی و عهده و وعده کرده است و که که خلف در آن محال است و محقق است
 انما مقتضای و عهده و معنی حقاً متقضیا قضای امر بود و بر چنین است ان علینا حسابهم بر آنکه عباد و تاکید محاسب
 پس بموجب بنی آنکه اگر ترک کند سختی نم باشد یا آنکه بیا بر حق است که بندگان راست بود محال است
 اما باین معنی که لازم گرفته بر خود نقصان اگر گرفته شود مضایقه ندارد و بکن اطلاق لفظ بموجب ادب است
 و آنکه میگویند که ترک ثواب طاعت ظلم است بل است چرا که ظلم عبارت است از تصرف در غیر ملک خود و مقتضای
 تصرف میکند هر ملک خود پس اگر خستالی بمحض عذاب کند یا بر طاعت ثواب بد ظلم نباشد و تخفیر
 اما میسر از امر و است کرده که باین عاجز باین و عا میگرد الهی و عزتک و جلالک و عظمتک و الوافی
 منذ بدع فطر فی من اول الدهر عبدک دوام خلود و ربوبیتک لکل شعرة فی طرفه عین الی
 الابد یحی الخلق و یشکرهم جمیع لکن مقتصر و یلزم اداء شکو اخفی لغیر من نعمک و لو انی
 کونیت معادن حدیث الدنیا یا بنیانی و شکرتم ارضها باشتیاق عینی و بکیت من خشیتک مثل
 یحیی السموات و الارضین دما و صدیداً لکان ذلک قلبی فی کثیر ما یجب من ادائی

جعل على ورواها على هذا بقى بعد ذلك بعد انما لم يزل اجعل من عظمته للشار
 خلقهم وحسبهم واولادهم واطباها منى حتى لا يكون فى النار معذب غيرى ولا يكون
 لهم حطس والى كان بعد ذلك على قلما فى كثير اما السنو حيث من عقوبته
 ودرنجه البلاء از ابر المؤمنين روايت کرده گشت لا يا من خير خلقه الا ما من عذاب الله
 وخالق است وكون حق تعالى جميع موجودات را از خواهر و اعراف و خبر و مكن نيت كه ديگرى
 خلق خيزى از تشييد تواند كرد يا در خلق خيزى از تشييد ديگرى باوى تعالى شريك با يا او تو معين
 كنه خلق خيز را بخلقى از مخلوقات مفوضه ميگويند كه محمد با محمد و على هر دو در خالقيت و نيا با حق تعالى
 شريك اند و حق تعالى بپا كردن و نيا با آنها سپرده و كيا نيه و شيت فرقه زيريه و اماميه مقرر نميگردد كه خالق
 شريكين و گناهكاران بن و نسل نه و قول شان مثل قول مجوس است كه ميگويند كه خالق خبر و نيت
 و خالق شراب من و لهذا در حديث صحيح دارنده القدريه مجوس هذه الاله و انما الله از طرق مايم
 نيز بطالان اين نديب دلالت دارند محمد بن يعقوب كليني فرمايده بن و رب روايت کرده از ابي عبد الله
 كه حق تعالى بر موسى عليه السلام در توره نازل کرده انا الله لا اله الا انا خلقت الخلق و خلق
 الحيت و اجريته على يد من احب فطولى لمن اجريته على يد من اراد فويل لمن اجريته
 على يد يه و نيز از محمد بن مسلم روايت کرده گشت شنيدم ابو جعفر محمد بن على باقر را گفت در بعض كتب
 مقرر نازل شده الى اما الله لا اله الا انا خلقت الخلق و خلق فطولى لمن اجريته على يد من احب
 و وىل علم من اجريته على يد يه الاشر و على بن ابي برهم بن شمس ابو الحسن قمى صاحب تفسير از عبد
 المؤمن بن القاسم انصاري از ابي عبد الله روايت کرده گشت قال رما عن رجل قال يا الله لا اله
 الا انا خلق الخلق و السواى بن بگر اخبار صحيحه بسيار دلالت دارند كه حق تعالى خالق است هر چه در
 بر عرض پس خالى است افعال اختاره عباد و نيز عباد كائىب ال نند خالق و نه شريك در خلق
 و كيا نيه و شيت فرقه زيريه و اماميه كلهم ميگويند كه بنده خالق است افعال اختياريه خود را و اين نظر
 است قال الله تعالى و الله خلقكم و ما تفلحون و اماميه را نذر او روايت کرده اند كه افعال العباد

در توره نازل شده و در بعض كتب مقرر نازل شده و در بعض كتب مقرر نازل شده

در بعض كتب مقرر نازل شده و در بعض كتب مقرر نازل شده و در بعض كتب مقرر نازل شده

مخلوقه لله تعالى كما ذلك شارح الحدة و آنچه گفته خلق معنی تقدیر است لاجله لهم علیه
 و مرست از ابی حنیفه که گفت پرسیدم از امام ابی عبد الله جعفر صادق ع ای ابی سول الله صلی الله علیه و آله
 تعالی پرده هست که برپدا کردن فعال بسوی بندگان امام گفت الله تعالی بزرگتر است از آنکه بسیار
 ربوبیه بسوی بندگان پس گفتیم ای میر می کند بندگان را بر آن گفت که خدا جادل نیست از آنکه بگریزند
 بندگان را بر آن پس گفتیم پس چگونه با فرمودین بین لاجبر و لا تفویض و لا کراهه و لا تسلیط و کسینی
 از صادق ع ایست کرده که گفت لا جبر و لا تفویض و لکن ای مدین ای بن در روایت کرد ابو بصیر بن عباس
 مانند آن و نیز کسینی از ابی الحسن محمد بنی صنا مانند آن روایت کرده در روایت کرد ابو بصیر بن عباس آنکه
 گفت پرسیده رضای مروی آیا تکلیف میکند الله بندگان آنچه طاقت ندارند فرمود هو احدل عن
 ذلک لیس گفت پس قادرند بندگان بر کار و چنانچه اراده کنند فرمود هو اخر عن ذلک کذا فی
 خصوص و در دفتر الدرر فصل بن سهل علی بن موسی رضای مجلس مومن سوال کرد که ای ابی الحسن خلق
 جبر کرده پیشوند امام گفت الله احدل ان یجبر بشر بعد ب پس گفت که قدره داده شده اند کامل
 گفت محتشالی حکیم تر است از آنکه اهل گذارد بنده را و بسیار او را با و آنچه موجودی شود بقضای
 الهی است و تقدیر او را و اول همچنین محتشالی مقدار کرده بود و کیست ایندوشت فرقه زیدیه و امامیه گویند
 که سالبه قضای قدر نیست محمد بن یزید قیمی در کتاب توحید با سنا ری که نزدشان صحیح است از ابی
 عبد الله روایت کرده که گفت القدریه هجوس هذه الامة ازادوا ان یصنفوا الله بعد له
 فاحسن خوه من سلطان و فهم نزلت هذه الایة یحبون فی النار علی وجوههم ذوقوا مس
 سقرانا کلشی خلقتنا بعد و نیز محمد با بویه در حدیث معراج از ابی الحسن ع ایست کرده که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
 حق تعالی دعا خواند و گفت الهی سمیع کن ایت مرا بر دوستی علی بن ابیطالب ع وارد شوند و حسب آنچه
 بروض من از فریاد پس وحی کرد حق تعالی بسوی او آنکه من تقضا کرده ام در بندگان خود پیش از آنکه
 پیدا کنم آنها را و قضای من جاریست در آنها با آنکه ملاک کنم هر که را خواهم و هدایت کنم هر که را خواهم و کسینی از ابی
 روایت کرده که گفت گفتیم مرا بی عجله بگو که حق تعالی خواسته و داده کرده و تقدیر کرده و تقضا نموده

حکایت علی و ابی طالب ای چنانکه گفتی و نیز کلینی و ابن بابویه و غیره از امامان روایت کرده اند که حق تعالی
حکایتی در جسی و ملکان خود را بنیک بخت و بعضی بنیک گان را به بخت بخت و بعضی را به بخت بخت و بعضی را به بخت بخت
لحم و حیاتی از منسوب بر جانم از ابی عبد الله روایت کرده که گفت که حق تعالی سپید کرد و بنیک بختی و بر بختی
بیش از پیش خلق پس هر که سپید کرد و بنیک بخت هیچگاه او را دوست ندارد و اگر عمل بد کند عمل او را ناخوش
دارد و او را ناخوش ندارد و اگر سپید کرد و بخت دوست ندارد و او را هرگز گاهی و اگر عمل صالح کند عمل او را دوست دارد
و او را ناخوش دارد و برای آنچه باز گشت تا و آنچه باشد پس بنیک دوست دارد و خدا پیری را ناخوش ندارد
گاهی و اگر ناخوش دارد کسی او دوست ندارد و او را گاهی و نیز کلینی و غیره از امامیه از ابی القاسم روایت کرده
که گفت بودم پیش ابی عبد الله نشسته سائلی از او پرسید گفتند خداست که مردم را بختی و لا بختی است
اگر محصنه را تا حکم کرد برای نشان خداست تعالی در سلسله خود جدا بخت عمل نشان فرمود ابو عبد الله
سائل خدا عزوجل میداند که قیام خواهد شد کسی از خلق بحقوق خداوندی و چون حکم کرد به بنیک بختی و بختی
اگر محصنه بود و او را قیام خواهد شد عمل از آنها دور کرد و عمل محصنه را قیام خواهد شد و او را محصنه را قیام خواهد شد
در عالم آبی رفته بود و قدره نیافتند آنکه بیارند حال که نجات بود آنها را از عذاب الهی چرا که حکم کرد که
اولی است بختی تصدیق نیست معنی شمارا باشد و سر آن و حق تعالی راضی نمیشود و بختی بنیک گان
خود را تا مشروط میگردد که حق تعالی راضی است از گزافی و غیره پس هر که راضی از حق تعالی مراد او را ده
است پس انقیول منافی قول سابق است که خدا اراده شر نکند اگر مراد برضا است که او را بختی
به این گفته که مستلزم امر است پس در بنیوت گزافان پس باشد و شباب بودند و بعد از حق تعالی بختی
نیست حالت که ظاهر شود و حق تعالی بختی که پیش ازین بر وی ظاهر شود و چنانچه در انسان تبدیل
رای میشود که این مستلزم عمل و نقص است تعالی اسد عن النواقص و در آنکه و بعد از آنکه سالیه
و کرد و بی از امامیه شمس الکعبه جزی و دارم بن حکم در بیان بن الصلت و غیره نشان گفته اند که در جایز است
بلکه مستحق به بل قول تعالی محیی الله ما یتشاء و یشیت و روایت کرد کلینی از زراره بن انیس عن
اسد ساقی با عبد الله مثل البدر و تیره و لیل می آید به آنکه نسخ جایز است با تعاقب و بنا نسخ را

مصلحتی است که پیش ازین ظاهر شود و الا محبت لازم آید و این فصل است جواب نسبت که مراد از خود
 اثبات دور کردن چیزی است و دور کردن چیزی دیگر بجای آن مثل آوردن روز بعد شب و شب
 بعد روز به مراد از آن تفرقه است نه چیزی بر صحت مصلحتی است معلوم قد یا بنا بر اقتضای زمان خدایه
 در امتدای اسلام ترک قبایل مصلحت بود که دینکم ولی دین نازل شد و بعد فحوت اسلام مصلحت در
 قبایل پیدا شد حکم شد فاعلموهم حیث ثقتهم و آثار که روایت می کنند مغزی و موضوع اند اثر وضع بر آن
 ظاهر است نسبت جبل بنوی خدا کدام عبادت و در او بیت بجا نه اسماء حسنی حواله الذی کالهم
 الا هو الرحمن الرحیم الملک القدوس الخ و مراد فی القرآن و الحدیث و جایز است که او
 تعالی را دیگر اسماء و صفات باشند که با بدان علم نباشد مگر اجمالاً همین قدر که بحجم صفات کمال موصوف
 و در حدیث صحیح از رسول معلوم وار شده اللهم انی اسئلك بكل اسم هو لك سمیت به نفسك و انزلته
 فی کتابک او علمته احدا من خلقک و استاثرت به فی علم الغیب عنک یکون بار اطلاق
 اسمی یا معنی بر وی تعالی سوای آنچه شرع بر آن وار شده جایز نیست که اختلال الخطاء و محبت در آنکه
 صفات الهی زیاده بر ذات چنانچه ممکن میگردد و متبادر از کلام الهی و کلام رسالت هم همین است
 چرا که محل مشتق بدون قیام سبب اشتقاق علماء ربیه و اندازند و قول اشعری که میگوید لا عین و لا غیر
 چون نمر از لا عین همین زیاده است بر ذات و از لا غیر عدم انعکاس پس هیچ است بقول سایر متکلمین یا
 صفات همین ذات اند چنانچه حکما و معتزله میگویند ضرورت و شرع بر آن تکلیف نکرده و حق سبحانه
 تعالی غیر اسم است و نه جوهر یعنی بزرگاتجرب و نه عرض یعنی قایم بالغیر و نه در مکان است و نه در جهت و نه مرکب
 است و متصف نمیشود باعراض محسوسه مثل رنگ یا بویا مزه یا حرکت یا سکون مانند آن و نه کیفیات
 نفسانی مثل حجب و عطش لذت و الم و مانند آن لیس کمثل شیء و هو السميع البصیر و قریب
 بنده بحق و معینه که از نقصان بت میشود و قریب و معینه چون من حیث الرتبه یا محبت یا مانند آن قریب
 و معینه مکانی نیست و آن قریب معینه بود و جهت یکی عام است که با جمیع مخلوقات است و در لول قول تعالی است
 نحن اقرب الیه من جبل الذورید و هو معکم ایضا کنتم و یکی خاص است با خواص مخلوقات که در لول

اقراره قال است وان الله لم يخشع لغيره من الخلق من قبله ولا من بعده ولا من
 عبده يتقرب الى الباطل حتى اجبته الحديث وان ترتب في درجات غير متناهية واراد
 كماله لولا انزال است بخلاف ترتب بنى اول پس در بر دو قرب است که گفتی است از منوی
 و الله علم و کبر و سائر صفات و غیره نشان از انما میگویند خدا جسم است و قرب با و با و قرب
 مکانی است و انشی را یعنی در کانی از بر اویم بن محمد بن ابی رزوه کرده که گفت کتب الی الجبلان
 قبل ان مو الیک قد اختلف فی التوحید منهم من يقول جسم ومنهم من يقول صورة
 و از سهل بن یادرایت کرده که گفت کتب الی محمد بن حنفیة و ما بین قد اختلف
 یاسد اصحابنا فی التوحید منهم من يقول جسم ومنهم من يقول صورة و روی ابن یزید
 فی کتاب عن حماد بن اعین عن ابی جعفر انه قال فی تفسیر قوله تعالی ثم دئی فدی ادفی
 الله عز وجل بنیه فلم یکن سینا و ندیه الا نقص من لولوه فنه خاش يتلا من ذهب
 صورة خلیل یا محمد تقرن هذه الصورة قال نعم هذه صورة علی بن ابیطالب و این
 جلست و از وضع بر آن ظاهر است دلالت از بر ترتب علی از بنی و غیر اما حسین پرتو و نفس ساینه
 و معمریه را منسب به خیریه و بایر متغییه بیانیه و مغیر و خطابیه و غلابیه نیز قائل اند بجهتیه نیز میگویند
 که خضالی بجمع اعراض عمره متصف میشود و هم بجمع کینات فسانیه از حزن و فرح و خوف و اطمینان
 بلکه متصف میگویند خدا را بصفتات حیوانیه از اکل و شرب و جماع و نوم و بقیه و عیاس و تشاوب
 پس منیه گران فخلت نه بر چند قول حکمیه میگویند که خضالی جسم است که طول و عرض و عمق
 متساوی دارد و ادر است است او شش و ششده از هر جانب مراد است رنگ و بوی و مزه و طاس است
 بر من روایت کرده که یعنی از علی بن حمزه که ششم بن حکم میگفت که خدا را جسم صدی گفتن یعنی آنکه از خود
 نباشد معنوی ضرورت در روایت که کلینی از محمد بن حکم از یونس بن عیسیان و از حسن بن علی از انان
 سمانی بخواند و ای مختلفه و سائر میگویند که خضالی جسم است بر سوارانشان و از او چشم و گوش
 و در من سنی درست و با و اس و بخانه است کلینی از محمد بن فرج الحمیری روایت کرده که ششم بن سالم

سیکندرت که از اجزای است تاناف و باقی صمد است و سیطان نیز یقیناً گفته که خدا جسم است و او را صورت
 است و اعضا و زوائد و اجزای است تاناف و باقی صمد است چنانچه کلینی با زبان هزار و اسکنان روایت کرده
 که منشی میگفت که او تعالی اجزای است تاناف و باقی صمد است چنانچه جوابی و صاحب الطبیق گفته که سبایه
 و ممریه و اثنی عشریه و سیمیه و ذمییه و باقیه متغصیه میگویند که خدا جسم است و صورت و شکم و فرج و درشش چشم و دهان
 و اذنه و باقیه متغصیه میگویند که خدا جسم است بر صورت انسان تمام او ملاک خواهد شد مگر روی او و غایبیه می
 گویند که حق تعالی جسم است بر صورت مرد و او را چشم است و اعضا و فرج و درشش حکمیه و برانیه میگویند که
 سکنان او و عرش است عین برشش او ستاده میشود و می نشیند و حرکت میکند و در جای او پلایه میگویند
 که خدا بر عرش است بلکه حال عرش اند و او از ملکه قوی تر است چنانچه کرکی را با ماش می برانند و
 او را با قوتی تر است و فرق باقی دیگر میگویند که خدا را سکانها مختلف اند و در تعیین جهت اختلاف دارند پس
 شیخ طایفه و یثیمیه و سبایه میگویند که سکنان او در آسمان است این تعیین و اشتغال میکند از سکنانی بمکانی
 و ستاره میشود و می نشیند و حرکت میکند و سکنان در آنکه مختلفه و طایفه دیگر میگویند که جهت او میسر است
 گاهی در جهت علوی باشد و گاهی در فعل چنانچه مفضلیه و ممریه و جراحیه و بیانیه و نظیریه
 و اسحاقیه میگویند که سابق در آسمان بود پس در زمین فرو آمد و در بعضی مخلوقات خود حلول کرده
 چنانچه گذشت و خطایه و ممریه و یثیمیه و غلبایه و سبایه و ذمییه و اثنی عشریه و باقیه متغصیه میگویند
 که آسمان بود پس در زمین فرو آمد پست تر از آسمان رفت و حالا در آسمان است و سبایه میگویند که
 در آسمان است و خدا او را است و برقی تا زیاده او و فرو خواهد آمد باز بر زمین پس بر خواهد آمد بر زمین بفرمانی
 معاشق و عدالت در پی میگویند که در آسمان میباشد و در هنگام ریح بر زمین فرو می آید و باز میرود و لخته
 اند علی الکاذبین اینهمه ترخفات بر همی ابطالان قابل آن نیست که کسی تصدی البطال آن شود
 بلکه قابل آن نیست که کسی از گران در کتب نماید لیکن غرض فقیر از ذکر عقاید ظاهر ابطالان آن ملاعنه
 درین کتاب آن است که امامیه اثنی عشریه پیغمبر فرقهای را در حق را که این عقاید باطله دارند نسبت بابل
 بسته و حقه قریبتر بحت میدانند چه اهل سنت و جماعه را بخندنی اندازند و اینها را بلکه میدانند

که بنام او و ما که به دخول و خروج نباتات خواهند یافت پس این عقاود و فرق در او اخص از اهل سنت
و غیر هم که آنها را بخلاف فی النار میدانند بلکه چون اعتقاد دارند که محب علی از هیچ چیز سوال نکرد و خواسته
و بجز بر هیچ مل غدا ب نکرده خواهد شد و البته این فرقها که عقایدشان مذکور شد محب علی از باب
منع طرفت علی پس شش و شتر گویا پیغمبر طایبی میدانند و مستحق عذاب نمیدانند و نیز شش و شتر در کتب
اصحاح خود ازین مردم که این اعتقاد دارند یعنی هشام بن حکم و هشام بن سالم و صاحبان و شیعی و غیرهم
روایات حدیثی گفته و آنها را صاحبان مذهب وین و رجال کسب میدانند پس شش و شتر گویا این اعتقاد
بعضی را بنگرند و لیکن گویا ازین عقاید چندان انکار هم ندارند چنانچه در اصل کتب حدیثی از ایشان در سایل
فقه احکام شافعی و ابیاد و رسائل کلام مازیدیان احکام ابو الحسن شری را در کونیه بخطای گفته لیکن
پندان انکار ندارند پس حال شش و شتر پیش حال آنها باشد یا قریب آن فان الرضا بالکفر کفر
اکنون چند اثر از آنکه که بطریق مایه صحیح شده و در بحث مذاهب اهل حق و مطلقان قول ان گران جمیع
ولایه دارند ایراد نمایند و هیچ بلاغه از امیر المؤمنین روایت کرده که در مصنی خطبه ای گفته اند لغای
لا یوصف بشی من الا کسرا و لا بالکوارح و لا اعضا و لا بعرض من الاعراض و لا
بعارض و لا یقال له حد و نهایه و لا انقطاع و غایه و لا ان الاشیام حقویه فقط لبه و لا
تقویه او ان شیا بجمله و جمیله او یعل و کلینی از ابراهیم بن محمد حار و محمد بن حسین روایت کرده
برود گفته که بر علی ابی الحسن الرضا داخل شدیم و گفتیم که هشام بن سالم و صاحبان و شیعی میگفت
که حق تعالی با خود شهادت بر آنکه صدیق است اما صدق در چه و بر زمین افتاد و برای خدا سجده کرد و پست گفت
پایکی تراست چگونه غیبت کردید و ما ایشان که ترا شهادت میدادیم و بر تو ایمنی میدادیم که ترا بجز خود
کردی از نفس خود را و شهادت میدادیم ترا بخلق تو اهل برزخ و هستی پس گویان مرا با قوم ظالمان و نیز بر تو
کرد کلینی از حسن بن عبد الرحمن حمانی که گفت ابی الحسن موسی بن جعفر کاظم را گفتیم که هشام بن حکم میگارد
که متعالی است اما گفت قاطعه السدایا نمیدانند که جسم محدودی باشد اما خداوند و بیاری میکنیم بسوی خدا
ازین قول و نیز کلینی از محمد بن زحر حرجی روایت کرده که گفت نوشتم بسوی ابی الحسن می پرسیدیم

از این چهارم بر منم و هشتم بر منم و صورتی گفت پس جواب نوشت ابو سن که بگذار از نفس خود میر ست
 متعیران و طلب پناه کن بخدا از شیطان نیست سخن حق آنچه میگویند هر دو هم در این امر موافقین و موافقت گویند
 نیست حق تعالی در مکان که باز بر ما قدری متعال و نیز گفت تقدیر نمیکند او را او را هم بدو در نکات نیز
 گفت مشغول نمیکند او را حال یعنی از حالی دیگر و تغییر نمیداد و از زمان و محیط نمیشود او را مکان گذانی بهر
 البلاغه و نیز میر ست که حق تعالی حد کرده نمیشود و یکجا و کلیتی از محجوب حکیم و دانسته کرده که گفت نزدانی ابراهیم
 قول هشام جوینی را حکایت کردم که خدا او صوره میگوید و قول هشام بن حکم را روایت کردم که خدا را سم
 می گوید پس گفت حق تعالی هیچ چیز را نیست که نامش در یونی بدتر باشد از قول کسی که وصف کند خلق
 ایشان را بحکم یا صوره یا به تحدید یا اعضا یا شایسته و بد خلق و تعالی عن ذلک صلا و کبریا و قاضیه استوار
 او تعالی بر هر شس و هفتاد و دو وجه و سابق و قدیم که قرآن با حدیث بدان طاق است قال الله تعالی
 علم العرش اسنوی وید الله فوق ایدیم و بیقی وجه ربك و بود و کشف عن سابق بحر
 بتواتر و اجمال سلف رسیده که این الفاظ بر معانی ظاهری خود معمول نیست پس تلخیص برهه تاویل میر و مذکور
 از استوار استیلا است و از قدرت و از جود ذات و هم چنین لیکن مختار از دفعه قول متقدمین است که میگویند
 لا یعلم تاویل له الا الله در تفسیر گفته اند که استوار معلوم و لا یفهم جمیع و الا یان به و واجب السوال
 عنه بدعت برادر ایمی ایمان آورده سکوت از تاویل آن اولی است و اگر مواقی کشف و الهام و لیبار اتمه
 عالم مثالی ثابت کرده شود اکثر ایت و احادیث نبوی را که از قبل تشابهات اند محل بهم میرسد و جایز است
 که حق تعالی متصف شود بملکه عقلی و در گویی از اثناعشر به مانند نصیر طوسی و صاحب بایقوت گفته که حقیقتا
 متصف میشود بملکه عقلی که از تصور کمالات خود فرج میشود و این باطلست اگر چنین باشد پس از عدم
 امتثال کفار او را باید که متالم شود و جایز نیست که حقیقتی حلول کند در غیر خود و متحد شود با غیر یا نیم
 و خواجه فیضیه و سرغینه و زار میه نصیریه و سحاقیه میگویند که حق تعالی در غیر خود و اتحاد او بغیر خود نیست
 صوفیه است از اهل سنته و جماعت این محض افر و حق است و عدم طبع بر بدن ایشان قاندا هم الله
 الخ یوفون بلكه توحید و اتحاد که صوفیه و جمیع بدان قائل اند متعین است که حق تعالی در خارج

حق تعالی در بیرون خود و اتحاد او بغیر خود نیست و در خارج

موجود است نه غیرو از ملکات هیچ موجود نیست مگر در مرتبه هم نامال هیچ الما کبریا الاعیان قیامت
 راجع الوجود وجود ممکن که بعد عدم در مرتبه هم صورت است از آن در وحده وجود حقیقی اوقات تفریق
 نماید نه الان کما کان این توضیح که عبارت از نفی وجود ملکات است نه خود استوار باشد که یسبب تعلیم
 محبت محبوب حقیقی غیر محبوب از نظر عاشق غشی گشته بخود احدی و در نفس سبب فائده که در حقیقت وجود غیر
 منتفی گشته یا بدو که در حقیقت غیر او تعالی موجود باشد بچگاه از حلول و اتحاد و تعالی با غیر خود خبری
 و در فنا و بقا و اضمحلال ذات و صفات صورتات و صفات او تعالی که میگویند اینهم در مراتب علم
 میگویند و در خارج و غنی امر است که چون بسبب بیاضات و عبادات صحبت شیخ کامل مکمل بلکه بکسب
 فضل الهی صوفی بجاتی میرسد که اگر آگاهی دائمی بحق و نیای از وجود و توابع وجود خود دست میدهد
 از اوقات غنیمت علوم و معارف و در غلبه عشق و محبت شکست می شود و از زمان او را حق تعالی قدرتی خود
 سابق و علوی غیر علوم سابق و مانند آن که موجب عادت باشد که امت میفرماید چنانچه از صحابه و اولیای
 ائمه در مرتبه توانا تر رسیده که انکار آن توان کرد پس از زمان مصداق حقیقت صبح قدسی می شود و کمال
 عبدی مقرب الی البیواتل حتی اجتهه فاذا اجتهه کنت مع الله الذی یسبح به و یصلی علیه و یصلی
 یبصر به و ید الق بیطش بها و رجلا الی عشی بها و اجتهت محمداً بنزل قرآن تعالی خلعت
 بدی یخفت فیه من روحی و امتد آن و انجین الفاعل که صرفیه است گفته اند که
 مت و فان شیده نیز گفته اند قال المقداد شیخ السبعة فی شرح الواصل الی علم الاصول
 فی ذکر الاحوال السالکة للسالك من الاتحاد هو ان لا یطرأ الالهیه من غیر
 ان یتکلف و یقول ما عداه قائم به فیکون الکل واحد بل من حیث انه اذا
 صار بصیر انوار تحلیله لا یبصر الا ذاته لا الی و لا المرفی و من شمله ممکن است لیکن شیخ
 از دخول خبر واقع نیست و بعد دخول خبر مسلمانان حق تعالی را بر میزند در مکان و در درجه بی تقصیل شیخ
 را می دلی ثبوت مساویان الی و مرفی با و از طریق سیمیه قال فی تعالی و جود یحشد ناضر الی رها
 ناظر و در حدیث مذکور آمده است هر یک یوم القیمة کما ترون القریة البدر سلطت اجماع و از

بر آنکه این آیه و امثال آن محمول اند بر ظاهر خود و در تفسیر قوله تعالی للذین احسنوا الحسنى و زادوا
 بهنبر عم فرموده انما زيادة البرية و این حدیث از علی و حسن محمد باقر مرغاد و قفا مرویت و اخبار
 صحیح و صریح مثبت روتیه بسیارند بر وجهی که بعضی از اصحاب تجرید و تحریف کرده و با اینهمه
 آثار از آنکه در بدیهه امامیه قابل تحسین نیستند و معتزلا نگار روتیه الهی میکنند و میگویند که روتیه را شرطی است
 از سلاطین حاشیه بودن مرتبی جسمی کیفیت و بر سبب فیه متوسط میان رانی و مرئی و ثبوت بلا عدم
 حجاب میگویند که روتیه بدون مکان و بدون جهت و بی این شرطی اند کوره محال است و حجتی آرند
 از معنیات قوله تعالی لا تدركه الابصار و قوله تعالی لا يورداني را جواب است که این قیاس غایب
 بر شایع و این شرطی که ذکر کرده شرطی عادی و عاده و الله غلق روتیه بعد از این شرطی جار شده است
 و در حقیقت بجز وجود رانی و مرئی شرطی دیگر نیست و اگر این شرطی برای روتیه باشد باید که از روتیه
 الهی ممکنات را نیز انکار نمایند که محتمل است از حاشیه منزه است و اتصال شعاع و مسافت متوسط بین رانی
 و المرئی متصورند و متعالی چنانچه اجسام کثیره البصیر است اجسام لطیفه و ارواح را نیز بصیر است و چون
 روتیه الهی ممکن است بدون بعضی شرطی که ذکر کرده ما بابت باشد پس روتیه بنده خلاق را با استناد دیگر شرطی نیز
 جایز باشد کما لایحی و ادراک عبارت است از و فیه حوانب فی وحد و الویس نفی ادراک است مگر نفی
 روتیه نیست و نیز در آنکه که الابصار سلب است نه عموم سلب شک نیست که بعضی ابصار حق را ادراک
 نمی کنند و کلینی از ابی عبد الله علی بن موسی روایت کرده که ما لا تدركه الا وهام و هوید برک
 الا وهام و قوله تعالی لن ترانی بمقتضی جری عاده خطاب بمو آمده برای نفی روتیه مسو که مو که برای
 نفی امکان روتیه بلکه قصه سوال موسی روتیه را بجز ما است بر جواز روتیه الهی چرا که انبیاء اعرف اند و حق تعالی
 اگر روتیه آتی محال بودی محال است که موسی ازیر سلب که از اصول دین است غافل بودی و اگر موسی روتیه
 الهی غافل نمی شدی سوال روتیه کردن سبب بود انبیاء از ان منزله اند چنانچه موسی و جواب ایشان حاضر و اگر
 اعوذ بالله ان اکون من الجاهلین و نوح گفته اعوذ بک ان اسئلك و الیس بعد علم
 والله اعلم و اعتقاد داریم بر آنکه حق تعالی برای صلاح معاد و معاش بهی نوع انسان تفضل

از تبتی شیب به بیامری بر تخت بنیاد دل را با آسمان را به رفت ای که عمل از ادراک آن قاصر است
اگاه سازد به احکام از واجب و مندوب و مکروه و مباح مطلع گرداند و عد و بنیاد دل بدین قطعی
نابست و متعالی بمغایند منم من خصصنا علیک و منهم من الم القصص علیک اگر چه بعضی
انداختند و رسول بر عهد و نذر و عد و انبیا یک لکبه و چار نذر و ده لکبه در میان بانبیا و رسول
عدد و نذر بنیاد کرد اما کفر بعضی یغیر آن مال از به بنوعه کسی که بنی نیست لازم نماید و لهذا از گذشته انبیا
کسانی که از انبیا در قرآن با ستواتر از حدیب آمده باشند و غیر از انبیا بنوعه ارباب دیگر و کسانیکه از انبیا
در ستواتر انبیا به هر بنوعه آنرا ناکار باید کرده و از انبیا یک با جلال و عظمت داد و در سله باید گفت مثلاً
کسی که گوید و شت بنی بودند ناکار باید کرده و از انبیا در اول انبیا الوهم عدد و آخرشان محمد است سلم علیهم
الجمین که سبوت است محمد کاف نام فال بعد تعالی و ما ارسلناک الا کافراً للناس بشیرا و نذیرا
در شریعت از موجه است و او خاتم پیغمبران است بعد از تعالی و لکن رسول الله صخر خاتم النبیین و کسی که از
خوابد شد تابع دین محمدی خواهد آمد نه بعضی از آنکه از پیغمبر گویند که محمد بنی نیست بلکه خدا جبرئیل را بر سباله
از او علی فرستاده بود و بطاعت و محمد آمده و دینش می کنند آن ملعونان جبرئیل را و غفلت و اسحاقیه و منصوریه و مجلی
میگویند که رسول منقطع نخواهد شد و ابا و بر من و بنی است خطابه میگویند که از انبیا اند و ابو الخطاب بنی است
و عمریه میگویند که جعفر بن محمد بنی است و بعد از ابو الخطاب بعد از عمر ابو الخطاب و بنی بود از بنی اسد و ابو
منصور از بنی عجل نسبت شاگردی خود چه خبر صادق میگوید چون صفی و عیسی و انبیا دید از انبیا خبری نموده و انبیا
از محبت صادق میگویند پس ابو الخطاب بنی نموده کرده و ابو منصور اول عمری امامت نموده پس از وی بنوعه
کرد و گفت که من بر آدم بر آسمان و خدا را دیدم خدا است خود کعبه من را لید و گفت ای پسر بر کعبه پس بنیلم
از پس من زمین فرستاده میگفت که مرا اگر گفت در قرآن تعالی و ان یو الکفا من السماء ما قسطا
بقولوا اصحاب هر کوم منم و اسحاقیه میگویند که جایز نیست ثالی بودن زمین بنیلم و محنت از به میگویند
که عمر بن ابوعبید ثقفی را وحی می آمد که بید میگوید که خاتم الرسل مهدی است و فقیر ثمار اند میگوید
که هر چند انکار بنیلم بر آن سرور علم زمین فرستاده میگوید که صحرای است لیکن اثنا عشر ملک سایه از ثمار

امامیه شکر ختم نبوة اند بر تسبیح و در علی السلام چرا که غرض از تسبیح است تا از لفظ بی خصی بر او چند که موسی
 ایستاد از خدا فرستاده شد و او را خدا تعالی بسوی خلق برای تسبیح احکام و واجب شد بر خلق امیران
 بسوی و تصدیق وی و کفر باشد مکذیب و ویر که با یکی از پیغمبران هم تصدیق نموده او کار است قال الله
 تعالی لا نفرق بین احد من رسله و قال الله تعالی ان الذین یکفرون بالله و رسله و یریدون
 ان یفرقوا بین الله و رسله و یقولون نؤمن ببعض و نکفر ببعض و یریدون ان یخذلوا
 بین ذلک سبیل و اولیک هم الکافرون حق و اعتدنا للکفرین عذابا مهیما و الذین
 امنوا بالله و رسله و لم یفرقوا بین احد منهم اولیک سوف یؤتیهم اجرهم و در بنی
 شریعت جدید و کتاب جدید شرط نیست و نه جمیع احکام پیغمبر اول بعض آن هم شرط نیست و عصمت شرط نبوة
 است و طاعت بودن از لوازم نبوة و شک نیست که از بشر هر که باین صفات خواهد بود از آنکه باین صفات نخواهد
 بود و البته افضل خواهد بود و ولید اهل سنت و جماعت میگورند بلکه جایز فرقی اسلام قائلند بدانکه آنست
 در اصل افضل خلائق اند و محبوبترین خلائق اند بسوی خدا و غیر بنی اسحاق و بدرجه ادنی از پیغمبران پسندیده اند
 و تفوق را چه احتمال امامیه بگویند که مقتضای خبر نبیل را بعد پیغمبر مسلم بسوی علی فرستاده و گفته یسمع
 صوته و لا یراه چنانچه یکنویی منتهی از آنکه روایت کرده و نیز امامیه بگویند که وحی بسوی علی و فاطمه
 از آنرا هم می اند بعد پیغمبر مسلم و آنچه فرشته بسو فاطمه وحی میکرد علی آنرا هیچ کرده در کتابی نام آن مصحف
 فاطمه نهاده اند و چنانچه امامیه علی را میگویند که محدث بود یعنی او از فرشته می شنید و صورتش نمیدید
 و همچنین حال آنکه میگویند که آثار موقوفه آنرا مثل احادیث مرفوعه میدانند پس وحی بسوی آنرا ثابت
 کردند و در وحی برویه ملک شرط نیست قال الله تعالی و ما کان للبشر ان یکلمه الله الا وحیا او من
 وراء حجاب و یرسل رسولا فیه وحی باذنهم ما یشاء بلکه ان ملائکة از وحی ترنی کرده می گویند
 که حق تعالی دین تقوین کرده است بآنکه بعد پیغمبر چنانچه تقوین کرده بود پیغمبر پس ایشان
 خواهند بجلال کنند و هر چه خواهند حرام گردانند بی آنکه حکم الهی صادر شود و احتیاجی است
 بآوردن محمد بن جمهور القحطانی فی التواحد عن محمد بن سنان قال کنت عند ابی جعفر

وحریت اختلاف الشیعه فقال یا محمد ان الله لم یول منجزاً یوحدا نیتته ثم خلق
 محمداً وعلیاً وفاطمة والحسن والحسین فمکثر الف ودر خلق الاینها وواشهرهم
 غلغلهما واجر طاعته علیها وفضل مرورهم الیهم یجلون ما تشاؤون ویمیزون ما یتاؤون
 ومارواه الکیلنی عن اسحاق بن عمار عن ابی عبد الله قال ان الله ادب بیده صلح
 فاذا انتهی لی ما اراد کال له انک کعنه خلق عظیم وفضل الیه دینه ومارواه الی
 عن محمد بن الحسن المثنی عن ابی عبد الله قال سمعته یقول ان الله ادب برسوله
 حتی حومه علی ما اراد تم ففضل الیه دینه فقال انما کال الرسول فخذوه واما انما کال
 فاستشوا فاضاف فضل الله تعالی رسوله لم یعد فوضه الینا واینها یجمل موضوعات حسن
 اعوات از انکه دین خود بخون سپارد بلکه مستحکم قرآن می فرماید و ان کادوا یقتلونک عن الذی
 اوحینا الیک لنعفی علینا عیر واذ لا تخذوا خلیلاً ویمیزو و لو کان تنذنا لقتل
 کدت تری الیه منیناً قلید اذ الا ذنبا لضعف الخیر وضعف السمات فیه لا تجد الیها
 بصیراً یعنی ترا عصبه داده بودیم ثابت حکم کرده بودیم بر دین حق تا بسوی کفار که از تو می شنیدند که بر او
 کنی از او دست بگریزید صلیل کردی که عصبه منی بود و اندک بسوی انبایل میکردی از ان حقیقت پندیم
 ترا عذاب دنیا و دوزخ کی و عذاب بعد موت و نیز حق تعالی فرموده یا ایها النبی لم یختر منک احد الا
 لک اگر تو نیستی مسبو چه از تو هم منع میکرد پس چشمتانم خیر است یا نه چون او داد و گفت خدای فضل الله
 لک و حاله ایضا کلامه و اگر آنحضرت صلعم و جمیع توهم غفار بودی بر او حق تعالی از خود تو که کسی را که اسلام
 ظاهر میکرد و بر کثرش فدیة از اساری بر رقاب نیامدی پس تا پیش کشیده که بر شرایع انشور و علم سپهر زعفران
 نور میگفت آنچه میگفت بوی الهی میگفت و در لغت او امر و نواهی مثل سایر شیه بنده بود و گفت قال بعد
 قل انما اناب منکم یوحی الی انما الالهک الله و لحد و تیر انما عثره قال فی بعضه الله و انما
 تصدیق بانها واجب و کذب بامانگی از انما کفر است چنانچه کذب بر نبوة پیغمبران کفر است پس
 اطلاق لفظ نبی یا رسول که بر الله نکرده لیکن صفات و نبی نبوة در آنها ثابت کرده اند پس قول

نبوت لازم آنکه عرض بجای آنست نه بالانوار بلکه آن ملعونان از خود و رسالت هم ترقی کرده اند و گفتند
 جابر اماسیه ضنا که علی افضل و مقدم است از همه سولان مگر از محمد صلعم و بر او بر محمد است و فضل و همچنین
 انما از او و او در وجه علی روز قیامت فوق و درجه بنیاد و بر او باشد و بعضی گفته اند که علی افضل است از همه
 رسل مگر از او علی العزم و بر او علی العزم است و همچنین دیگر اند و این مطهر علی و فضیلت بر او علی العزم
 توقف کرده و نیز اماسیه گویند که خدای تعالی علی را مخصوص کرده و فضیلتی که ندارد دیگر بر او رسل و
 ملک و کسی با وی در آن شریک نکرده مگر محمد صلعم و گویند که محبوبترین خلائق بسوی خدا محمد است
 و علی و انما از او و لا اله الا الله و انما قال محمد بن بابویه فی اعتقاد دایاته و غیره ان الله له خلق
 خلق افضل من محمد و الائمة و خلقه و احب احبهم الله و ان الله یحبهم اکثر من جمیع
 خلقه و مسافر برین و میگویند که اگر علی موجودی جنة و نار و ملک و انبیاء مخلوق نشدی و میگویند که
 خدای تعالی ایشان گرفته از جمیع بنی آدم از انبیاء رسل و غیرشان بولایت علی و طاعت او و بولایت و طاعت انما
 از ذریه او و او را ملک نیز عهد گرفته و میگویند آن ملعونان که انما از انوار ائمة اقتباس میکردند و در وی انما
 نشان مینمودند و میگویند که سرب میسر و ملک مغرب روز قیامت علی بن ابی طالب است و خواجه بود و برین
 کفریات و کفریات خود و غیرت و موضوعات خود استدلال میکنند نه مار واه ابن الراوندی عن ابن
 عبد الله قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان علی بن ابی طالب افضل منی و افضلنا
 علیهم و قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ما لا یعلمون و علمنا علم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و تلی
 قوله تعالی قل هل یتوکل الذین یعلمون و الذین لا یعلمون و ما رواه احسن بن
 کیس عن ابن ذر قال نظر النبی صلی الله علیه و آله و سلم الی علی بن ابی طالب و قال هذا خیر الاولین
 و خیر الاخرین من اهل السموات و الارضین و ما رواه عن ابی وائل عن عبد الله
 بن عباس قال حدثنی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال قال لی جبریل علی خیر البشر من ابی و خیر کفر
 ابن راوندی از انما و قد بود در زمان ابی و بلاوی که روانه از آنجا بسیار بودند و با و شاه و امرا آنجا
 میرود و فضل بود برای آنکه بر او و در روزی شش پوشید و کتب نه در آن تصنیف نمود و در

تأني و تأني بحولان و صفاء انجاء على امان كرايان هم بان شخصي نمود اند و منها مارواه سعيد
بن عبد الله بن ابی خلف ليعني في النصاص عن ابی جعفر و محمد بن يونس الرازي في الكافي عن ابی عبد الله
انها قال في تفسيره تعالى و يالوئك عن الروح قل الروح من امر ربي و هو خلق عظيم
من جبريل و ميكائيل الروح من امر احد من مضي غير محصل صلح و هو مع الاثمة
يوقفهم و يسد هم و في سنة هشام بن سالم بن الحسين بن ابي بصير الكندي قد ذكره طاركران ابو جعفر
كرهه شروا لازم في فضيلته يكره ان يار جهم الرسل صلح الا انما عصمت
محتاج روح نبوة ليس انما هم افضل شدة كذا في تأنيدهم مصوم فنددوا كذا عصمت محتاج روح نبوة
و روح تأنيان كذا ريس عصمت ان منقوش و انما يابن من كذا العقيدتين و منها مارواه
بابويه و غيره كذا من الامامة عن ابی عبد الله ان النبي صلح قال العلي يا علي ما عرف الله
الا انا وانت ولا عرفني الا الله وانت ولا عرفك الا الله وانا و معاخذ خيرة شيخة بن ابی
ور في طريق حديث معراج ابی زبيري في صير صلح روايت كرواه قال لما عرج بي الى السموات جأني
ملكك كل سما و سلمى اعلى و قالوا اذا رجعت الى الارض فاقرا عليا منا السلام و اعلم
ان شوقنا له قد طال فقلت لهم ملكك ربي هل تعرفوننا نحن معرفتنا قالوا الحمد لا غير ذلك
و منها مارواه ابو عبد الله محمد بن محمد بن النعمان بن شريك الرازي و ابو جعفر الطوسي في
عندهم بالفيد و غيره عن محمد بن الحنفية قال قال امير المؤمنين سمعت رسول الله
صلح يقول اناس يدعون الانبياء و استأصفياء و لا اله الا الله الخلق الله الجنة و لا النار اعلم و لا اله الا الله
و الملك و منها مارواه محمد بن الحسين الصفار عن محمد بن مسلم قال سمعت ابا جعفر يقول
ان الله تعالى خذ ميتا و النبيين بولا يه علي منها مارواه محمد بن ابی بصير في كتاب
الوحيد عن داود الرقي عن ابی عبد الله في اثر طويل قال لما اراد الله ان يخلق الخلق
منهم بن يدر فقال من ربكم فكان اول من نطق به رسول الله و امير المؤمنين
- ان انت ربنا نحن هم العلم والدين ثم قال الملك هو لا جملة علي و بني و امارة

من خلقه ثم قال سبحانه اقروا لله تعالى باليومية ولتذكروا النذر بالبطاعة فقالوا نعم
 ربنا اقرنا وما رواه ايضا في خبر طويل عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وآله
 ركبته قال بعد كلام في علي بن ابي طالب رسول الله صلى الله عليه وآله وان عليا ولي واهل المؤمنين اخذ
 يمشي النبي ومن معه جميع خلقه بولائه وبيان احوال صفار وابن بابويه بالا
 كنهت واسانيد اثار برصول امامية ثم قال تحية نيت ومنها ما ذكر ابن بابويه في غير واحد
 من كتبه انه وجد بخط الخوارج الحسن بن علي العسكري بها صورته اعوذ بالله من تقم
 حذفوا احكام الكتاب نسوا الله ربا لا رباب والنبي وصافي الكور في الحساب لظي الطامع
 الكبرى ونعيم دار المتقين فحق السنام الا لا يظن وفينا النبوة والولاية والكرم نحن منار الهدى
 والعهدة الوثقى والانبياء كانوا يقتبسون من انوارنا وتيقنون اثارنا وينتظر حجة الله على
 والسيعة السلوك لظهار الحق وابن ابي اذ كاذب بن بابويه عن است ومنها ما رواه ابن بابويه
 عن سماعة قال قال ابو الحسن اذا كان يوم القيامة لم يبق ملك مقرب ولا نبي مرسل ولا مؤمن
 استحق الله قلبه بالايمان الا وهو محتاج الى محمد وعلى في ذلك اليوم بهما فانه الله يست
 باتفاق وابن بابويه في رجال است منها ما رواه محمد بن يعقوب الكليني عن ابي الصامت الحلبي
 عن ابي جعفر الثقات قال امير المؤمنين لا يتقدمي الا احمد صلعم وما رواه الفضل بن سادان
 في كتابه القيام عن صلعم بن حمزة عن الحسن بن عبد الله عن ابي عبد الله قال قال امير المؤمنين
 على منبر الكوفة وما يتقدمي الا احمد صلعم وان جميع المملطنة والوسل والروح خلفنا ومنها
 ما رواه ابن بابويه في معاني الاخبار وغيره عن خالد بن يزيد عن امير المؤمنين انه قال ان يوم
 القيامة على الدرجة الرفيعة دون درجة النبي واما الرسل والانبياء فدونا على الراقي وروى
 والامالي عن ابي عبد الله عن جده امير المؤمنين قال قال لي رسول الله صلعم يا علي انت
 اخي في الدنيا والاخرة وانت اقرب الخلق الي يوم القيامة في الموقف بين يدي العجاير
 وروى سعد في الاربعين عن ابي صالح عن سلمان القارسي عن النبي صلى الله عليه وآله

ان جبریل مالا اذ کان يوم القيامة نصب لك منبر علی عین العرش وللمنبرین عن پیاد
 العرش وین بدیهه ونصب علی کرسی الی جانبك اکراما ویمینس با وخبار سرور ودر روایتی گفته
 دانند که آن که در ولادت و امره بر فضیلت علی را بتیاری حاضر فرمودند و بپایانته مریدان که احسان
 روی الکلبی و غیره عن شام الاحوال انه قال قد سئلت زید بن علی بن الحسین **ع** علی
 ابن ابی طالب عن الو فضل قال لا نبیاء افضل اگراله افضل بودی زید را پیشتر خبر دادی
 و او مخالفست چه بینیک و که الم تثنی و صاحب رقی بود و زید به از هر سه امام هدایت کرده اند هر یک گوید که کسی
 امره افضل است از کسی سزاوارتر است و این بابویه از صاحب رقی روایت کرده اند که هر یک است بر آنکه
 انبیا و غیره اند و خود را بنی محمد بن بابویه در مالی و در حدیثی احوال و در تفسیری محافل با اهل از صادق
 از بابا و از علی روایت کرده که حق تعالی گفت ساکنان بهشت را در ملک و در احوال و در هر که در آن بوده
 اگر پیشید که من از تو بیگم و دست ترین زمان با سبوی من با دوست ترین مردان بسوی من بجهت آن
 این خبر بر است و بطالبان عجم و عجمی شان و در و حکم را حافظه باشد و چون این گلمان علی و سایر امامان
 معنی نبوة ثابت کردند و پانچم فقره کردیم بلکه از بابا افضل گفت اگر چه طلاق لفظ نبوة نکردند و از مزاج
 فی الالفاظ پس منکر نبوة شدند نبوة ما من کفریم و خرافاتیم و حق است که محمد صائم خاتم الانبیا
 کسی با وی در نبوة شریک نبود و کسی بحدی رسیده و نخواهد شد و اگر علی یا ائمه عی به سبب و در هر
 الیه و مطاع باذن الله بالاصالة التبی نیابت محمد صائم بودنی حق تعالی محکم منزل خود و تصریح
 کردی و آنچه دعوی میکنند که آیات در قرآن بودند صحابه از حدت کرده اند و ابطال این قول با اجماع
 مذکور شد و اگر علی یا ائمه عی دعوی الهی بودند و تسبیح احکام الهی بابت خوف است و اراده انبیا
 و تفسیر نبی مرزوق قال لا یأبوا ال رسول بلعنا ال لک من ربک وان لم تعجل فیا بلعنا
 لم سالته والله یعلم من الناس قال الله عا بلعنا رسالات الله و یجشون لا یخون
 احد الا الله فم عم مقصد و سال در تو مخر و ماه و از پتای شد یکشید و با وجود تنهایی
 که متعالی منبر و ما اصبح من الاقلیلا و در نبوة تصور نکرد و از کسی ترسید و یا بحدی متعالی

حکایت او میفرماید ربانی دعوت قوی لیا و نهاد الهی دعوتهم چهارا شمر
 الی اعلنت لهم واسررت لهم اسرار و موسی و مارون و کوس فرعون را بان شوکت
 سلطنت دعوت کردند و از خود خویش نکردند و گفت الی لا ظنک یا فرعون مشهور و چون مقتضای
 بشری اندکی خوف بران بر آنها طاری شد متعالی فرمود لا تخافا اننی معکم اسمع
 وادی و پیغمبر با صلعم و پیغمبر اسلام بان غربت تنهایی که سوای الی بکر و چند کس دیگر از مردان
 رفیق او نبودند متعالی امر کردند به تم فاندرو انحضرت افتد ز تکلیف کشید که گفت ما او ذی قیامت
 ما او ذیت و در آخر هجرت کرد لیکن بقیه نبوه خود را مخفی نکرد و علی را در ابتدا اسلام بان صغیر سن از
 پدر خود ابو طالب دیگر کفار قریش ترسلید و اسلام آورد پس علی اگر نبوه شریک بودی یا موسی الیه بودی
 چرا در دعوی بنما میگرد و حال آنکه در حیات پیغمبر هم رفیق او بود و دین پیغمبر روز بروز ترقی میکرد و در دین خدا
 افواج داخل میشدند و بعد وفات پیغمبر صلعم هم با علی افواج مساعدت کردند و در واقعات جل و صفین در
 مناخره او بان باختند پس در انقیاب چه ضرور بود و اگر افتخار کرده حجت الهی بر وی قایم شد فان الله التفعیل
 انما بلغنا من سالت و بر خلق هیچ حجت قایم نشد چه ایمان بر پیغمبر یا کسی که معنی او باشد بدون رسیدن
 خبر که در حقیقت مسلم باشد واجب و لهذا از ایشان جمعی که او را خبر هجرت رسول رسیده ایمان پیغمبران و ابا
 نیست الا کما یفعل الاطابق لازم آید و اگر دعوه میکرد البتة متواتری شد چنانچه متواتر شده که محمد بن عبد الله
 بن عبد المطلب دعوی نبوه کرده مخرات برست و ظاهر شده و کلام خدا خوانده و همه صحابه از معاصنه
 آن جانواندند و چنانچه متواتر شده که ابو بکر از ابتدا اسلام ایمان آورده و خدمتهای پیغمبر کرده و رضای پیغمبر
 تا وقت مرگ از او ظاهر شده و علی هم پیغمبر و حضرت اسلام آورده و در خبر پیغمبر در کمال او آمده و خدمتهای
 پیغمبر کرده و رضای پیغمبر وقت مرگ از وی ظاهر شده و عدم تواتر در آنچه عقلا و مشرعا تو از آن حضرت را
 دلیل قطعی است بر کذب آن چنانچه در اخبار عموم ملوی مثلا اگر کسی گوید که امروز آفتاب کوفت کرده دین خیر
 متواتر نشود و بخیر و کس یا ده کس روایت نکنند بلکه دیگران مکذیب آنها نکنند یقین کرده شود بکذب آنها
 پس اطلالان مصحف فاطمه و آنچه بدان ظاهر شد و ختم نبوه در پیغمبران ثابت گشت انبیا و رسول

سحروم انداز نفرینش از وی و بعد از عارف بود پیش از نبوة با عقادات صحیح و ایمانی میگویند
 که بعضی رسول عارف نبوده و آنچه واجب است بر کلفت از عقادات پیش از نبوة بجا نیاورد از آن جهت
 این بابویه نقلی در کتاب اخبار کاتبه توحید از علی بن محمد سیار رضا را بیاورد که امام علی بن ابیطالب و محمد
 بن یعقوب کلینی در کافی از ابی جعفر روایت کرده که گفت موسی بن عمران هم سوال کرد پروردگار خود را
 و گفت که ای پروردگار تو بعدی از من پس آن را بلند کنم زیرا تو یکی پس سخن بسته می گویم و کلینی از ابی
 حمزه اصفهانی روایت کرده که یونس در سجود خود میگفت که یا دمر عذاب خواری که در دهن خاک افتاده کردم
 برای تو روی خود را بشی در سجود یا عذاب خواری که در دهن تو افتاد که درم بای تو خود را یا تو عذاب خواری
 که در دهن من میدارد هم بر اینو خود را یا تو عذاب خواری که در دهن من افتاد منم برای تو از گناهان پس می
 کرد احتیالی بسوی وی که سر بر دار پس درستی کوسن ترا عذاب نخواهم کرد پس گفت یونس اگر تو گفتی
 که عذاب نخواهم کرد پسر از عذاب کنی مرا چه با تو عهد کردی و تو پروردگار منی پس می کرد حق تعالی که بر بار
 پس منی عذاب نخواهم کرد آنچه دهم میگفت و فانی هم این نام بر صوفیاء اندوخته مخصوص اندامی از محاسن کمال
 و صفات عباد و خطا نزد عظم شایخ حنفیه و ابی اسحق اسفرائینی و ابی اسحق و سبکی و قاضی حیا و جماعتی
 از مالکی و بعضی گفته اند که در صفات نادرا و پیش از وی جایز است و معصوم را نمایی میگویند که صدور
 معصیت از انبیا مطلق جایز است و نیز امامیه میگویند که بعضی رسول بعد نبوة گناهی کرده اند که میگویند
 موجب هلاک باشد کلینی در کافی از ابی جعفر روایت کرده که گفت شنیدم ابی حمزه اصفهانی که دست برداشته
 بسوی آسمان می گفت رب لا تکلفنی بالی نفسی طرفه حین ابدی و لا اقل من خلاق پست و
 آرد و بر من گفت ای ابی جعفر یونس بن سنی را احتیالی کمتر از طره عین من پس او باز گفته است بود او در آن
 حالت گنا کرد و گفتم که آن گناه بفرمید گفت نه لیکن بخت و احوالت هلاک بود و نیز امامیه میگویند که آدم
 در وقت افتادن میثاقی از قرآن با خدا طبعی است که در لغت خدا با او بر آنها که تکفیر میگویند خود را فریاد و زاری
 حسن صفا از ابی جعفر و خبر میثاقی روایت کرده که ائمه تعالی ذریه آدم از پشت او برآورد و با آدم و ذریه
 او گفت ایست بر یکدیگر ایمن پروردگار تا بنیستم و این محمد است رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

و عیسان او بعد از و الیان امر من اند و تحقیق سخن است عهدی استقامت خواهم گرفت از دشمنان خود
 و عباد کرده خواهم شد طوعا و کرها و زبیه آدم گفت اقرار کردیم باین چیزها و شدیم بآن را آدم
 قرار نکرد و از غم بر اقرار نمود و نیز امامیه سیگونی که آدم بر مشایق الهی قایلیم مانند ترک کردن آنچه
 و عهد گرفته بود اسرار صلیح در تفسیر قوله تعالی و عهدنا الی آدم من قبل فحسی و لم نجد له سعده
 گفت عهد کرد الله تعالی بسوی آدم در حق محمد و ائمه بعد از او پس آدم ترک کرد آن عهد را و از غم و یقین
 بنزد بانه محمد و ائمه انجیرین باشند و این اثر نزد امامیه از اخبار مرفوعه است فی الحقیقه موضوع است آن
 ملعونان آدم را برادر بپسندیدند که اقرار با خطایه الله نکرد و ترک عهد نمود و صفات زبیه سبب جد خود
 فروغ مولی بن موسی بن عیسی اشتری کافر بود و بطاهر در پرده تشیع آمده و اقرار بامر الله بسته که مرتجع است
 بر الله و امان الله از ان قدر پاک است و میگوید که خدا علی بود و فرستاد محمد را برای دعوت خلق
 بسوی وی پس خود که محمد بسوی خود پس محمد مخالفه امر خدا کرد و امامیه سیگونی که محمد مخالفه امر خدا
 کرد و بار در خیر قسم و بار وحی می اند که علی را خلیفه کند او وحی را بخوف اصحاب خود رو کرد و استغفار
 نمود باریوم چون سخت خواب آمد از ان قبول کرد شیخ آن ملعونان محمد بن اسمان در روضه غیر
 روایت کرده که حضرت جبرئیل بسوی پیغمبر صلی الله علیه و آله فرستاد بعد فراغ از حجة الوداع و توبه شدن
 بسوی مدینه در راه پس جبرئیل گفت ای رسول خدا بر درو گار تو بر تو سلام بخواند و میگویی که من علی را
 بخواند الله پیش فرمود بنی مسلم ای برادر من جبرئیل گفت ای می داند فضل اصحاب بن علی و من از
 اصحاب خود می ترسم که اتفاق کنند بر اخراج من استخار کن برای من از درو گار من پس
 جبرئیل نزد درو گار رفت و عرض کرد جواب پیغمبر را پس باز فرستاد حضرت جبرئیل را و گفت چنانچه اول
 گفته بود استخاف نمود پیغمبر چنانچه اول کرده بود و باز جبرئیل بسوی خدا رفت و مکرر جواب عرض کرد پس
 حضرت جبرئیل را با عتاب شدید باریوم فرستاد و این آیه نازل شد یا علی یا رسول الله بلغ ما
 انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالتی و الله یعصمک من الناس پس
 چون جبرئیل باریوم باین آیه نازل شد پیغمبر فرمود که چون حضرت علی را من نگاه داشتم

من از خباثت نفس مبلغ خودم که پس بر روی آلهامی شتران و بعضی را بر بعضی نهاد و بر سر ساربان
 در خوشی که خدیو غم نام دارد میان مکر و عیش بر آن برآید و گفت ای مردان علی امیرالمومنین علیه السلام
 راجع باینست ای سیدی را که باشد خلیفه بعد من سوای علی من گفتم مولا و فعلی مولا و الله
 والامن و لا ادعاه و علی بن جعفر از محمد باقر مانند آن اهل بیت کرده و گفته ای در کافیه بهتر
 از آن روایت کرده و قتالی گفته که آن طوئمان را که پیش خنای و قباچ پیروزان نسبت می کنند مقتدر
 من پیروزان بیکدیگر مبلغ رسالات الله و حیثونه و لا یخشون الله الا الله سیکو پیروزان
 در حق محمد سرور پیروزان سیکو میده که خوف اصحاب مبلغ نکرو و در بار و دوحی نمود و رتبه اسلام با وجود
 آنها می غلبه کنایه ترک مبلغ نکرو بعد از آن که دین کامل شد و نسبت الهی تمام شد خوف اصحاب مبلغ
 نکرو و قتالی تبالیف قلوب اصحاب نیست می دهند و میفرمایند کنایه اعداء فالف بین فلو بیکم
 فاصبحتم بجهنم اخوانا و نیز باید لو انقلقت مافی الارض جمیعاً ما یشتت قلوبهم و لکن الله
 الف ینبهم این بران فیض صاحب با علی کبری را که جزو و ثابته میکنند ما اصنام هم ما لاجدهم
 و ما احقهم بن طهر علی میگردد الجبان لا یسحق الامامته همان طوئمان نسبت خوف و تسلیم سالار
 که منتضای جهنم است سرور پیروزان میکنند و چون خاستن امامت نباشتی نبوة چگونه باشد پس بگو یا انکار نبوة
 مینماید و حق آنست که آن سرور هم گاهی از غیر خدا ترسید اگر کسی گوید که پیغمبر سل الله علیه و سلم
 خوف خدا در دل غایب شده بود گفته شود که آن باز خوف بود بلکه با مرآت بی بنا بر جکست بود و بدین
 قوله علیه السلام لا بی بکری لا یخزن ان الله معنا و پیغمبر عزم میدهد نیست ان الله بالغ امره و پس
 خوف احد را میگرد و اینهم که روغن مصلی بنیاد نسبت می کنند گفته است و حق آنست که آنچه از کفر و
 مصلحی مطلق مسموم اند لقوله تعالی لا یزال عهد الظالمین المذنبین الخ و برای آنکه مقتضای استحقاق
 ملک میفرماید لا یصون الله ماله هم و یفعلون مایه و چون ازین عصمت ملک ثابت میشود
 و انبیا با اتفاق از ملک افضل اند پس البته معصوم پادشاه برای آنکه ارسال برای آنست که پیام خدا
 بر بندگان رسانند و بندگان را ترسان و تعلیمشان کنند خباثت مقتضای میفرماید ما انما کنه الواسع فی خد

و ما بقا له عنه فاستحقا پس اگر از انبیا سید و مصطفی باینها قابل بیایند و اخبارشان
 قابل وثوق و اعتماد نباشد قال الله تعالى ان جاءكم فاسق بنبأ فتبينوا
 یعنی بر خبر فاسق عمل نیایم که تا که تحقیق کنید صدق او و نیز خبر احمق و مغیبه علم نیست که احتمال کذب و خطا
 در فهم و ضبط و آرد پس اگر عصمت انبیا نباشد خبر ایشان هم مثل دیگر اخبار احمق و مغیبه علم نباشد
 بسبب عصمت احتمال کذب خطا از اخبار پیغمبران و آورده و اخبار انبیا موجب علم یقین گشته پس اگر در انبیا
 عصمت نباشد اخبارشان موجب علم نبوده و وجه خبر خلق تا ایم نکرد و در و ارض که آثار داله بر معاصی انبیا
 می آرد موصوف اند و یونس گامی گناهی نکرده و آنچه در قران وارد شده و ذلالت و اذ ذهاب مغایضا
 یعنی غضب یونس علیه السلام قوم کفر و ایا الله حتی ضاقت صدره فخرج من بینهم بغیر روحی
 و لا ذنب فظن ان لن نقدر علیه کانی قوله تعالی الله یبسط الرزق لمن یشاء و یقدر
 فتادی فی الظلمات ان لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین هضم النفسه
 و استعظام الماصد و عنده من ترک الاولی و هو الخ و غیر من بین القوم بغیر روحی مبالغة
 فی البضع و الا بهتال و انبیا از کذب بطریق اولی مطلقا محصوم اند چه کذب در خبر باشد و اعطت
 از دیگر معاصی برای عدم وثوق بر اخبار او و امامیه بگویند که کذب بر انبیا بنا بر تقییه جایز است بلکه واجب است
 و قول ابراہیم عم الی تقیم دروغ بنا بر تقییه بود و این باطل است و آنچه در حدیث صحیح وارد شده اند که
 لیکن باینها هم الا انک کذبت پس نیست فهم سامعان است و در حقیقه کذب نبود و باک از قبیل فقر نقص
 بود و تقییه بغیر تقییه برای دور شدن و وثوق از اخبار یکسان است و نیز انبیا منزه اند در اصل خلقت از رذایل
 اخلاق مثل عجب و حسد و حقد و جبن و مانند آن چرا که رذایل اخلاق معاصی قلب معاصی جوهر
 است و انده و شیطان را بر انبیا جیل نیست قال الله تعالی ان عبادی لیس لک علیهم سلطان
 و امامیة یلونان اثبات عجب و حسد و تسلط شیطان میکنند در بعضی پیغمبران محمد بن بابویه قمی در عیون
 اخبار رضا و مسکن اخبار از علی بن موسی الرضا روایت کرده که گفت چون آدم را احتمالی کردی که در سجده
 اگر اندین و نشستم آن دو داخل کردند و بهشت آدم و نفوس خود گفت که من بزرگتر خلائق ام یا بنی آدم

خداوند سرور داری آدم بسوی ساقی قرین آدم سر بر پشت بسوی ساقی برین دید در میان شسته
 یافت لا اله الا الله محمد رسول الله علی و آله الله امیر المؤمنین و من و جنه
 فاما یزید بن النضر العالمین و الحسن و الحسین و عبد الله شباب اهل الجنة
 پس آدم گفت ای رود کار اینها کیستند خدا و قبل فرمود اینها از پدری که تواند بهتر اندازد تو را رسید
 خلق من و اگر ایسانی بودند ترا میدادند اینک و من بهشت را و نه و فرخ را و نه آسمان و نه زمین را
 پس از حذر دین از آنکه موی آنها بچشم حسد بی بسوزد از جوهر خود و بدگریم پس آدم در آنها
 چشم حسد و پس حشمتی شیطان را بروی مسلط کرد تا تجربه منهی منها خورد و نیز ازین بابویه
 در حاشی اخلاص از فضل بن عمر از ابی عبد الله روایت کرده که گفت چون الله عزوجل آدم و زوجه
 را در آن بهشت کرد فرمود آنها را بخورید از آن فسخ از هر جای خود پسید و نزدیک بن درخت نشوید اگر
 نزدیک خود رسید از ظلمان خوابید بوی پس آدم بسوی منزه محمد علی و فاطمه و حسن و حسین را انداخت
 بعد از آنها بودند و پس آنها را ازین منازل اهل بهشت یافت پس آدم و زنش گفتند ای رود کار
 این منزه برای چیست الله جل جلاله گفت سرور داری بسوی ساقی قرین پس سر برداشتند و آغوش
 یافتند نام محمد علی و فاطمه و حسن و حسین و الله بر ساق عرش نبوی از نور جبار جل جلاله گفتند
 ای پروردگار چه بگفت این منزه بود و چه محبوب از اینها بسوی تو و چه شریف از تو و حق تعالی سرور
 اگر اینها نبودی شما را میدادیم اینک و ما اینها را تو را و ان علم من و دین من از حد گذشت شما از دین
 بسوی آنها بچشم حسد و از دین که در بهشتان را که در دین است و جای شان را از کرامت من
 پس شما در منی و منافاتی من در آید پس از ظلمان بچشم پس سوس کرد شیطان در آنها
 و فریب داد و بر زمین انداخت و بر پشت آنها را بر تنی کردن منزه را از این بد بسوی آنها بچشم
 حسد پس خوار گردانان را الله خدا بر وضع کند کان این آثار موجب کفر و نیز انبیا معصوم اند از سهو
 و غلط و در فهم و مانند آن آنچه در تبلیغ رساله معلن و او مگر آنچه حق تعالی منع آن خواهد از افراموش
 گرداند تعالی ما را بنشین من آنرا و نهنهانات بخیر منها و مثلها و قال الله

بعد از آنکه محمد صلوات الله علیه شرفیاجازیت میفرماید میگوید که احکام مخصوص بودند به نبی حقیق الی الخلیف اب
میر نمی شد احکام و قرآنش و تکالیف بر ساقط کرد و حرکات را حلال کرد و نه موریه می گویند هر که ملاقات
کرد با وی که حکم کردیم بستی او تکالیف شرعی از ساقط شد که به است تردشان عبارت از این است
و حمیر میگوید که امر شریعت فوض است بجهت امام مایه خامسین بنیادی بود و او کالیف شرعی بر ساقط
کرده و امامیه میگوید که احکام منسوخه قرآن را امام نسخ نمیکند و آنکه محمد بن بابویه قمی از ابی عبد الله
روایت کرده که گفت اعدتبارک و تعالی برای وی و او شیایان احوال و رازل پیش از پیدا کردن او در دنیا
سال پس اگر ستاده شود استاده شوند و اهل بیت دارند گرداند بر او و از آنها که برادر گردانید
بودش از امتعالی در رازل و برادر از ولادت و ارباب تکلیف و طایف از طایف جایز نیست قال سیدنا
لا یكلف الله نفسا الا وسعها و ایمان با عد تعالی فرض است و محمل در او را که فرضیت آن
تکالیف و ایمان عبارت از سیدتی قلبی انقیاد و اقراره فقط تصدیق ایمان تعبد و استسار
منعیت قال سید تعالی محمد و ابیها و استیقتها انفسهم ظلما و علوا و قال الله تعالی
یعرفونکم بما یعرفون ابنا تمیم و از رازل بر ساقط می شود و چنانچه از آخر نسخ مکره تصدیق و اعمال ائمه
ایمان نبوت لقوله تعالی الذین آمنوا و عملوا الصالحات عطف دلیل منافی است و نمیه میگویند
که ایمان زیاده و نقصان نمی پذیرد و هر که اگر تصدیق نیست مؤمن نیست و تصدیق بر علی است او مسلم است
و این زیاده کنجایش از پس پذیرد و نقصان زیاده ایمان دارد و است مجاز است از زیاده و اوصاف بکثرت
اعمال و حق آنست که نفس تصدیق زیاده را قبول میکند نقصان را چه اگر بعد علم خبر تو را زیاده و نقصان
تن زیاده میشود و لهذا ابراهیم علیه السلام روجه بصری طلب کرد و آن زیاده اطمینان قلب تغیر فرمود
قال سید تعالی اوله فومن قال بلی و لکن لمطمئن قلبی و این از دایا ایمان از کتاب
جسته و اقوال صحابه است می شود قال سید تعالی لایز داد و الا یما نامع ایمانهم و زادتهم
ایمانا و اهل صحابه پس بنائون ساقط و مانند این بسیار است و حرف از ظاهر ضرورت و هر که خدمت
بنیان آدم است روی بالیده است و اضر میشود که در حدیثش ازین در ایمانهاست یقین بر شک را

النجاشی بنو داود من صحبت این بزرگان ایست زنی دیگر گرفته و مرکب کبیره از ایمان بر نمی آید
 معتبر که گویند چرا که قصد بر باقیست و گنه کار اگر بی توبه میرسد پس و در ثبوت الهی است اگر خوب
 بخشاید اگر خواهد عذاب کرد او اگر خواهد کبیره را بخشید و بر ضعیفه عذاب کند لکن حقیقتا انحراف نمی بخشد
 قال صدقنا ان الله لا یغفر ان یشک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء و قال الله تعالی
 لا یغفر لمن یشاء و یغفر لمن یشاء و قال الله تعالی ان الله یغفر الذنوب جمیعاً و یمننا
 و یصلحنا و یرایان و طاعت ائمه ثواب و بدین بار و عده خود ان الله لا یخلف المیعاد و قطع نظر از عده
 الهی ثواب دادن طبع با عذاب کردن عاصی بر خدا واجبست کما در درو فض میگویند که ثواب و اذن
 مطیع و عذاب کردن عاصی بر خدا واجبست کما در و منقره بی توبه زردشان محال است و این باطلست
 مخصوص بر هر که از یک کبیره توبه کرد و یک کبیره دیگر از او توبه او مقبولست و هر که بر جمیع کبایر توبه کرد او را
 توبه از صغایر هم ضرورت و اگر نه احتمال عذاب باقیست و نزد خوانج مرکب صغیره یا کبیره کافر است و نزد
 معتبر که بار کتاب کبیره از ایمان خارج شود و کافر نشود و نزد هر چه جمیع گناههای با ایمان ضرر ندارد چنانچه
 جمیع طاعه با کفر فائده ندارد و اما میگوید که عباد و رات مر جید و قدریه هر دو ملوث اند با وجودیکه میگویند که ثواب
 و اذن مطیع و عذاب کردن عاصی واجبست میگویند که محبت علی هر گناهی که کند او را از ان سوال نمی آید
 شده و در کتب عذاب نوشته اند و در نیامده اما از ائمه روایت می کنند و سوال منکر و کبیره در قبر از هر مرده
 منغیر و کبیره حق است با حاد است مستفیضه ثابت شده و قوله تعالی یشاک الله الذین آمنوا بالاقوال
 الثابتة فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة درین وارد است و عذاب قبر کفار و بعضی عصات و نشان را حق
 است و انما در قبر اهل طاعة را حق است قال الله تعالی اعرفوا فادخلوا ناراً و قال علیه السلام
 القبر و صفة من ریاض الجنة و حفره من حفرات النیران و این حدیث هر چند از احادیث لیکن معنی
 مستفیض نیست بلکه تراشیده پس بعضی گویند که عذاب روح است و بعضی میگویند که بر بدن است و حق نیست
 که بر بدن است و اشتغال بر کیفیات آن ضرورتیست و درو فض عذاب بر مخصوص میدادند بفرشیعه حالانکه
 ابن بابویه فی الزمر ان بن زید روایت کرده که گفت گفتیم ابی عبد الله را که شنیدیم ترا که میگوئی

شماره پنجم است با هر چهل و دو باشد ابو عبد الله گفت است که قسم بخورم که همه آنها بیست و نه نفرند که گمان
صغیر و کبیر بسیارند گفت در روز قیامت همه بر پشت بتفاوتی میایند یکی بر سر هم نشاند و بر
گفتم سرخ چیست گفت قبر از وقت مرگ تا روز قیامت و پشت بعد الموت بخاک رسیده است و در آن
و کماله و مسخوریه و حمیری و باطنیه و قمریه و جاحیه خطامیه و مومنیه و متغیه و خلفیه و جاحیه و مومنیه میگویند
که خشت نه جسد و نه ارواح را در غیر این عالم بلکه قابل از تمام عالم را در همین عالم همیشه هست
و عجایب و بیان درین دایمین و بیایم و بطور و شرات همه بر یکینه خواهند شد لعمرو الله تعالی
دل بچیده بالذی انتا مال اولی و دهو کل خلق علیم پس سباع و بیایم و غیره قصاص
یکم بر کرده ناپز کرده خواهند شد و پس شایعین تا به روز قیامت با در پشت باقی خواهند ماند
حساب حق است و داون تا بهای اعمال مسلمانان است و کافران با پشت چپ است پس حق است
و میزان حق است و وزن اعمال نیک و بد در میزان حق است و کیفیت آن معلوم نیست بعضی بگویند
که نهامهای از آن عالم کرده خواهند شد و بعضی گویند اعمال را که اعراض اند صورت جوهری داده خواهد شد
و للعلم عند الله و پلی بر پشت روزگار بیکر از مودیر تر از شمیر که آنرا صراط گویند حق است
بگذرند از آن خلایق بعضی چون برق و بعضی چون باد و بعضی چون آب و بعضی چون یونان و بعضی
روان و بعضی چون مور پس نبات یا بند سالم و بعضی مجروح و بعضی درونی و بعضی بیرونی و بعضی
برگمان حقت و حزن که حزن است و شفاعت انبیاء و اولیاء و صلحاء و ائمه است
بعد از آن الهی بتفاوت قال الحمد تعالی من ذلک الذی یتفح عندک الا باذن و بهشت در روز
حق است امر و موجود اند و قیامت آنها خواهد شد تا به کراتی و بهر سبب گویند که بعد از مدتی بهشت
در روز و اول آنها فانی شوند و چون کافر مغرب باشد به روز آفتاب و درین عالم اختلاف است از حقیقت
در کیفیت ثواب جنی توقف کرده لیکن حق است که مانند انسان مسلم در بهشت ثواب دارد و شود
و به قول ابو جعفر و محمد حق تعالی منت می نهد بر جن و انس به نعمتهای بهشت و می فرماید که الطیفه
الانس بآلهم ولا جان قباى الاعراب کم لکلکذل و انچه خبر داده تحت تعالی مجرب و قصور

و انهار و اشجار و انعمه و اشهر بطن بهشت و در قوم و جمیع و سلاسل اطفال و انواع عذاب اهل و درج
 بهشت و مقصوره و نزار بهر و فراموش و جاحیه کالمیه و باطنیه و خطایه و مریه و مریه و مریه و مریه و مریه
 از و درج و بهشت و غیره آنچه که گور شده انکار دارند و مشرکان مخلصه فی النار باشند با جماعه و بهر
 اهل شرک و مسلمانان و غیره و دولت که بسبب بود و عطا و بهر و درج و در و ملک طویل نسبت بکبار و معاص
 بهر بسیار طویل انهار و درج باشد لیکن تسبیح کار از و درج بر آورده و خلل بهشت کرده شوند و انهار
 مخلوق و درج نیست قال الله تعالی من یعمل مثقال ذره خیرا ینظر الله الیه و ینکسره و ینکسره و ینکسره
 از بهترین خیر است پس باید که بنزد ثواب آن بهشت و پیغمبر علیه السلام فرمود و ینکسره من النار من قال لا اله
 الا الله فی قلبه و ذنبت من یعمل و انما عشره یسکونیکه که تمام فرق اسلام مخلصه فی النار خواهند بود
 که انما عشره و صدها تقویم از انما عشره گفته که شیوه را بنما و در و ملک است باقی از ان انما عشره است
 دیگر ان از شر عذاب کرده شوند و بهر بهشت روزه و سوا شیعه دیگر فرق اسلام همه مخلصه فی النار باشند
 و این مظهر حلی و شرح تجرید گفته که در فرق اسلامی بود اما میسر است و است یکی انکه مخلصه فی النار
 باشند و دوم انکه داخل بهشت شوند و سوم انکه از نار بر آیند برای عدم کفر و بهشت نروند برای عدم ایمان
 بلکه در اعراض باشند و آنچه این باب و از این عکس و پیغمبر صلعم روایت کرده که فرمود و الذی یبغض لی یبغض
 باله نار و حذا بد و کلینک و یسناد و صحیح روایت کرده عن زرارة عن ابی عبد الله قلت اصلحک
 الله ارایت من صام و صلی الجنب المحرم و حسن بر عمن لا یعرف و لا یضرب الی ان الله
 یدخله الجنة برحمته و لاله دارند بر و قول انما عشره و بصحة ایمان حالی خود حکم بقطع باید کرد و باید
 گفت انما من حق بفضل الله و نه باید گفت انما من انشاء الله که ولادت دارد و بر شک لیکن از این پیش
 خاتمه در خطر باید بود و این نباید بود و لا یامن مکر الله الا القوم الخاسرون و حدیث صحیح آمد ۴۰
 منهم من یولد مؤمنا و یحیی مؤمن و یموت کافرا و منهم من یولد کافرا و یحیی کافرا و یموت
 مؤمنا و یامن سنی اگر انما من انشاء الله تعالی گوید معناه آنکه ندارد و پیغمبر رحمت خدا و قطع باید که مخلصه
 گناهان مرا نخواهند بخشید کفر است قال الله تعالی انه لا یبغض من دوح الله الا القوم الکافرون

و قال عز وجل كون تقظ من رحمته الله الا القوم الكافرون و هم الذين بوءن از عذاب خدا
 و قطع بکشتنهای از گناهان من مواخذة نخواهد کرد و البته نوابر بخشید نیز گزشت که انکار آیات
 و عید و سخنان خاص لازم بیاید و این گزشت یعنی در خبر البلاغه از پیغمبر اکرمین روایت کرده
 که تا من بخیر خدایا الله لذی الله سبحانه لا یا من مملو الله الا القوم الکافرون
 و کاشیاس خبر خدایا الله من روح الله لقوله سبحانه انکالیاس من روح الله الا القوم
 الکفرون و با وجود این شریک است انما امید یگویند که هر کس حق تعالی کند اگر چه بیست خدا کند خستیه
 یا کبر معذب نخواهد بود و هر کس حق تعالی نکند اگر چه طبع خدا باشد معذب نخواهد بود و درین
 قول نکار من عمل منقال ذرة خیر یرو من عمل منقال ذرة شر یرو لازم می آید این عمل صابر قول
 سابق است که نواب طبع و عذاب است بر خدا و بیهوشی و ازین قول انکار جمیع شرایع فرایض و واهی
 رسن و سخبات و حرمت و مکرویات لازم می آید چرا که هر کس حق تعالی ندارد کار و محله فی النار است
 انیان ادا و انتهای منهای او را قایم ندارد و هر که مومن است او را کفر ترک و ایض و واهی
 کند و از کتاب محرمات باید بکشد اگر چه خود را بکشد و با در خود عهدی با حق کرده باشد و با پیغمبر خود و اولاد او را هیچ
 باک نیست و معذب نخواهد شد و امید برین قول خود خجسته می آید و با شمار منهار و راه ابن بابویه شمس عن
 مفصل بن عمر قال قلت لابی عبد الله بما صار علی قسیم الجنة و النار قال حبس ایمان بخصیه
 کفر و انما خلقت الجنة لاهل الایمان و النار لاهل الکفر فقص قسیم النار لایید
 الا بخصیه در وی ایضا عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله جاء فی جبرئیل
 و هو فرح مستبشر فقال یا احمد ان الله یقرنک السلام و قال محمد بنی و رحمتی و علی حجتی
 لا اعذب بن و الاده و ان عصائی و لا ارحم من عادی و ان الطاعنی الی غیر ذلك من الزنار
 و در وی بن المعلم الملقب عند هم بالمقید فی کتاب جامع ابن ابراهیم الله تعالی قال یا یحیی لوان عبد
 عبد فی حتی یصیر کالنار البالی تالی جاهد ابوالایة محمد و علی و فاطمة و الحسن و الحسین ما
 احکمت جنتی و معارض من انار و غل آتیه است و آنچه روا کرده اند علم و معید هم حسن بن کبیر

عن ابی اذرق قال قال النبی صلی الله علیه و سلم ان علی بن ابیطالب افضل هذا الخیر الاولی فی الخیر الاولین
من اهل السموات والارضین هذا سید الصدیقین وسید الوصیین وامام المتقین وقائد
الفرج المجتبین اذا کان يوم القیامة کان علی ذوق من نیاق الجنة قد اذاعت القیامة من ضوئها
علی واسئلاج صبح من الزبرجد والیاقوت فیقول للملئکة هذا ملک مقرب ویقول المینون
هذا نبی و سل خدا دی نادى من تحت المیزان هذا الصدیق الکبیر وهذا صی حبیب الله علی بن ابیطالب
فیقف علی منین جنتهم فیخرج منها من یحب یدخل فیها من یخص ویالی ابواب الجنة فیدخل
بغيرها من یشاء بغير حساب چه این حدیث لا تدرید بر آنکه یعنی گناهکاران مومن داخل و فرج شود و پیوسته
آنها را از فرج بر آورده بهشت آرد پس اگر آنها محب علی بودند چه در فرج رفتند و اگر محب علی نبودند
چه داخل بهشت شدند و همچنین این را بپذیرید و غیره از جابر بن عبد الله روایت کرده عن النبی صلی الله علیه و سلم
قال ان عبدالمکث فی النار سبعین خریفا و الخریف سبعون سنة قال ثمالی سال الله حتی
یخرج من النار و غفر له چنان سبده اگر محب علی است چه در فرج چهل نه هزار
سال سکونت کرده و اگر منخص علی است چه در جمل بهشت شد بهر تقدیر عقیده باطله باطل گشت ان الباطل
کائن هوقا و تنازع ارواح باطل است خلافا للمقصود و المفضیة المیونیه و الخفیة المقصیة و الخسایة
و الزاریة و القمر اسطوره رفته را پیش از قیامة رجوع بسوی دنیا نیست امامیه میگوید که علی و بعض شیعیان
علی بن ابی طالب و پیروان خود را در بهشت و در دنیا کرده خواهند شد و این باطل است که دنیا را
عمل است و از خیر است و جابر جعفی از قدما در واقف بود گفته که علی بود دنیا رجوع خواهد کرد و همان
است و انبیا الارض که در قرآن آمده ابو حنیفه و شافعی گفته اند که جابر جعفی از کذابان و ضاعان است
و هیچ ولی بدرجادی از پیغمبران نرسد چنانچه بالا ندر شد و انبیا افضل اند از ملک که قال الله تعالی
ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین مراد از آل ابراهیم آل عمران
انبیا اند و اولیا دژ ما و اعلی افضل گفته اند از عوام ملک که اگر اختیالی جنت برای ایشان پیدا کرده
نه برای ملک و فیسر بر این مسئله یعنی فضیلت عوام مؤمنان حسنی اولیا بر عوام ملک حجتی

نه شده و بنده در آن حال ذریه آدم است و او گرفتار میثاق از آنها بر تو حید و در حق میثاق
 تسلط خاص این پنج بر آن معلوم و آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیه السلام بر تبلیغ و تفسیر حق
 بعضی بعد از بعضی راقی است و لوح و قلم و آنچه در آن مسطور است حق است و حیال آن که با وجود کاین با اخطا
 العبد کم این مصیبه با عاصی کمین بخیلیه و هزاره گان برای مردگان و صدقه زندگان از ظرفیت
 مردگان برای مردگان مغایرت و بر عیب که علات و بعضی الحاحات و آنچه معبر معلوم از آن ظرفیت
 خبر داده از خروج و جلال و خروج و ابهت از آن خبر و با وجود و نزول عیسی علیه السلام و سلوک
 اقصای طرف مغرب و مشرق یکی در مشرق یکی در مغرب یکی در زمین و یکی در آسمان کاتبین
 و مسلط بودن ملک الموت بر نفس اردل حق است معترضا انکار که ام کاتبین دارند و همه یکا و ملک الموت
 میکنند و بگویند سوچی نیست نه قوله تعالی حتی اخلجوا احدکم الموت فوقفه رسلنا و هم
 لا یفرطون و قوله تعالی که ام کاتبین یعلمون ما تتعللون و شقاق می نمایند و بختن می تازان
 و بختن آمان مثل سحر و پدیدان که به مثل پشتمند و فریاد دارند از زمین و انداختن آنچه در دست
 از خزان و اموات و کسب نعمه و سودا یکی نفقه قرع و دویم نفقه صق سیدوم نفقه حیث و باقی نماندن هیچ چیز
 بجز واحد قهار حق است و دیگر چیزها که کتاب نبه بدان ناطق است حق است و تاویل انصوص با تبايع کفار و منافقان
 کفر است نفوذ بالهذه مقاله ثالثه در بحث امامت که آنرا در فصول جنایه می نامند و ایند اخود
 را امام می نامند نهاده اند و اهل سنت و جماعت و غیر هم مسئله امامت را از فروع میده بخندند و اولی آن امام باید
 داشت تا محل نزاع ظاهر شود بدینکه امام نزد اهل سنت و جماعت شخصی را گویند که مسلط باشد بر مردم
 بطریق و تسلیم بایستد و غیره چون بدینستند است که بدون وحده قهری صلاح امور عبادارست
 و معاد مقصود نیست و نظام مجلی بر جسم مجزور و اقامه حدود و کسب ثغور و دفع مظلوم از ظلم و بختی
 بختی و علایکله السد و حفظ امان خلایق و دیگر فواید لا تخصی بوجود سلاطین و با و شایان
 موقوف است و انصوص قطعی از کتاب سنت و اجماع ناطق است به اینکه اطاعت اولی الامر واجب
 است نه از فرائی او و واجب و هیچ قتل و امر قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله

اطيعوا الرسول واولى الامر منكم وقل الله عليه وسلم اسمعوا واطيعوا اولوكم
 بدا حبشيا كان راسه خميبية واحاديث در غيباب پارانيد قال الله تعالى قاتلوا الذين
 يحيى نفى الى الله وقال النبي صلى الله عليه وسلم اذ ابوعب الخليلقتان فاقولا الخيها واطيعوا امره برين منعقد
 شته صحابه كرام بعد موت ائمه ودر عليه السلام نصب امام را از ديگر امور امامي است چنانچه مقتضاي شته
 از اوقات اين وقت جماعه مسلمانان اهل شته و اهل بدقه چوقتي را خالي نكند شته از قايكم كردن
 با دوايه عادل اهل علم فني يعني كه چنانچه شام و روم و هند و توران گاهي از بادشاهان خالي نمايند
 چنين ايران كه متصرفان است نيز از بادشاهان خالي نماند تا انجا ميان اهل سنت و اماميه نزاع
 نيست بلكه اگر باشد اينقدر نزاع باشد كه نظر برادره عقل و فقه كه بذكر شده اهل سنت و جماعه باشند
 لا نصب امام بر بندگان و حيث بلكه از ائمه واجبات است اگر ائمه واجبات بران موقوف است و حيث
 واجب نيگوييد چرا كه هر چه بر خدا واجب است و چون اماميه ميگويند كه اهل طاعت بر خدا واجب است پس
 آنها را لازم مي آيد كه گوييد نصب امام يعني با دوايه بر خدا واجب است ليكن چنانچه آنها را بر مني ديگر
 انتم را كرده دي ان شده اند از خيجه بمكابر با دوايه كردن يكي را از مسلمانان واجب نيگويند
 پسر اهل سنت كه نصب امام بر بندگان واجب ميگويند در امام چند شرط ميگويند يكي اسلام و اهل سنت
 ليكن چنانچه الله تعالى فرموده است و الله اشهادك ان خير مني مني و حيث دويم
 فكونه خير مني اگر چه امام اماره بدون عقل كامل و شجاعت و افر مزاج نميشود و آن در شهادت
 سيوم حربه چهارم عقل مجسم بلوغ كه بدون اين چيز با نفس خود ولايتيست ولايه عامه چگونه باشد
 شته عدالتك فاسق اهل شهادت نيست ولايه امير عامه فرق ولايت شهادت است شته قمر است
 بودن بقوله عليه السلام لا يميز من خريش ليكن عدالت و خريشيه شرطان در حاله اختيار پس ديده
 و در سنت فاسق غير قمرش را اگر اهل علم گفته اند اما امامت او شهادت شود و بعد از ان سرچ بروي جان
 نباشد اگر نباشد فاسق يا غير قمرش نباشد او خود ائمه باشد و بر روم اطاعت او فرض است
 و خروج بروي حرام لعنه الله تعالى اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولى الامر منكم

و اکثر الاسلام جملت ساقط میشود چرا که لفظ اولی الامر محکم کافر شامل نیست پس اگر کافر مسلط
 شود بر مسلمانان اطاعت او واجب نیست و خروج بروی حلال است قال الله تعالی ان جعل الله لک و اولی
 علی المؤمنین رد کرده و ترجمه شمل عدالت است پس اگر زن یا عیبه سلطه و اطاعت او واجب کرده که
 لفظ اولی الامر محکم آنرا شاملست و حدیث صحاح و اویطی و لو کان عبدا حبشیاً کان رأسه بیهة بران
 مالم یستطیع ان یشهد که سواکی سلام در امامت شرعی نیست **فاما** حسن عتبی نه بن علی رضی الله عنه
 چون خلافت بجای نیامد که در بر آن صلح نمود ازین تسلیم اسلام معاویه بن قطامناست میشود که اطاعت
 با دوشاه کافر جایز نیست و صحیح است که حسن بن علی نه سبب قتل و ذل خود تسلیم خلافت نموده چرا که حسن بن
 با جمعی بود که از مهاجرین و انصار و تابعین شیعیه او که جنگ را دست میشدند و صلح را کرده می شنیدند
 اما چه مرتضی که پیشوای رافضی است و صاحب فصول اثبته نامه روایت کرده که حسن بن علی
 در خطبه خود گفت وقت صلح آنکه معاویه با من نزل کرد و راجحه حق من بود نه حق او پسین خلافت پس
 دیدم صلح الله قطع فتنه و صلح شما بقیه کرده بود و در آن صلح کند کسی که من کنم و جنگ کند کسی که من جنگ
 کنم و بهتر دانستم آنکه نگاه داشتن خونهای مسلمانان بهتر است از زنجین خوننها و اراده نمردم ازین صلح مگر صلح
 شما و این صلح امام حسن بن علی است من قبول فاده که پیغمبر علیه السلام صلح او فرمود و گفت ای هذا سید
 فصل الله صلح ما بین من و عتبی بن علی بن ابی طالب پس ازین صلح اسلام و در راه بیجا نیامد حاجت می کرد و بعد
 و خرب خردی سلطه و که امام حسن بن علی خلافت پذیرد که برای دفع فتنه مال بین المسلمین تسلیم خلافت کرده بکنی بز
 تسلیم انضلت معاویه بر دیگران ثابت نمیشود که خلافت او شل خلفا را بر بجا بجا و اهل حل عقد شده
 و امام نزد امامیه شخصی را گویند محصورم باز صنادید و کبار و خطا و غلط مثل بنی محدث باشد یعنی ملامت
 بای سخن می گفتند باشند بی آنکه بر چشم او ظاهر شود پیام الهی بوی می رسانند و باشد
 و بر خلائق مثل پیغمبر اطاعت او واجب است و تحریم و تخفیل و سایر امور دین بوی معصوم
 باشد هر چه خواهد بکنند و هر قدری که خواهد بکند و هیچکس را بر قول و فعل او محال
 اعتدال نیست و هیچ کس را بعد فرمان او استیبار نباشد و امام را دعوی امامت

و اظهار مجزیه و انس از پیغمبر یا امام اول شرط میاورد و الحق چنین باید که این چنین منصبی
 که مثل نبوة یا قریب از آن باشد بلکه بالاتر از نبوة چرا که نزد آنست الله فضل آنرا از انبیا
 سزاوی محمد صلی الله علیه و سلم یا پیغمبری اول الزعم اگر وجود آن فرض کرده شود بی دعوی و شهادت
 مجزیه و رض صریح نتوان حکم کرد و اعتقاد نمود و تقیید و احتیاطی این نبی است و عاده مقتضی
 است که اگر چنین دعوی کنیم نشان بوقوع آید و مجزیه بدان شهادت دهد و رض صریح علی رؤس
 الاشرار یافته شود البته نتواند کرد و لهذا امامیه دعوی توانی گنهند و چون توانست تحقق
 نشده بلکه سوای امامیه نیست و دو دوطه از آن انکار دارند و روایات امامیه بزرگ است
 غیرند تا بتواتر چه رسد بلکه روایات امامیه باجم آنقدر اختلاف دارند که تطبیق آن محال است
 و البته امامیه چندین فرقه گشتند که بالا ندر آمده و در متواتر است اختلاف محال است پس معلوم
 شد که دعوی امامت و اظهار مجزیه و رض صریح هیچ موجود نشده همه دروغ و افتراء و رض است
 پس معلوم شد که امامت باین معنی موجود نیست مگر در ذریه آن معتقد و ثبت الله عا و امامیه بر وجه نصب امام حجت
 می آید بآنکه ما بدان حجت گرفتیم بر وجه نصب امام یعنی با و شاه بر بندگان که اکثر فیض و
 اقامه حدود و اخذ خراج و جهاد هم مانند آن که سابق ذکر یافته مران موقوف پس نصب
 امام لطیف و لطف و صریح بر خدا واجب است و این باطل است بوجه یکی آنکه صلح و لطف بر خدا
 واجب است و دوم آنکه اگر امام معینی باشد شاه می گویند پس البته صلح است یکسان با و شاه یا ترا مسکونند
 که ظاهر و مستطیع کسی که مختفی باشد یا عاجز باشد از تصرف مسلط نباشد و او را با و شاه نمی گویند
 و وجود او متضمن مصالح نیست که شما و را بپشایان ندر کرد و اگر دیگر مصلحتی در وجود آن میگویند
 پس استدلال این مصالح باطل است و بیان آن مصالح باید که در تاجیه قول یار داند پر ختم شود
 و اگر کسی گوید که در وجود امامه مصالح است شکل موجود انبیا جواب اول آنکه برین دعوی بران می باید
 و دوم آنکه در وجود انبیا هم بدون اظهار نبوة و دعوة خلق مصلحت ممنوع است و چون در امامه تقیید
 فرض بود اظهار امامت نبوده الا نادرا پس مصلحت بطریق ادلی مفقود گشت و الله اعلم

افضل چون منی امامه موافق رای اهل سنته و جماعه و استی پس بدینکه خلافت افضل است
از امامه و خلافت امام بر سلطان جائز و ملک عضو من نیز بر سلطان امامی باید یکسان طلاق خلافت
منی آیه خلافت یعنی خلافت نبویه است که در پی پیغمبر صلعم بعد نبویه است خلق و اعلا کلمه الله
ترویج شریعت نشر علوم و بیستیصال کفر و بدعت است که میگردانند پیغمبر صلعم آن امور است
بعد نهایت بی نزاع و میل انجام و در نفس شیطان ما و اهل ان دخل نباشد و این خلافت
پیغمبر صلعم سی سال شده لقوله علیه السلام الخلافة بعدی ثلاثون سنة ثم يكون ملكا
عصوفا و امام بر حق و خلیفه اول بعد پیغمبر صلعم ابو بکر است نه پیغمبر بر نه عثمان نه پیغمبر علی نه
پیغمبر حسن بن علی نه شش ماه و در و افش بگویند که امام بعد از آل فاطمه صلعم علی است نه و اخیان
که در و امام بعد علی چنانچه گفته شده و حجت بر قول اهل سنته آیات اند و احادیث و اجماع و آثار امامان است
فمنها قوله تعالى و عد الله الذين امنوا منكم و عملوا الصالحات ليخلفنهم في ائمتهم
كما استخلف الذين من قبلهم و ليعلمن انهم دينهم الذي ارضى لهم وليبد لهم
من بعد خوفهم امنا ازین آیه ثابت شد که حق تعالی صحاب پیغمبر را و عد و کرد که بعضی مستند
در زمین خلیفه گردانیم چنانچه سابق نبی اسرائیل اگر در بودیم و خلفه در و عد الهی تعالی است و
استخلاف برین ترتیب بوقوع آمده پس ظاهر شد که تعیین لوی و صبیح و دود الهی اگر کسی گوید
که مراد ازین آیه استخلاف علی است رضی الله عنه گوئیم که در وقت خلافت علی بزرگمرد و فاضل علی
است بدین درین خود را به ائمه پیغمبر و خلیفه بعد نبوت اعدا پس قول خضالی لیکن اینهم و دینهم الذي
ارضى لهم و ليعلمن انهم من بعد خوفهم امنا بعد و تنی لا یشترکون بی شکیا بر بزرگمان
چگونه صادق آید و بگویم قوله تعالى قل للخلفين ان الاعراب سئدت عن الی قوم این سند بد
انفال انهم اولی سلمی ان طاعوا انو تکلم الله ابر احسان و ان تتولو اکما انو لبسم بعد و کجا
عذابا بالیما مراد از و امی ابو بکر است نه و از قوم ولی بلن شد بد قوم بنی حنیف است و مراد از و امی
پیغمبر صلی الله علیه و سلم نیست چرا که این آیه بعد غزوه تبوک نازل شده و بعد غزوه تبوک قتال

در حیات پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پیش نیامده رض علیه ابو العباس بن شریح و غیره و نه مراد از این داعی علی است
 چرا که علی نه را در خلافت خود قتال برای طلب اسلام میسر شده بلکه طلب ایامه و رعایت حقوق آن
 و احتمال است که مراد از داعی علی بن ابی طالب یا عثمان چهره بود در وقت آنها علم بسیار شده سیوم نور و قتال
 من یزید منکره عن دینیه صفوف یا فی الله بقوم یحیم و یحی و یبذل لعل المؤمنین اخره
 علی الکفرین یجاهدون فی سبیل الله و لا یخافون لاهته لانه و وجهه لال انکه سرگاه
 قتال عرب بنی حنیف و بنی اسد و غطفان و اهل بحرین و عمان و غیره بعد وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله
 مرتد شده اند ابو بکر بنی برای قتال شان قیام نمود و سوای ابی بکر بنی کسی با اصحاب روة قتال نکرده که
 محل این آیه توان گشت و علی رضی الله عنه یاران خود را گفته ابتلیتم بقتال اهل القبلة و نیز علی
 گفته انما اصبحتنا قتال اخواننا فی الاسلام علی ما دخل فیهم من الریغ و الالم و الجاح
 و البشهة و التاویل و از آنجا است که علی رضی الله عنه منع کرده از بنی خزاع رضی و ریح البلاء و زور
 و نیز اصحاب علی نه موصوف یا نصفاست بودند که در آیه مذکور شده بلکه علی رضی الله عنه شکایت آنها
 میکرد و قتال الذی نفس یدیه لیلطون هو کلام القوم علیکم لایانهم اولی الحق منکم و لیکن
 لاسرا غم الی ابطال صلحهم و ابطال آنکه عن حق و لقد اصبحت لاهم تخاف ظلم رعاتها
 و اصبحت اخاف ظلم رعیتی استهم فکر للجهاد فلم تنفروا و اسمعتکم فلم تسمعوا و دعوا
 سرا و جهرا فلم تستجیبوا و نصحت لکم فلم تقبلوا و اشد کفایت عبید کابا بابتلوا علیکم
 الکه کم قفر و ن منیرا و اعظمک بالوعظ البالغة فتفرون عنها و لحتکم علی جهاد اهل
 البقی فما آتی علی اخر قولی حتی انکم متفرقین ایادی سباز تجعون الی محال سک و
 اتحاد عن غن مواضعکم اقومکم غدوة و ترجون العشیة کظلم الحیة و عجز القوم و
 اعزل المقوم ایها الشاهد ایدانهم الغائبة عقولهم المختلفة اهاهم المبتلی بهم امرهم
 صلحکم بطیع الله و انتم تصوبون و صی اهل الشام یعصی الله و هم بطیعونه لوددت والله
 ان معاویة لو صار فی بکم صر فی البیار بالذم و اخذ منی عشرة منکم و اعطانی بجلد منهم

[illegible]

وهدوا لهذا الامر الذي يثبت له به نبينا صلى الله عليه وسلم اخبرنا ابو داود ورجل اخر من
 ابن عباس ان رسلا اذ رسل الله صلى الله عليه وسلم قالوا لى رايته الليلة في الساعة ظلمة من الشمس والصل فلما
 الناس تكلموا منها فاستكثروا المستكثروا واذا سببوا اصل من الارض الى السماء فاما
 اخذت يا رجل انما فاطمة كذا اخبرنا به البخاري رحمه الله ابو جعفر ان النبي صلى الله عليه
 وسلم قال ذات يوم من رايته منكم رايه فقال رجل انما رايته كان من انزل من السماء فوزنت
 انت يا بوبكر فوجبت انت يا بوبكر فوجبت انت يا بوبكر فوجبت انت يا بوبكر فوجبت انت يا بوبكر
 غير رفع الميزان فابان الكواكب في وجه رسول الله صلى الله عليه وسلم اخبرنا الترمذي وابوداود
 محمد بن سيرين بن عبد بن رجل قال لارسل الله لى رايته الليلة كان لى رايته من السماء فوجبت
 ابو بكر فاخذ بعراقيها فشرب ثم باضعها ثم جاء فاشرب حتى تصلى ثم جاء عثمان
 فاخذ بعراقيها فشرب حتى تصلى ثم جاء على فاخذ بعراقيها فامتنطت وانتصم عليه منها شئ
 اخبرنا ابو داود محمد بن شعبة بن مولى ام سلمة بن خولاء عن ابي قال كان رسول الله صلى الله عليه
 وسلم اذا صلى الصبح ثم اقبل على اصحابه قال ليكنم راي روي فقال رجل انما راي رسول الله كان
 من انزل من السماء فوضعت كفة ووضع ابو بكر في الكفة اخرى فوجبت بلي بكر غير رفع ابو بكر
 ونزل عن كانه في عثمان بن عفان فوضعت في الكفة اخرى فوجبت عثمان ثم رفع عمرو بن العاص
 قال في غير وجه رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم قال خلافة النبوة ثلاثون عاما ثم تكون
 ملكا اخر جبر الحائم وازنما انت كمن غير محمد صلى الله عليه وسلم ثم روي عن رجل قال
 عائشة رضي الله عنها قالت اول حجر حملته النبي صلى الله عليه وسلم لبناء المسجد ثم حمل ابو بكر
 ثم حمل عمر بن الخطاب ثم حمل عثمان بن عفان ثم حملت يا رسول الله الا ترى الى هؤلاء كيف يسعدونك
 فقال يا عائشة هؤلاء الخلفاء من بعدك وازنما انت كمن غير محمد صلى الله عليه وسلم ثم روي عن رجل
 قال سئل عن خلفاء بني بكر حديث عائشة رضي الله عنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 عليه وسلم في مرضه ادعى لي بابكر اباك واخاك حتى اكتب كتابا فاني اخاف ان يمضي

[illegible]

انه رجل رفيق اذا قام مقامك لم ينقطع ان يصلي بالناس فقال ابو بكر فليصل بالناس فحدثت
 فقال مري ابابكر فليصل بالناس فانك صواب يوسف فانما الرسول فضلي بالناس حيوة
 رسول الله صلى الله عليه وسلم رواه البخاري ومسلم وحسن ابن عسكروه رواه البخاري وروى الجماعة من حديث
 عائشة رضي الله عن النبي صلى الله عليه وسلم قال مري ابابكر فليصل بالناس فقالت رايته رسول الله
 ان ابابكر اذا قام مقامك لم يسمع الناس من البكاء فامرني فليصل بالناس قلت فقال روا
 ابابكر فليصل بالناس قال لعائشة فقلت لحفصة قولي ان ابابكر اذا قام مقامك لم يسمع الناس
 من البكاء فامرني فليصل بالناس ففعلت حفصة فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم انكن لا تفنن صواب
 يوسف مري ابابكر فليصل بالناس فقال له حفصة لعائشة ما كنت لا صيب خيرا احمد
 محمد بن ربيعة قال لما استمر رسول الله صلى الله عليه وسلم وجعلوا ناعدا في نفر من الناس عاه بلال
 الى الصلوة فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم مري ابابكر يصلي بالناس فاجابوا في الناس ابوبكر فاعيا
 فقلت يا عمر قم فصل بالناس فقدم فكلبهم رسول الله صلى الله عليه وسلم صوته وكان عمر رجلا مجرا قال
 فابن ابوبكر يا اي الله ذلك والمسلمون فبعث الى ابوبكر فاجاب بعد ان صلى عن تلك الصلوة فصل
 بالناس زاد في رواية قال لما سمع النبي صلى الله عليه وسلم صوته خرج النبي صلى الله عليه وسلم حتى اطلع راسه من حجر فتر
 ثم قال لا لا ليصلي بالناس ابوبكر في تحاقه يقول ذلك مغضبا اخيه ابو داود وابو عمر في الاستيعاب
 حديث ابن عباس ان المسلمين بيناهم في الفجر يوم الاثنين وابوبكر يصلي بهم فاجاءه النبي
 صلى الله عليه وسلم فشفق حجره عائشة فظفر اليهم وهم صفوف فقبض ليصيح فلكل ابوبكر على عقبه و
 ظن ان رسول الله صلى الله عليه وسلم يريد ان يخرج الى الصلوة وهم المسلمون ان يفتتنوا في صلواتهم
 فرحبا بالنبي صلى الله عليه وسلم حين رواه فاشا ربك ان اتوا ثم دخل الحجرة وادخلى الستة وتوفي
 ذلك اليوم صلى الله عليه وسلم اخيه البخاري حديثه اختلاف بنو مسلم ابوبكر رواه ثمانية بازي وروى عن
 موت بدر بن جابر بن سبيد واز عمر بن الخطاب علي بن ابي طالب وابن جابر بن عباس وغيرهم وروى عنه
 وفهامي صحابته مثل عمر بن الخطاب وروى عن اختلاف استدل كردن بر خليفة ما عمن ابوبكر وسار صحابه كسوت

که نزد رسول خدا و نزد پیغمبر علی است حاکم در شکر و او بگوید در شکر است از این مسود و روایت
کردند که چون پیغمبر صلوات الله علیه وفات یافت انصار گفتند منّا امر و منکم امیر پس علی گفت ای گروه انصار شما
نمیدانید که رسول صلوات الله علیه ابوبکر را برای امامت مردم و دوازده نفر مودود پس بیت از شما که غنیمت کند اسیر را بگذاشتند مقدم
شود بر ابی بکر انصار گفتند نفوذ ما بعد از آن مقدم ابابکر و ابوبکر در شکر است از این مسود و روایت کرد
روایت کرده که گفت گفت مرا علی بن ابیطالب رسول صلوات الله علیه بپوشید چند شبانه روز با یک ناز می شد آنحضرت
صلوات الله علیه فرمود و ابابکر عیسی بن النّاس چون رسول صلوات الله علیه وفات یافت فطر کردند و دیدیم که نماز عظمی
و قوام است این رضی شریف برای کارای دینوی خود و اگر کسی را غنی شده بود رسول صلوات الله علیه و سلم
از وی برای دین پس بیت ابی بکر کردیم و روایت کرد حاکم در شکر است از آن از علی و زبیر رضی الله عنهما
اگر کسی گوید که از کلام فاروق و مرضی علی رضی الله عنهما معلوم شد که آنحضرت صلی الله علیه و سلم متحلفان
نکرده اند قال عثمان بن عفان السخلف فما السخلف رسول الله صلی الله علیه و سلم و انما الخاری و حال علی
ما السخلف رسول الله صلی الله علیه و سلم و انما الخاری السخلف و انما الخاری السخلف و انما الخاری السخلف
که ولایت دارند بر اختلاف آنحضرت صلوات الله علیه پس ابی بکر را چگونه باشد گویم که مراد از غنی است اختلاف دین انار
نی است اختلاف متناهی است که مراد جامع کرده امر کند به جمعیت او چنانچه ابی بکر امر کرد مردم را به جمعیت عمر و اجماع
بر خلاف خلفا را بر جمعیت این ترتیب که ذکر کردم متواتر است تا بحدی که مخالفان هم در آن اشکار ندارند بلکه انصار
نصیب و عباد بجهت همین اجماع مکتوب تمام صحابه میکنند و میگویند که علی و فاطمه و حسن و حسین را سر راه گرفته
خانه بخانه مهاجرین و انصار و اهل بدر را بخیار کردند و طلب مقرر نمود کسی با وی از فاطمه نکر
مگر با کسی سر و دمقداد و عثمان و ابوبکر اگر کسی گوید که اجماع بدون علی منعقد نمیشود که او از اکابر و
صحاب بود و علی همیشه سکایت مطلوبی و مقهوری خود میکرد و در هر مقام و در هر خطاب سکایت میکرد
در دعای بدر آنهایی نمود گفته شود ایندروم و باطلست و محض افتراء و افش در هیچ روایتی صحیح
یا حسن یا ضعیف سکایت علی نباشد بلکه بروایات صحیح معتبره بیعت علی رضی الله عنه بطعن غامض
گشته چنانچه ذکر کردم و اقرار بخضایک چنین از علی نه متواتر گشته چنانچه ذکر کرده بود و در هر

و از طعن از علی بن عمر روایت کرده که گفت و اللهی خلق الخیجة و برع السمعة الوعد انی رسول الله
 صلی الله علیه و آله عهد انی انتم خلیه و لو لم اجد الا دوا و لم اترك ابن ابی فحافة یصعد
 در حجة و لحد من مناب صلی الله علیه و آله و لکن صلی الله علیه و آله سلم رای موضع می موضع
 فقال له قم فصل بالناس و تو کنی فرسید ناب لکن انما ارضی به رسول الله صلی الله علیه و آله لدیننا
 و ابن ابی شایبه از محمد بن یزید روایت کرده که وقت بیعت کردن با ابی جعفر یعنی مردم نزد ابی عبیده ابن الجراح
 انما نذنا با ابی بیه کنند ابو جعفر و تعجب کرد و گفت شما نزد من آمید و در حالیکه در شما ثالث ثلثه یعنی ابا بکر و
 احمد از محمد بن یزید روایت کرده که در آن ذکر کرد و استدل الی عبیه بن جراح و ابی بکر در نماز و
 حاکم و مستدرک از مره روایت کرده که ابی سفیان بن حرب نزد یک علی ابن بطالب آمد و گفت چه حال
 است از خلافت را که آمد و راضی قریش قلند و از یها و لایمی ابا بکر را فرستیدم بخدا اگر من نده ام بر کنم
 زمین را بر تو از اسبان و مردان یعنی علی را گفت که تو دعوی خلافت کن پیش من که بر تو فرا هم می آرم علی
 گفت و پست که عداوت اسلام و سلیمان می کنی ای ابا سفیان پس ضرر نکرد عداوت تو چیزی می آید
 ابو بکر را برای خلافت اهل زار علی بن عمر ابا بکر و عمر بدرجه تو اتر کسیده احمد از عبد خیر روایت کرده که علی
 رضی الله عنه بر سر منبر بر آمد و گفت که حق رسول الله صلی الله علیه و آله استخلف ابوبکر فخل بجملة ما سیر فی حق قبضه
 الله علی ذلک ثم استخلف من فخل بجملة ما سیر فی حق قبضه الله عز وجل علی ذلک
 و ابن ابی شیبته از جعفر بن محمد الصادق عن ابی بکر عن عبد الله بن جعفر روایت کرده
 قال علی و لیدنا ابوبکر فکان خیر خلیفة الله و ارحمه بنا و احناک عیالنا و حاکم بخاری از طرق
 متعدد و از ابن عباس روایت کرده که گفت و خل شدم بر عمر و تشکیک بخروج کرده شد به گام قتل پس بگفت
 خوشی باد از اینجمله ای امیر المؤمنین سلام آوردی و فتیحه که گفت مردم و جبار کردی با رسول خدا صلعم
 و تشکیک یا خوشی کردند او را مردم و وفات یافت رسول خدا صلعم در حالی که از تو راضی بود و اختلاف نکرد
 در خلافت تو و کوشش شدی شهید الحدیث هر چند غیر احادیث مرویه کتب اهل سنت درین کتاب
 کمتر روایت کرده که بر اهل تشیع الزام نمیشود و آنها احادیث مرویه اهل سنت را قبول نمی کنند

فليكن بولن احاديث اين باب بدرجه قوت اثر رسیده امکار دوران بحال ميت مگر بکار برده و نهاده و انص
 احاديث مرويه اين باب بر تقية عمل ميکنند و بطالان تقية و قرائن علم تقية پيشترند که کرده شده
 لهذا اين احاديث را نکرده شده اکنون آثار مرويه کتب روافض درين باب آورده می شود
 منها ما اورده الرضي في فقه البلاده عن امير المؤمنين **كتاب** به الذي كتبه الى معاوية
 اما بعد فان بيعتي يا معاوية لزمته وانت بالشام لا تدب يا بيعتي القوم الذي بايعوا
 ابا بكر وعمر وعثمان و علي ما بايعهم فلم يكن للشاهدين يختاروا ولا للغائب ان يرد
 انما الشورى للمهاجرين ولا انصار فان اجتمعوا على رجل وسموه اما ما كان لله فان خرج
 منهم خارج بطعن او بدع ردوه الى ما خرج منه فان ابى فماتوا على اتباعه غير سبيل المؤمنين
 و لا والله ما تولى واصلا و جهما و ساءت مصيرا و نيز در پنج خط رايت که از امير المؤمنين گفته
 شدم بخداي که مني بها کرده با کفار و قتال کرده با مرتدان تا که آنها را قتل کرد يا سلمان بن ابي
 اوشين شده و وضع کرد جزيره و بنا کرد مساجد و واقع نشد در خلافت و عتقه و مراد از قلاني ابو بکر باشد
 يا محمد و منها ما رواه انه لما مات ابو بكر قام علي باب البيت و هو ساجد فيه و قال كنت و امته
 يعسوب المؤمنين و كنت كالجبل لا يحركه العواصف و لا ينزله و رد و حافظ ابو سعيد بن مهران
 و غيره عن محمد بن عتيق بن ابي طالب انه لما قبض ابو بكر العدي فخرج و يحي عليه لو تجت
 المدينة بالبكاء كيوم قبض رسول الله صلى الله عليه و آله على بابها ما استرجعوا و هو يقول اليوم انقطع خيل فز
 النبي فوقف علي باب البيت الذي فيه ابو بكر و سجد فقال رحمة الله ابا بكر كنت خلف رسول الله
 صلى الله عليه و آله و انيسه و ذكر الحديث بطوله في فضائل ابي بكر و مناقبه و فيه خليفته
 فادين الله عز وجل و امته احسن الخلفاء فترحين از خداي تعالي بسلامت ماله خليفه نبوي
 نهتمت محين و هن اصحابك و برزق حين استكانوا و قوت حين ضعفوا و زومت منها حاج
 رسول الله صلى الله عليه و آله ما ذكنت خليفه خفا و نيز در کتب و افن مرويت از ابي جعفر محمد الباقر که
 كنت كيرن علي بن ابي طالب رضي الله عنه خبارة عن الخطاب ثم راوید گفت والله ما لحد

من اناس احبوا الى الله بصحيفة من هذا المصحف وجميعهم اين اثر از محمد باقر مهمل روايت
 کرده است ابو حنیفه در کتاب الآثار و اين اثر را حاکم از محمد باقر از جابر بن عبد الله متصل زود است کرده
 و احمد از ابن عمر و ابی حمزیه روايت کرده و بخاری از ابن عباس روايت کرده که علی بن جابر از عمر بن عمر را دیده گفت
 ما خلقت لحد الحب الى ان القى الله بمنى علمه نداءم لله وان كنت لا ظن ان يجعلك الله مع
 صالحيك و حبت اني كنت كثير لاسمع النبي صلى الله عليه وسلم يقول هبنا و ابو بكر و عمر دخلت
 انا و ابو بكر و عمر و خرجت انا و ابو بكر و عمر و منها ما نقلت لا زبيلي في كشف الغمة في معرفة
 الائمة من الاخبار التي اتفق عليها اهل السنة و الشيعة انه سئل الامام ابو جعفر محمد عن جليله سيف
 هل يجوز قال نعم قد حلي ابو بكر الصديق سيفه بالفضة قال الراوي اقول هكذا قوتب الامام
 عن مكانه فقال نعم الصديق توغم الصديق فمن لم يقل بالاصديق فلا صدق الله تعالى
 في الدنيا و الاخرة **فصل** در واضح مدد دعوی خود استدلال می کنند بذكره

مطالع بن عمار ثلثة و مطاع بن خیر البرون اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم بخانچه ان مطاع بن وجواب هر يك
 از ان در مقاله راجه ذكر کرده شود است و الله تعالى میگویند که خلفا و ثلثة قابل خلافت نیستند
 و اصحاب قبل صحت اجماع نبودند و نیز استدلال میکنند بآیات قرآن که در آن تکلفات بسیار
 و فایده بخشید و دیگر با و عملیه که ترافات اند و نیز تمسک میکنند بخبر که ولایت نه اند بر مدعا و دیگر با
 موضوع آیات که بدان استدلال میکنند پس منت اندکی قوله تعالى انا و لیکم الله و رسوله
 الذين یعنوا الذين یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم الذین میگویند که الله تعالی جماع و از
 بر آنکه این آیه نازل شده در حق علی رضی الله عنه و تسبیح خاتم الصدق کرد بر سائل در رکوع
 و الولی المتصرف پس حتمال ولایت علی نه ثابت کرد و چنانچه برای خود و برای رسول ثابت کرد
 تنگ نیست که ولایت خدا عام است پس همچنین ولایت علی فهو الامام دون غیره برای خصم کلیه انما
 و این استدلال باطلست بوجه یکی آنکه دعوی اجماع اهل تفسیر باطل است نقاش ابن ابی جعفر محمد باقر
 روايت کرده که این آیه در حق صحابه از جابر بن انصار نازل شده و ظاهر همین بدلالة صیغه الذین

و صاحب سنج بسیار از مکرر روایت کرده که این آیه نازل شده در حق ابی بکر صدیق رضی الله عنه و سببی روایت کرده
 که در حق علی نازل شده و سببی صاحب دلیل است اخباری تحقیق ذکر میکند صحیح باشد یا نه و قاضی شتر
 اکرم بن خلکان گفته که قاضی از اصحاب عند آمدن سبب و میگفت که علی نمرده و بر بنی باز خواهد آمد و
 با وی شرم کرده میشود و روایت محمد بن مروان سکه نیر و آن سکه کذب است و ابن مروان که از صاحب سلام
 را فتنی است و صاحب کتاب روایت کرده که در حق عبادۀ بن الصامت نازل شده و فتنی از خلایق نمر
 نیز اری کرده و از منافقان مثل ابن ابی اسحاق فتنه بخیرین میخورد **قال الله تعالی** ایضا
الذين آمنوا واتخذوا الدين واليهود والصابئة وجماعتهم من اهل السنة گفته که این
 آیه نازل شده در حق عبادۀ بن سلام و فتنی که یار رسول الله و منافق و ناپروبر تقدیر تخصیص سبب
 نزول تخصیص عموم لفظ آیه نمیشود و دریم آنکه لفظ دلی شتر است و چند معنی محب و صدیق
 و نصیب و الاولی بالتصرف الحار و ابن اعم و الحق و جایزیت مثل شتر کی بر یکی از معانی بد و ملکی
 قرینه و قرینه اینجا دلالت دارد و میل کردن لفظ دلی بر یکی از معانی بسته کانه اول معنی سیاق قضا
 که در آن نهی است از اتخاذی یهود و نصاری و اهل یاسنی و است و یار و مدد کار شام و اولی بالتصرف
 و صیبا جمیع نیز قرینه یسینی است بیوم آنکه قضا بقدر خاتم را در نماز قرینه میگویند و مراد بود و اولی بالتصرف
 ازین آیه و این قصه و اول حدیث ثابت نیست و اگر ثابت شود صدقه نافله زکوة نیست پس ادبای
 حال نیست بلکه برای شغف و دوا و عاطفه و صلت با فاق علماء است یعنی اخبار کور کنند کانه در نماز
 آنکه مثل اهل کتاب نمازی را کور میکند و اگر دوا و برای حال شمس سینی را کور بنامشون باشد
 که ضعیف معنی شقی است کور و اگر ذکر الالهة چهارم آنکه کلمه نماز و بهر رخا کوفه و صورتی برای احد
 نیست بلکه مرکب است از ان و ما کافه پس استدلال باین مایه روا باشد و اگر استدلال باین تمام
 شود پس چون لفظ دلی و مضرع است خفیه برای کسی که با نقل حضرت شمس باین حدیث و علی رضی الله عنه
 باین صفت امانه و خلافت بعد پیغمبر متصف شده فیکف التخصیص و دریم قوله تعالی انما یرید الله لیس
 عنک الحول اهل السیة و بطوریکه قطعه **عنک** میگویند که علما از نه

ایمده است را این خبر روایت کرده و میفرماید که این آیه بر صحنه ولادت نازل شد و چرا که در حق طاهر
میگویند پروردگار او را طهر کرد و مرا در جسد هزار شیطانی است و از طهر پاکیزه گشته است و حق تعالی
است آنها را بخانه حق و حق اولاد اندام میباشند چنانچه قوله تعالی فیهم و اصعبا طیباً
فامحوا بوجوهکم و اید بکمره منه ما یرید الله لیجزل علیکم من حرج و لکن یرید المظهر که
ولستم نعمته علیکم و لعلکم تشکرون و لانه بر صحنه نازل و سوم آنکه عصمت طهر اتمیت بلکه با وجود
معصوم هم جایز است که امام غیر معصوم باشد چنانچه طاعت حق تعالی با وجود موجود بودن قبول
نبی معصوم در آنوقت موجود بودن او و ملک او و سوم قوله تعالی خل لا استلکم علیہ و الا المود
فوالله ربی میگویند که چون این آیه نازل شد گفتند یا رسول الله کیستند قرابت تو که بر ما مودتشان
و احببت فرمود علی و فاطمه و پس از آن محبت فاطمه واجب نیست و وجوب محبت تلزم در وجوب
طاعت است پس علی واجب الطاعة شد و الامام و باین آیه استدلال داخل است بوجهی که آنکه روایت
محمّد است در امر او از این آیه و طبرانی آنچنان روایت کرده که مذکور شد و این روایت ضعیف
است چرا که این سوره تمام میگفت و حسین در مکه بودند و تولدشان در مدینه بعد از هجرت شده و در
او باین اخبار حدیث شیعی غالی و اصحّ الروایات روایت بخاری است از ابن عباس که مراد بعضی کسی است
که میان او و میان پیغمبر صلی الله علیه و سلم قرابت است بنابراین اکثر از ائمّه تفسیر از ابن عباس روایت کرده
اند که معنی این آیه است و سوال نمیکند از اخبار بر الا اجزیه مکرر و مستی که دوست دارید ترسبست که مراد
باشما است و همچنین جزم کرده سدی بکیر و عبد الرحمن و جماعتی از اهل تفسیر و گفته که بنود هیچ نسبتی از
قبایل قریش مگر آنکه پیغمبر صلی الله علیه و سلم با وی قرابت بود و قریب با بعد دوم آنکه وجوب محبت
مخصوص باین چهار کس نیست چرا که ابن بابویه در عقائد و خود ذکر کرده که امامیه عقائد دارند و بر حسب
محبت علمایان و اهل سنته میگویند بوجوب محبت آل نبی و اصحاب اوصی الله علیه و سلم و از پیغمبری محبت
غیر فاطمی میگویند که نسبت در حدیث صحیح وارد شده حبیبی بکیر و علمایان و بعضیها گفته چهارم قوله تعالی
فمن حاکمنا فیه من بعدنا ملجأ من العلم فقل عالا و غیر ما شئت و اما آنکه و نانا و نانا

و انفسنا و انفسكم ميگویند که اجماع مفسران است بر آنکه مراد از انبائنا حسین اند و از شما را فاطمه و انفسنا
علی است چرا که همین چهار کس از پیغمبر صلی الله علیه و سلم در برابر وفدائی بخزان همراه بوده بود پس
تبعالی علی انفس محمد صلی الله علیه و سلم گفته و مراد از ان مساوات است و مساوی اولی بالتصرف
ست فمرالا ما هم اینست لال باطلت و وجه یکی آنکه دعوی اجماع بر آنکه مراد انفسنا علی است و دفع است
آنکه مراد انفس نفس نبی است علی علیه السلام و در کلام عرب شهرت دارد که میگویند دعوت نفسی الی کذا
امر نفسی بکذا و علی اصل اینها است و در عرف طلاق این بر ختن میگویند یا آنکه مراد از انفس من متصل
به نسب او و یا باشد و مشهور است اطلاق انفس من غیر بهتر افعال نسبتین خصوص بصیغه جمع قال الله تعالی
لا تخرجوا انفسکم من ديارکم و قال الله تعالی تقتلون انفسکم قال عز وجل ظن المؤمنون
المؤمنات بافسهم خيرا و قال الله تعالی ولا تلهوا انفسکم مراد بر این آیات انفس اهل ملة است و می
نماید اگر از انفس علی مراد باشد مساوات ممنوع است چنانچه در آیات بنی سیوم آنکه مساوات علی مرتضی را در
سبع صفات اتفاق باطلت و در بعض صفات فایده نمی بخشد چرا که مساوی اولی بالتصرف و بعض
صفات ضرورت است که درین خصوص اولویت بالتصرف مساوی باشد چهارم آنکه اگر ازین آیه مدعی ثابت شود لازم
آید امام بودن علی در ره پیغمبر صلی الله علیه و سلم بحکم قوله تعالی انما انت منذر و لكل قوم هاد
علی نابراین عباس از پیغمبر صلی الله علیه و سلم روایت کرده که گفت انما المندرو علی الهادی و این
عبرت ضعیف و حال ثعلبی و مرویات او سابق مذکور شده پس استدلال بر این آیه باطلست معنی این
آیه آنست انما انت منذر و هاد لكل قوم و اگر مراد باشد انما انت منذر و علی هاد لازم آید تمسك
بالقیمت تنافی الشکرت پس لازم آید که پیغمبر صلی الله علیه و سلم روایت کرده که فرمود انکم مسئولون عن ولائی علی و این حدیث باطلست
عراط مستقیم شتم قوله تعالی و تفوهم انهم مسئولون و علی و فرمود و و احد و تفسیر از ابی
عذری از پیغمبر صلی الله علیه و سلم روایت کرده که فرمود انکم مسئولون عن ولائی علی و این حدیث باطلست
و فی سند من کیخبر به و بر تقدیر صحت دلالت بر مدعی ندارد چرا که مراد بولایت محبت است و وجوب خشنین
بلکه جمیع صحابه و اهل بیت منسوب است پس وجوب لایة دلالت بر امامت ندارد و در احد

از نظر من و دیگر روایت کرده پس ولایت علی و اهل البیت و امام عیسی علیه السلام با اتفاق و اکران و دلالت
کعبه بر امامت علی گوئیم امامت علی حق است نزد اول سنته بعد قیامان حنی الله عنه و اتصال پیغمبر صلی الله
علیه و سلم ثابت نیست و غیره قول تعالی السابقون السابقون اولیاء المقربون بطریق این مرد
از حاشیه ابن عباس روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود السابقون ثلثه السابقون
سیدی یونس و السابقون علی بن ابی طالب و السابقون محمد بن ابی طالب و در سندها و یحیی
ابو الحسن انقراض منعت اضحی الجهور و علی گفته که ابو الحسن سنی است ترک حدیث و اگر اخذ است صحیح
سفر و ولایت بر امامت دارد که مختار در حق مهاجرین و انصار فرموده و السابقون اولیاء المقربون
و الاصدار اما حدیث مروی در این سنت که امامیه بیان بر امامت علی استند لال میکنند پس دو باره آورده
اول حدیث بریده بن حبیب غیر جماعتی از صحابه روایت میکنند از بنی صلم که آنحضرت صلی الله علیه
و آله فرمود که بهائیت میان من و مدینه خطبه خواند و گفت یا ایها الناس ان الله مولا و اما مولا للمؤمنین
و اما اولی بنصر من انفسهم من است مولا فخذوا مولا اللهم وال من والاه و عاداه و ابغض
ابغضی علیا این حدیث بدرجه محبت بلکه بدرجه توأثر رسیده که کسان صاحب منعم علی ابن ابی طالب ابو طالب
و زین بن ارقم و برادر ابن عازب و عمرو بن مره و ابو هریره و ابن عباس و عماره بن بریده و سعد بن ابی وقاص
و ابن عمر و انس بن مالک بن حویرث و ابوسهید خدری و طلحه و ابوالطفیل و حدیقه بن اسید
و غیره مروی گشت و جمهور محدثین این حدیث را در صحاح و سنن و مساندر روایت کرده اند و از بنی یزید
آید من کتب اولی بن نصر علی ولیه الله و ال من والاه و عاداه و ابغض ابغضی
و انفس علی برای اختلاف علی میگویند و میگویند که مولی بنی اولی ابی نصر است و اولی امام و انفس القاص
این حدیث متواتر زیاد و روایتی کنند و هو الخلفه یحیی و هو ولیک بعد من و این زیاده منکر و متواتر
است و از تغییرات و انفس است و در سند لال این حدیث بر امامت باطلست بوجه اولی که مولی یعنی اول
نیاید کسی از علماء احرار به گفته ان فعل یعنی قبل از من یا دویم بلکه مولی یعنی اولی باشد پس
و اما الحجة و التعلیم و العربیه است یعنی اولی ابی نصر است یا نه و قول تعالی ان اولی الناس بائنا

الذی انبجوه وهذا السبی والدیر اصفی الله ولی اللقی منین ولفظ مولی شکر است میان
 مستحق و متقن و صاحب سبب و سبب کاین الحمد و نحوه و عسایه و شرم و یار و مددگار و نعم و منعم علیه و رب محب
 و محبوب و تابع و تلمیذ خاتمه حدیث حبیبی جمله دعائیه قریه است بر آنکه مراد از مولی محبوب است و فایده کلام
 دلالت بر آن ندارد که مراد امام باشد بلکه فرض از آن کلام است کاین سخن در فروع معانی ثبت شده و اگر
 مراد آنحضرت است بودی پیغمبر مسلم واضح تر فرمودی و قد اخراج ابو نعیم الدارمی عن الحسن المثنی بن الحسن
 الجنبی انه لما قیل له ان پیغمبر من کنت مولا فصل امامه علی قال لما والله لو عینی النبی صلی الله
 علیه و آله و سلم لک الا امامه و السلطان لا یفصلهم فانه صلی الله علیه و آله کان اقصی الناس للسلامین
 و سبب و ان حدیث است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم کنی الله را حکم کنی بآنکه بود علی رضی الله عنه امامه و شکر
 باین نیت و از آنجا مال شمس یک جاریه داشتی نمود مردم ازین سخن بر علی انکار کردند و چهار سال بعد
 الصلی الله علیه و آله و سلم اتفاق کردند و گفتند که هرگاه که با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم طافاتی کنی ازین امر شکایت
 علی چه پیش رسول صلی الله علیه و آله و سلم نایم چون پیش آنحضرت صلعم اندر هر یک از آن شکایت علی رضی الله عنه
 پیش نهادند و در روایتی است که پیغمبر صلعم دو شکر فرستاده بود بر یکی علی را و بر دیگر خالد را امیر کرده بود
 پس علی یک طعمه شکر کرد و از آنجا که جاریه گرفت و تسری نمود و خانه شکایت علی این سخن را و خطی نوشتند و بدست
 برابیان عازب پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرستاد و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از شنیدن شکایت مردم
 و خواندن آن خط و غضب آمد و نفرین نمود و شاپه می خواهم بیدارم روی که دوست میباید خدا و رسول
 و دوست میباید خدا و رسول خدا و خطبه خوانند تا شکایت علی از دل مردم دور شود و محبت علی
 در قلوب مردم تکرر گردد و آن جاریه را علی رضی الله عنه در حصه خود کار جنس غنیمت داشت گرفته تسری
 نموده بود و در آن احتمال مصیبت نمود مردم از غلط فحی خود و اقرار صحن کرده بودند چون پیغمبر علیه السلام
 بخطبه خواند عز رضی الله عنه گفت که اگر ابا ترابی ابن ابی طالب اصحبت و بیت مولی کل من مؤمنه
 دویم از بخاری و سلم از برادر ابن عازب این گفته که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم علی بن طالب را و زود
 تبوک در مدینه خایفه که است علی گفت یا رسول الله تخلفی فی النساء و الصبیان فقال

اما بر صبی این ملک می بر تختها و در من موسی الا انه لا یخفی بعدی میگویند که منتر که اسم
جنس است معنای بوی علم پس تمام است جمیع مراتب الصفة الاستعداد چون مرتبه نبوة را استثناء
نمود و دیگر مراتب را شمول باقی ماند و ما در این نیز بود موسی را منقصر من الطاعة و این استدلالات اطل است
چرا که این خبر و دلالت می کند بر شمول جمیع مراتب که ما در آن بود بلکه سیاق قصه و دلالت دارد بر آنکه مراد
استخلاف است و در دة غیبة اضاقة برای خود خاص و استخلاف و در دة غیبة دلالت از خبر خلافة بعد
و ما در این نیز بر این مسلم و دلالت از این نیز است برای دفع توهم و بر تقدیر شمول گوئیم که منتر که
ما در آن منقصر بود و در دة غیبة استخلاف و در دة غیبة نبوة چون نبوة را استثناء کرد باقی نماند که استخلاف
است غیبة و ما در آن را ضاقت صورت علی السلام نبود بلکه ما در آن پیش از موسی رحلت کرده و موسی را نبی
بعدی فرمود پس بعد از زمان خیاخیزه در قوله **لَعَنَّا** فی طه به من بعد الله یوم حدیث
بریه علی النبی صلی الله علیه و آله اعلی منی و انا من علی و هو ولی کل من بعد علی سبکو نید
الولی اولی بالتصرف و اما ما در آنجا حدیثی است که می گویند پس خبر اوصال احتیاج نیست
این چنین ما انصر الله علیه علیه گفت لیکن حدیث را این ابی شیبہ از عمر بن حصین بنیدی صحیح روایت
کرده و جواب آنست که ولی در حقیقت منتر است خیاخیزه که شد پس استدلالات بر امانت بدان اطل است
چهارم حدیث آنست بن ملک الله کان عند النبی صلی الله علیه و آله طایر قد طلع له فقال اللهم انی
ااحتسب ان ابک یا کل محی فاجعل فی کل رواد الترمذی فی السلس الدین ابو عبد الله محمد بن احمد و ابی
و طیس گفته که من از زمانی غویل نیستیم حدیث طبر را که ما کم در دستدار آورده نیک نکرده پس چون
تعلیقات آن کتاب کردیم در آن قول محدثین را که این حدیث موضوعی است از احادیث این کتاب و بعضی
جزری انصر کرده ابروین این حدیث و نیز این حدیث بر امانت دلالت ندارد و کما لا یخفی و ما در آنجا حدیث
من احب الناس لیک استکانی توهم حلالی لعل الناس یحسبوا که دیگر خلفاء در آنوقت حاضر نباشند
و همچنین حدیث در حق عباس رضی الله عنه و او را شد روی این کتاب که من طریق اسکی عن حیاة قال قد
عن التمام و احدث النبی صلی الله علیه و آله یا به مفتق و لو ذکرتک فقال اللهم

۱۱۱
 ایستنی حاجب الیه یا کف معنی فطلع العباس فقال ان یاءم تجلس فاکل لکن سنده
 واد ورجم حدیث جابر عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انما مدینة العلم وعلی بابها رواه البزار و
 عن جابر واد ثوابه من حدیث ابن عمر و ابن عباس علی و اخری صحیح الحاکم و ذکره ابن الجوزی فی المصنوع
 و قال یحیی بن معین اصل و قال بخاری و الترمذی انه منکر و لم یس و جمیع و قال النووی لاجزی و
 قال الحافظ ابن حجر الصواب خلافه و قول الفریقین بعضی من قال انه صحیح و من قال انه موضوع
 فالحدیث حتی لا یصح و لا موضوع فمیرگوید نظر بر سند قول بن حجر صوابست یا اکثرست ثواب حکم نیست
 توان نمود جواب این حدیث بر امانه و لاله ندارد ششم حدیث انه صلی اللہ علیہ وسلم قال من اراد ان ینظر
 الی ادم فاعلم و الی نوح فی تقواه و الی ابراهیم فاعلم و الی موسی فی هيبته و الی عیسی
 بعبادته فلینظر الی علی بن ابی طالب جواب این حدیث از احادیث اهل سنت نیست بن مطهر علی در کتب
 خود آورده است که گاهی بسوی بهیمنی و گاهی بسوی بغوی نسبت کرده و در کتب بغوی و بهیمنی نیست
 و نیز این حدیث و لاله بر مدعی ندارد چرا که این حدیث یا انبیا مساوات یا انبیا نام نمی آید و این حدیث لاله ندارد که کسی دیگر
 را با انبیا مساویست نیست بلکه بعضی از احادیث ابو ذر را مساویست بهیمنی و در زبد و ابو موسی اشعری را در
 محسن به و او و علی السلام وارد شده ششم حدیث ابی ذر عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انه قال من اطاع
 علیا فی الخلاء فله فیه کافی جواب این حدیث هم از احادیث اهل سنت نیست بن مطهر علی نسبت این حدیث
 بسوی قطب کرده و علی شایسته نقل و روایات اخطب ضعیفست یا منکر یا موضوع اهل حدیث از اقوالی
 و فقهائیان حجتی آنرا کسی از ثقات از وی روایت حدیث نکرده و اگر صحت این حدیث فرعن کرده شود
 بر مدعی و لاله ندارد چرا که معنی این حدیث آنست که هر که نزاع کرد علی را که ابن عم و همسر است از خلافت او کافر است
 منته مراد نزاع منصوص نیست مگر بعد و در وقت خلافت خلفا و نکته علی دعوی امامت نکرده پس این حدیث صحیح است
 بر حدیث بوده بر خلفا و نکته ششم حدیث عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال کن علی ابن ابیطالب
 ذر ابی یزید الله قبل ان یخلق ادم بادیعة عشر الف عام فم خلق ذلك النور و یزید فی نور انوار و جود
 جواب این حدیث موضوعست با جماع اهل حدیث و در کتب و این حدیث محمد بن خلفت مر و زنجبی بن معین گفته که

[illegible]

حسب قوله الخوان والصار منازعة نكروا ليعلمكم وصيت من خرج است واكر وصيت ثابت سرور لانه دارو
 بر آنكه خلافة آنها بر حق است و لهذا منع كرد از منازعه بانه اكر خلافة آنها درست است و خلافة علي
 لادست است براي مكلفين بر محال است كه پيغمبر معصوم بندگان خدا را از لطف و رحمت خود و علي را از
 لطف بانه و آشوق و فائده انصاري بر منور است روي ابان ابن عباس بن سليم بن ابي الهادي
 وغيره ان عمر قال لعلي و الله لئن لم يتابع ابا بكر لثقتلنك كمال لعلي و الله لو لا عهد
 عهد الخليل لست اخونه لعلمت اينما اضعف ناصرا و اقل عددا لانا ذكره الرضى
 في نهج المبلغه و عن حمزة قال جرد ابو سفيان بن حرب الى علي بن ابي طالب فقال يا ابا
 طالب لا و في قل فريش قلة و اذ لهم ذل يعني ابا بكر و الله لئن عشت ملائمتها
 عليه خيلا و رجالا فقال له علي لطل ما عادت الاسلام و اهله يا ابا سفيان فليض
 ذلك شيئا انا و جردنا ابا بكر لها الهلا اخوجه اليكم ما يردكم حديث ابي سعيد الخدري
 ان النبي صلى الله عليه و سلم قال لعلي انك تقال على انا و ويل القرآن كما قاتلت على تنزيه
 و اخذت دلالته نذروكم بر خلافة علي يعني الله عنه و روى از اوقات و اخبار است بخبره كه علي بن
 ابي طالب خلافة خود با خواجه اتفاق قاتل فتا و مير اخذت حجة است اي اهل سنته و رحمت اهل
 خوارج و از دهم حديث زيد بن ارقم ان النبي صلى الله عليه و سلم قال اني تارك فيكم ما ان
 عنكم بغير نضلوا و كتاب الله و عترتي اخوجه الترمذي و روى مسلم عنه قال قام
 رسول الله صلى الله عليه و سلم خطيبا بامام يدعي خبابين مكنة و المدينة فحمد الله و اشهد
 عليه و وعظ و ذكر ثم قال ما بعد ايها الناس اني انا بشري و اني اني اني رسول
 اربى فاجيب و انا تارك فيكم الثقلين اولهما كتاب الله فيه الهدى و النور فخذوا
 بكتاب الله و استمسكوا به فبئس على كتاب الله هو جبل الله من اتبعه كان على
 الهدى و من تركه كان على الضلالة جواب اخذت مثل حديث مثل اهل بيتي مثل
 سفينة نوح من ركبها نجي و من تخلف عنها هلك اين بر و حديث و دلاله بر امامت

و در حديثي كه در اول كتاب الله و عترتي اخوجه الترمذي و روى مسلم عنه قال قام

ندارد بلکه دلالت دارد بر آنکه خلیف موفقیست بر دینی با طبیعت نبوة و مقرة پیغمبر صلی الله علیه و آله
وین از آنهاست باید کرد و در اینست از آنها باید گرفت پس آنچه پیشتر گفته است برای اهل سنت
و جماعت که کتاب فتنه علی را حکم کرده فتنه بنکرند که فوسن سبعین و ناکثر بعضی و با هر مرتزقا و اهل
سنت نبوة محبت دارند از آنها حدیث و فقه را روایت کرده اند بخلاف آنکه فوسن که اول بقوله کتاب
انما لی افنون انکار کرده اند و از سایر قرآن و در هر دو فاعل تخریف در آن شد و کتاب
در اینست انداخته و از طبیعت بعضی زید بن علی را امام گفتند و محمد بن علی را مکتب کردند
و بعضی نیکب و بعضی اسامیل جمیع بعضی سحاق بن جعفر بعضی خبثه بن جعفر بعضی موسی بن جعفر را امام
گفتند و دیگران تکفیر و مکتب کردند و علی هذا القیاس چنانچه مالک داشت و ازواج پیغمبر و رقیه
و ام کلثوم و زینب و خمران بنمبر که اعتقاد در قرآن ذکر خیر آنها می کند لعن سکنند
والله اعلم بالله علی کافران اما دلیل علی بر امامت علی رضی الله عنه بر نبوتی آنکه در امامت
شرط است آنکه معصوم یا مورد زبان سابق کافر نباشد چرا که حق تعالی ابراهیم را نمرود
الی جاساک للناس اماما قال ابراهیم من ذریقی قال الله تعالی کابن الهمس
الظالمین و هر که نیست مگر مباحی خواهد بود پس این غلام است بر نفس خود که زید بن غلام است
و نیز از بنجام و امام امامت از غیر معصوم چنانچه باید می آید پس نسبت امام غیر معصوم لطیف است و تغییر درین
طوری در تجربه بیشتر از محضت چهار دلیل شاره نمودیم یکی آنکه خروج بسوی امام احتمال خطاست و غیر
پس اگر در امام هم احتمال خطا باشد سلسل لازم آید و دوم آنکه امام حاکم است شرع را اگر خطا
بر وی جایز باشد حافظ نتواند شد و سوم آنکه حکم اطعوا الله و اطعوا الرسول و اولی الامر
منکم امتثال و امر امام را تنها از منهای او واجب است و فرض آنست که امام همین امتثال است پس
اگر معصوم نباشد و محصنه کند اسبابی واجب شد و فرض امتثال فوت شود چهارم آنکه اگر امام محصنه
کند از عوام در درجه کمتر باشد چرا که از اوقبات معاصی و مناقب طاعات عارف تر است پس
عدد در معاصی از شیعیان تراست و چون عصمت امر است مشترک برای عوام العیون کسی را بران طلال

پس مخصوص علیه بودن از طرف مخالف شرط است برای ظهور عصمت که شرط امامت است پس پس هم
 شرط امامت آمده و این شرط یعنی عدم سبق کفر و عصمت و نفس علی را یافته شدند در غیر او چه دیگر خلف
 است پس نمی گرد و بودند فو الامام جواب این استدلال چند وجهی است یکی آنکه عصمت در امامت شرط
 نیست چنانچه سابق ذکر کردیم که حق تعالی طاعت را با وجود شیوئیل نبی مسموم امام کرده و حتی در
 سبع البلاغة از امیر المومنین روایت کرده که گفت لا بد للناس من امیر بر او فاجد
 بعد ثبوت این اثر در کتب امامیه بشرط عصمت باطلست و نیز رضی در نهج البلاغة این عبارت
 بزرگ امیر المومنین در جواب کلام خوارج روایت کرده قال کلمة حق اريد به باطل نعم لاحکم الله
 ولكن هؤلاء القوم يقولون لا امة وانه لا بد للناس من امیر بر او فاجد و جعل فی امیر
 للمؤمن ويستمتع فيها الكافر و يبلغ الله فيه الاجل و يجمع به الفی و یقاتل به العدو و یلزم
 به السبیل و یؤخذ به للضعیف من القوى حتی یستقیم به و یستراحم من فاجد از این اثر ثابت
 میشود که عصمت در امام شرط نیست و اما فاجد جایز است امام غیر مصوم را جمع کردن فی وجهاد با کفار
 و فصل خصوصیات جایز است و حکمت از نصب امام هر یک است از امام متزل و تحقیق این حکم سر برده نمیشود
 و الله اعلم و استدلال بر شرط عصمت بقوله تعالی کینال عهد الاطالیین باطلست چرا که مراد از امامت
 در آیه نبوة است سیلطنة چرا که ابراهیم علیه السلام سلطان نبود و مرتبه است که در فصل تراخیر اربع
 نموده اند از تراخیر و البته اصلی نیست و ابراهیم علیه السلام مرتبه دیگر سواي نبوة و سلطنة متعین نبوده
 و شک نیست که در نبوة عصمت و عدم سبق کفر شرط است و تراتیه بر عدم سبق کفر و لاله ندارد و چرا که در آیه
 فاعل هو هم مغفول انصاف با خدا شتقاق و در زبان حال میدیاید و انصاف در جمیع از سنه نمی باید
 پس کسی که کافر بوده و یا با اسلام آورده اطلاق ظالم بر وی ظالم است و همچنین از مومن اگر سنی یا کبیر
 صادر شود و باز توبه کند او را فاسق و ظالم نخوان گفت قال رسول الله صلی الله علیه و آله انما
 من الذنب لمن لا ذنب له و یجب تو بطلایق امام در سوره فرقان آمده حق تعالی میفرماید یضیاعض
 له العذاب ثم القیمة یجلد فیها هانا الا من تاب من عمل عملا ضالحا فاولیای

یبدل الله سیاتهم حساب وکان الله عفوا رحیما الی قوله تعالی یقولن ربنا هل یسلم
 از و اجنا و ذرنا یتاخره امین و لیبعنا المتقین لعامنا و انچه گفته اند که سر بخام مہام امامت
 ازیر معصوم من آید اگر مردی صحیح مہام امامت است پس علی رضی الله عنہ ہم پر سر بخام مہام امامت قرار
 نشد و چنانچه برگزیدن تصاحب از قاطعان عثمان قدرت مینافسد و دیگر از مطلق قدرت داشتند
 تا آنکہ محمد مدعی از نفع مال نمشی است پس سر بخام صحیح مہام امامت از معصوم ہم نشد و اگر مرد
 سر بخام اگر مہام امامت است پس سلاطین سلم عالم عادل اکثر سر بخام میشدند از امام گوشتن با بنی
 و انچه ضمیر علوی گفته کہ احتمال ندارد امام موجب تسلیم است و آنکہ امام عطا فی الشریعہ را واجب
 الاتثال است پس عتہ باید بطل است چرا کہ اخصوس کتابت و باطن است چنانکہ لا طاعة الا لله
 فی صحیحہ الخالق این عبارت رضوی در پنج ابلاغہ روایت کرده پس امتثال اولی الامر تقیید است
 با آنکہ فاشی حکم کند قال الله تعالی اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم
 فان تنازعتم فی شئی فردوه الی الله و الی الرسول ان کنت قد قرأتمون ما لله و الصوم الاخری
 و ما فی شریعہ و در اخ خط امام کتابت و ستم رسول صلی الله علیه و سلم و اجاب الله معصوم است
 کہ امتثال فرموده اما نحن نزلنا الذکر ان الله لم یخلف و قال علیه السلام لا یخبر احدکم
 علی الضلالة پس تسلیم لازم نیاید و اگر حفظ شریعت موقوف بر عطف بودن امام باشد پس بعد
 نیست امام تا نہ بعدال باید کردین و شریعہ محفوظ نمائند و انچه طوسی گفته کہ اگر از امام عصیتہ صادر شود
 از عوام در درجه کتر باشد این قول طوسی مخالف قول امامیہ است کہ حق تعالی در باب توفیق و تعین فرموده پس
 نخواهند بگفتند و چون عصیت خلاف امامیہ است پس مخصوص علی بودن هم شرط امامت نیست و وجه دوم برای
 ابطال استدلال مذکور آنکہ دعوی عصیتہ و علی رضی الله عنہ باطل است یعنی هیچ ابلاغہ آورده کہ علی
 اصحاب خود را گفت لا تکفروا عن ما کان من قبل الذل فانی است انما یزکی علی و لا آسن من ذلک
 من قبل چه اگر معصوم بود محتاج بشور و مردم و معالفتن نبودی و نیز رضی در شیخ ابلاغہ از رضی
 رضی الله عنہ روایت کرده کہ در دعای خود میگفت اللهم اغفر لی ما تقربت به الیک ثم خالفه

قلبی و آنچه میگوید که خانها و ثلثه بت پرستی کردند بت پرستی در حق ابا بکر منزه است بلکه حال ابا بکر
 مثل حال زید بن عمرو بن نفل بود شیخ ابو الحسن اشعری و جماعه غیر از اهل سنت گفته که ابا بکر عیسی بن مریم بر
 قبل بعثه و بعد بعثه و از اهل قبل بعثه هم ملازم محبت نبی صلی الله علیه و سلم فاضی ابو الحسن زایدی در حدیث
 طبرانی آورده ان ابا بکر قال للنبی صلی الله علیه و سلم بحضرت من المهاجرین و الانصار و عیثک
 یا رسول الله ما سجدت صنما قط فترک بجزئیل علیه السلام و قال صدق ابو بکر
 و انما اهل سنت منی عصمة از غیر انبیا میکنند باین معنی است که عصمت دلیلی قطعی که موجب مسلم باشند و غیر
 پیغمبران ثابت نیست و ممکن است که صغیره یا کبیره یا خطائی در اجتهاد و یا نیسانی در روایت حدیث
 از انها صادر کرده اند باین معنی که حکم میکنند بصدور عصمت از اکابرین عاقلان و کما قول صوفیه عایه نیست
 که تا که نیست سال کاتب شمال معطل نباشد بر صوفی طلاق مرد نمیتوان کرد تا بشایع نپرسد و قول صاحب
 القطب قلبا نیز و حدیث زنی صاحب فرج و مانند آن باین قول تعارض ندارد چرا که احیانا ازین
 در گمان دوام حضور نبی و ازین برور تقدیر بر محبتی صغیره یا کبیره اگر صادر میشود و فوراً توفیق توبه می یابد
 یا تقدیر است میکند که موجب زیاده قرب تمام میشود و حسنات را بمراد استیا المقربان یعنی هم در آن
 و آنست بیدل الله سیئاتهم حسنات و چون توفیق توبه فوراً می یابند کاتب سال آنرا نمی نویسد چرا که
 در حدیث صحیح وارد شده است که از سلمان گناه صادر میشود و یک سال سباحت توفیق میکند اگر در سه
 ماهه توبه کردنی نویسد و در بر آن مطلق نیگوید و اندک پس شش که کاتب شمال صاحب اکاکی
 است لکن چیزی نویسد و چون قول اهل سنت در حق مرید و مشایخ اینچنین در حق قبله اهل کمال و سیر
 ملسله کابر خانای پیغمبر صلی الله علیه و سلم و مشهور علیهم السلام باین معنی است و کتاب و توبه و الاجاب چه احتمال معصیت است و این
 در صطلح اهل سنت بحفظ تعبیر میکنند که عصمت فراموشان حال پیغمبر و خاندان او و روزی که انکار این سخن
 در خانها و ثلثه میکنند اما کافر آن نیست می کنند حق تعالی منیر نماید محمد رسول الله و الذین
 الاثمه و فرموده کنند خیر اما الاثمه و وسط النور و استدل الاثمه و قال علیه السلام
 ما سلك عمر فاقط الا سلك الشیطان فجا عیر و جمیع و طمعه میگوید الصحابة کما عدل

و چه سود اگر دعوی میکنند پس حلی برای خلافت در حق علی است نه در حق غیر او از خلفاء ثلثه باطل
 است چنانچه سابق ذکر کرده شد بلکه پس حلی برای خلافت در حق ابی بکر است و آنچه در حق علی
 است علی را بر کردند جواب آن گفته شد و اگر نفس در خلافت علی میبود بر روی حضرت صادق علیه السلام
 حال آنکه در حق کسی که بجای او نیست نوشته اند انما الشیخی للمهاجرین و الا انصار ذکره الرضی فی
 نهج السلام و این دویم در خلافت و امامت علی رضی الله عنه دو فصل بدین ترتیب میگردد که علی رضی الله عنه
 دعوی امامت کرد و در عجزه ظاهر نمود موافق دعوی خود مثل کندیدن در خیمه و محاربه جن و بر دشمن سنگ
 انداختن و غیره از این قبیل آن عاجز بودند برای بر آوردن آب از زیران و در واقعاتی نادر عسکری و دعوی
 او را امامت و دعوی پیغمبر است در بنوعی حقست زیرا امام جوابش آنست که اگر دعوی امامت خلیفه
 امامت میبردست پس امامت او بعد از خلفاء ثلثه حق است و در مقابل آنست که اگر دعوی امامت بعد
 از پیغمبر علی علیه السلام میبردست پس آنست که در مغربی است و مخالف روایات متواتره و دعوی امامت علی
 علیه السلام متواتر شده و اگر بعد وفات رسول علیه السلام دعوی امامت میکرد البته متواتر می شد و حال آنکه
 هیچ رسالتی ثابت نشده بلکه کلام امیر المؤمنین چنانچه گذشت صحیح است بر خلاف آن بلکه در حق
 اینهم دعوی میکنند که نبی صلی الله علیه و آله میفرمود که هر که در دعوی امامت علی علیه السلام
 الصلوات و آنچه دعوی خوارق عاده کردند هر کلمات مسلم و خوارق از بیعت خلفاء و اکثر صحابه و پیغمبر
 بلکه از ائمه اربعه کلمات و خوارق عبادات متواتر گشته و لیکن در ظاهر خوارق متعارف دعوی امامت
 باری است نه فلاح با سیر در خصوص پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در شصتن از حیرت شده نه بعد وفات و چنین
 محاربه جن با کمال شجاعت و شجاعت و لیکن شیعه از روایت میکنند که در نزاع نبی علیه السلام بود
 همچنین در شصتن روایت می کنند که پیغمبر صلی الله علیه و آله میفرمود که هر که در دعوی امامت علی علیه السلام
 در دعوی علی بود و علی تا عمر نوحه بود و او را دعوی غرضی حاصل شد که تا عمر نوحه علی فوت شد پیغمبر
 خدا و حاضر بود امامت علی تا زمانه که او را بخدایت اطاوی و این مرد و بعد از این شایان
 از امامت محسوس روایت کردند و علی و غیره هیچ گفته و این دوزی مومنی گفته می باشد

که اگر صحیح باشد از حسن کثرت و الله اعلم پس دعوی متعارفه این خارق به دعوی امامیه ظاهر الطمان
است و در روشن سنگ برای بر آوردن آب از زیر آن اگر چه در روایات اهل سنت نیست لیکن
شیعه روایت میکند که علی چون توبه یغین کرد پاداران خود خوش بریاران غالب پس آن است
ظاهر شد این که است متعارف است دعوی امامیه که بعد عثمان بود و از اهل سنته منکر نیستند
و میل سیوم آنکه که نصیر طوسی بر امامیه علی آورده که علی افضل است از دیگر خلفا و گفته است که او که
مناقب علی رضی الله عنه شمرده و امامته مفصول با وجود غافل تسبیح است جواب یکی آنست که امامته
مفصول با وجود غافل جایز است چنانچه امامته طالت با وجود شمول از فضل قرآن ثابت شده و دوم
دعوی فضیلت علی بر خلفا گفته جلست و حق آنست که فضیلت موافق ترتیب خلافت است چنانچه
در موضع آن ذکر کرده شود و الله تعالی وکیل چهارم بر امامته علی می آرند آنکه در حق علی کسی از
موافق و مخالفت موجب قبح در امامته او روایه کرده و در حق خلفا گفته موجب تسبیح در خلافت اول
بسیار روایه کرده شده جواب این سخن باطلست اهل حق یعنی اهل سنته در حق هیچ یکی از خلفا ابرار
موجب تسبیح روایه نکرده اند و آنچه از احادیث اهل سنته در حق وجبات قبح استنباط می کنند
از سوی فهم آنهاست جواب هر یکی از مطاعن آنها ذکر کرده خواهد شد انشاء الله تعالی و اهل
باطل از روافض و خارج وجبات قبح در اکابر دین الاسوی عقیده خود بکذب و افتراء روایه میکنند
خارج که مخالفان علی با رضی الله عنه بسیار قبح در آن جناب بکینت میکنند و روافض در حق
خلفا گفته هم چنان افتراء میکنند بلکه روافض در حق علی نه از آن به ترشای بکینت میکنند چرا که
دیگر خلفا را گفته میکنند بسبب مخالفت علی و از علی رضی الله عنه آن ملعونان دعوی الوهیت نقل
میکند که گفته کنیم که اخذ میثاق کردم از ذریات آدم منم سپدا گفته خلافت و دعوی الوهیت به ترین اسلام
انفست و نیز در کتاب از خویشاوندی و کذب غیره که جناب پاک مرتضوی دامنه نسبت می کنند
حق تعالی آن ملعونان را برین تهمت پاک بر دین بکنند جز ادا و مقال را رابعه در مطاعن خلفا
و دیگر صحابه کرام و مجبور اهل سنته و جاعه و این مقال کوشش فیصل تقسیم کرده شد **فصل اول**

در و این طایفه از اول ابو بکر الصديق الاکبر الباقی الميمن معنی افندي معنی ان ملعونان در حق ان
 حیر خلق الله چندان بعد الا نشاء و الامسکین یا زیاد و مطمن ذکر میکنند اول انکه میفرماید
 صلی الله علیه و آله فرمود حق و الحس اما ملحق الله من تخلف عنه و ابو بکر از پیش اسامه
 کرد و بواسطه این حدیث صحیح است لیکن جمله اخیر معنی حق الله من تخلف عنه در صحیح روایتی از زید است
 و در سننه ثابت است و در فهرستانی صاحب طل و محل گفته که این بود و من است و این امر بخیرش
 اسامه در مرض موت آنسر در جمله السلام شده بود و از حدیث طعن در حق ابی بکر باطل است بوجهی که
 اکنون از شما می بینیم صحابه بنمود و اگر در این طعن در حق علی رضی الله عنه آیه که او هم در پیش اسامه
 نه کرده بود و می آید این امر ابو بکر را خاصه یقین شامل نبوده که او در مرض موت اسامه با همه نماز
 فرمود و دوباره دیگری را معنی نشده پس ابو بکر یقین از امر خروج حاج بود و میسوم آنکه اگر با نفر
 ابو بکر تمام در آن امر داخل باشد اسامه با همه در حق او منافق است امر خروج را چهارم آنکه در آن حدیث
 امر بخیرش است نه خروج و در شکر و تحمیل عبارت است از آنکه خود به شکر رود و دیگر از
 بر آن که کند و نیز لشکر این همان محتاج باشند از امر انجام کند و شک نیست که ابو بکر رضی الله عنه
 بعد وفات آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بخیر حسین اسامه کرده و می آید که ابو بکر گفته که شیطان
 در می داد اسامه فاعیصونی و ان زغف فتو معونی و هر که شیطان او را فریب دهد
 و ادعی کند او را قائل بامتنه نیست جواب بچند وجه است یکی آنکه این اثر باطل است لا اهل له و روا
 صحیح ابی بکر است که گفت هر عمر وقت موت خود و الله ما غف خطا من و ما سنبهت
 فهو همب و الله السبیل کما رعت و الله الجهد وانی اوصیک بتقوی الله
 و می آید که اگر این اثر ثابت شود غلط در امانه نیکند که عصمت در امان شرط نیست و امیر المؤمنین علی
 بر این بن کلام صاحب خود گفته که آنچه از اینج البلاغه بالا ذکر شده و نیز در پنج ابلاغه آورده
 در طمانینه می آید و شکر که اکثر بدان دوام میگرداند که الله عز و جل ما تقریب الله ملک ملسا
 صحاحه قلبی بمرم آنکه خطرات شیطان غل در عصمت انما نیست چه جای او ما را قال الله

وما ارسلنا من قبلك من رسول ولا نبی الا اذا عنى الحق الشیطان فی منیة قیاسه الله یلیق
الشیطان الایة قال الله تعالی قد لزمنا بغرور فوسوس الشیطان چهارم آنکه چنین کلام بر
بنفسم کثر او کابری بر من مرو گشته و دلا که بر وقوع آن ندارد و چون از نسیم طیب بر چشم نفس و انشمال
قوله تعالی لا تزکوا انفسکم صا و ثیده پس از کاذب میگوید بکاذب قلیل لایوخذک الله باللغو
فیما انکم ست قال یوسف الصدیق وما ابوء نفسی ان النفس لا مارت بالسوء و علی بن حسین
در دعا خود میگفت قد ملک الشیطان عنائی فی سوء الظن و ضعف الیقین و انی اشکوا سوء
مجاورته و وطاعة تقنی لیرجم آنکه قول ابی بکر بن عزیز است صدق ان مقتضی صدق طرفین نیست چنانچه
قوله تعالی قل ان کان للرحمن ولد فانا اول العابدین بخلاف قول زین العابدین که قصه جمیل است
سیوم آنکه از عمر بن الخطاب روایت که گفت کانت بیعة ابی بکر فلتة و فی الله للمؤمنین من ثمرها
فمن عاد الى مثلها فاقبلوا و میگویند که این صحیح است در آنکه خلافت ابی بکر بنی اصل نیست پس امام بر حق نباشد
جواب منی انچه است آنست که خلافت ابی بکر بیعتی بی قائل و تر و در واقع شده چندان برود بدل و تر و در
آن واقع نشده برای ظهور بر این صحت آن کنی که ما قال علیه السلام اذا بیع الخلیفان
فاقبلوا اخرهما و مراد آن نیست که این بیعت صحیح نیست و چه احتمال این مراد است که عمر و ابو عبیده
بجور مباحرین و انصار گشتند و بکر خیرنا و سیدنا و لیس بینما هم و اخضر منده و کسی انکار این
قول نموده و اضافت بر سوی بیعت از قبیل اصناف فعل است بسوی زمان کما فی قول تعالی بل مکمل اللیل
والله یارحمنی و فی الله المؤمنین من شرهما من شرفها است یعنی محتالی سلمان السبب است
کردن با ابی بکر از قریب آن گناهیست یعنی اگر بیعت نکردند در آن وقت شرش می آمد چهارم آنکه از ابی بکر مرو
گفت لست بیکم و علی فیکم میگویند اگر این اثر صادق است پس از قایل مامنه نیست و اگر کاذب
است کاذب قایل مامنه نیست جواب بدو و بیعت یکی آنکه این اثر تر و در اصل سنت ثابت نیست دوم آنکه اگر
صحیح شود بموجب بر چشم نفس و چنین کلام شیعه از زائد روایت کرده اند در صحیفه کماله علی بن حسین که میگفت
در دعا خود انا الذی اقبلت الذنوب عری این صاق است کاذب باید که فعل در مامنه باشند

و در دعا خود انا الذی اقبلت الذنوب عری این صاق است کاذب باید که فعل در مامنه باشند

و گوئی که نه تا آنکه نماند و از حقین الله مانع از آن است و قوله تعالى السارق والسارقة
 فاقطعوا ايدهما عالم است بطلاق سارق بر مطلق عايد اليه يعني می آید و محل قطع ايدهما يدين باقیت پس
 نظر بر ظاهر نص منجز باشد که در سرقه دویم قطع دست چپ کرده شود لیکن آنرا ترک کرده شد باجماع بنا بر حدیث
 ایبرهیه پس حکم کرده شود و قطع بر سر در سرقه ثالثه بعضی است و مانند علمیم آنکه اگر فرض کردیم که او بکر
 در سرقه اولی قطع دست چپ گفته شود که او بکر آیه قطع را مطلق دانسته شامل هر دست راست و دست
 چپ را و چهار دان انام را نموده و قطع بر غیر علیه السلام است راست سارق محمول بر اتفاق دانسته پس
 بر وی اقرار منی نیست و اجماع که قطع دست راست سارق در سرقه اولی منع گشته بعد از بی بکر منع
 پس روی غیر نیست نه هم آنکه او بکر شخصی را که محل قوم لوط کرده بود پیش منته حال آنکه پیغمبر صلعم را نیکو
 بنا بر منی فرموده جواب این بخند و جبریت کلی آنکه در باب منی از تعذیب بنا بر حدیثی از ابی ذر یا سناود منی حقیقت
 روایت کرده شده شاید بخند و جبریت اصلش باشد و درین باب حدیثی صحیح حسن بدی نیست و بر تقدیر صحته
 این حدیث شاید که آن حدیث بر ابی بکر بر رسیده بود و چنانچه لائرت ظاهر رسیده بود یا آنکه او را مخصوص
 با ناسخ رسیده باشد یا منی یا تفریق شد دویم آنکه این اثر و لایزاله او بکر زنده در انباشت سوخته بلکه سوید
 بن غفر روایت کرده که حکم کرد آنکه گرون زده باقی سوزند و از امامیه مرضی نیز با منی اقرار کرده
 پیغمبر که با حراق لوطی از امامین علی رضی الله عنه روایت نمائید است مرضی در تفسیر لایزاله و لایزاله
 نوشته ان علیا الحق و جلاله فی دین چهارم آنکه او بکر رضی الله عنه امر با حراق لوطی
 بمشوره علی رضی الله عنه کرده است و این بهی فی شتاب بن ابی الدنیا با سناود منی عن محمد بن المنکدر
 و الواقدي فی کتاب الردة ان ابابکر لما استشار الصحابة فی عذاب اللوطی قال علی ادری ان حرق
 بالناد و اجتمع رای الصحابة علی ذلك فاصوبه ابو بکر فاحق بالناد پس انطین در حق ابی بکر طعن است
 در حق علی فالجواب الجواب ششم آنکه او بکر را در سبیل پیرا شده جواب میدهد آنکه معنی هر بن شعبه و محمد بن
 سلمه او را خبر داده ششم آنکه در سبیل کلا توقف نبود و در جواب بنا بر ابی بکر و طعن است که عدم
 علم بعضی حکام موطن منی شود و قدرش عیبه بعد از شیران علی بن ابی طالب

مسئل من مسئله قال لا حرم لي بها ودين ودينه ثبت الي بركات معاذ ان بجای حسن ذکر میکنند
 مادی چنین بود که در هر مسلم که می شنید آن شخص احادیث میکردند اگر نمی یافتند مشاوره میجاء رسول
 الله صلوات میکردند تا آنکه اجماع معتقد میشد و حکم نشان بر خطائمی شد لهذا اکثر احادیث در وقت چنین معتقد
 شده و سهل و مود از اصول دین که موجب مسلم قطعی است مردم را بدست آورده و سد باب است برای آنکه خدا را لعن
 احدی و هر چه از شر او و هم آنکه ابو بکر فاطمه را میراث پدرش نداد و گوشت فانی را این بی تخافه نزلت ایالات
 که از آن ابی و جنبه گرفت بخیر و احد که خود بر و ایتان منفر بود و قال قال رسول الله صلواتم نحن معاش
 الا نسا و الا نوت و الا نوت ما تركنا صدقه و این حدیث مخالف قول تعالی است یوصیكم الله فی
 اولادكم للذکر و مقل خط الا نیشین که این آیه عام است شامل است به همه و غیره پیغمبر را قوله تعالی و وراثت
 سلیمان داود و قوله تعالی و رستم که ما هبلی من لدنك و لبا و رتی و وراثت من آل ابرهیم و آباء
 اگر بر و ایتان اخذ نیست ابو بکر مترو بودی تا هم اخذ نیست و در حق ابی بکر حدیث احاد گفتن محسوس است چرا که حدیث
 احاد از آنرا میگویند که راوی آن حدیث از پیغمبر صلی الله علیه و سلم احاد باشند و در جبهه تواتر و تکرار رسیده باشند
 اما حدیثی که کسی باورش خود از زبان مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم شنیده باشد اخذ نیست از خبر متواتر
 قویتر است چنانچه سابق چنین است آن ذکر یافته پس این حدیث در حق ابی بکر قطعی است که در حق غیر او قطعی نباشد
 و حال آنست که ابو بکر مترو نیست بروایت اخذ نیست بلکه جامعیتی از صحابه مثل خدیجه بن الیمان و زبیر بن العوام
 و ابوالدرداء و عایشه و ابوسریه نیز این حدیث را روایت کرده اند و بخاری از مالک بن انس کثیر روایت کرده
 که عمر بن الخطاب بجنود رجاعتی از حجاب که علی و عباس و عثمان و عبدالرحمن بن عوف و زبیر بن العوام
 و سعد بن ابی حمزه و انجمه بودند گفته اند که والله الذی ما ذننه تقوم السماء و الارض تعلمون
 ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لا نوت ما تركنا و صدقتم بیدایه بركات نفی صحابه جواب دادند
 اللهم نعم پیغمبر و رسولی علی و عباس و عثمان و عثمان گفتند کما بالله حل قطمان ان رسول الله صلی الله
 علیه و سلم قال ان سر و کثیر اللهم نعم قد قال لك پس عمر گفت پس حالا من سخن می کنم بنما ازین
 امر بستی که حق سبحانه تعالی خاص کرد رسول خود را ازین مال فی انهم که نداد و آنچه بدگیری و علم این خوانم

ما انا الله على رسولهم الى قول الله تعالى في حاله صلى الله عليه وسلم
 ودرستی که رسول خدا صلی الله علیه و سلم آن مال فی را خود نهادن بگوشه و خاص اینی نفس خود اختیار نفرمود و بکار
 شما چه داده و در میان شما بخت نمود و اما این مال سنی بنی نصیر باقی ماند پس رسول خدا صلی الله علیه و سلم
 از این مال نفقه یکساله بر اهل خود میداد و آنچه باقی ماند آنرا در محل مال خدا میگذاشتند و چنین تعایات خود رسول الله
 صلی الله علیه و سلم باین میآورد و قسم میداد که شما هر چه را بخدا میباید که بنی نصیر را بچنین میگردان بر دو گفتند
 و گفت پس وفات داد الله تعالی بنی خود پس گفت ابو بکر من ولی رسول خدا صلی الله علیه و سلم هستم پس
 فقصر کرد و از ابو بکر پس عمل کرد و آن بدینچه رسول صلی الله علیه و سلم عمل میکرد و خدا میداند که ابو بکر راست گو و
 نیکو کار و بارشده و تابع حق بود و ابو داود از مالک بن ابوسر و آنچه کرده که گفت که بود آنچه حجت گرفته بود
 بدان عمر آنکه فرمود که ابو برای رسول خدا صلی الله علیه و سلم نه صدایا یکی از بنو نصیر دوم خیر سوم فدک
 پس بنی نصیر را پس کلاه بود برای جوان خود که پیش آید و فدک را بندگان کرده بود برای ابی سبیل یعنی
 مسافران و خیر را سه حصه کرده بود و حصه در میان مسلمانان تقسیم فرموده بود و یک حصه بقیقه اهل خود
 از آن میداد و آنچه فصل میشد از آنرا بفرمانها برین میداد و این روایات هر چند که ترویج شدی اگر بقیه مطلق
 میراث داده بود در جواب تجدید ثروت ذکر فرمود و ترواروق قضیه بنی نصیر آمده بود و در جواب آن
 مشک نمود کتاب و نسخه و متون که کتاب پس قوله تعالی **فلله وللاصولا لکة العبدان** فرمود و لفقرا
 للمجاهدين الا نوال الذین تبوا والدار والاعیان الذین والذین جبا و المنع بعد هم الا نواله پس از سخا
 و نسیه شد که اختصاص رسول الله صلی الله علیه و سلم من حیث کونه خلیفه الله است متعین است تصرف را
 نه از جهت ملک رقبه هر چه که کلامه لفقرا تقریر است بر آن مانسته پس قول رسول الله صلی الله علیه و سلم
 و اما مقول پس بیان نمود که تصرف رسول الله صلی الله علیه و سلم تصرف مالکانه نبود بلکه مثل تصرف متولی
 بود و در بیت المال پس از جواب عمر رضی الله عنه و در جواب خطاب بر شد یکی آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
 مال من برای نفس خود اختیار نفرمود بلکه جعل مال الله یعنی بیت المال و شش ازین مالیکه رقبه
 ثابت نمی شود که موجب ارث باشد و دوم آنکه بر تقدیر مالیکه رقبه انبار کسی وارث نمی شود و درین قول

از جمله ساجدهان مجلس استشهد نموده و رسم بخدا داده و آنچه علی و عباس نیز نهادند بدان دادند
چنانچه روایات اینجهت صحاب که مذکور شدند باجمعی دیگر در ساندیشان موجود است پس اینجندیت
در حق ما و هم هم در جبهه اول و کسیده و اما سینه نیز موی اینجندیت و صحاح خود روایت کرده اند چون عبد بن یزید
الرازی در کافی از ابی الجحی از ابی عبد الله جعفر بن محمد الساقی روایت کرده که گفت العلماء
در نه الانبیا و ذلک ان الانبیا و اولیور و اولادهم و اولادینار او انما از اولی الحادیت من احادیثهم
من اخذتشی منها فقد اخذت خط و افرد و کلمه اما ز و اما میوه میوه است برای حصر و تحسین کتاب
بجز واده بیا ز است نزد اکثر اهل سنت و جمهور اما میوه غیر اینها از شیعه نفس علی فی شرح منادی الاصول
علی علیه و غیره من الملوین و نیز اکثر المذنبی در نه امیرت نمادند و بعضی از که نیست مانع است
و غیر آن و تعلق کرده بخود اجد که خود بر وایتان تمیز است و دلیلی عصمت الجلیست ثابت شده و در کبر و در
سیمان داد و در کبریه بر شنی و بر شنی من آل یقوت و لایه علم دنوة است نه و رتبه مال رد علی کلینی من
ابو عبد الله ان سیمان و در نه داود و از محمدا و در نه سیلیا و اگر میراث مال مراد بود
سیمان میراث و لا و مختص بودی چرا که داود را چند پسر و دختر بود و کذا را و اله کلینی و یکی را از ذکر
احکام است که میراث مال بگیرد یکی از آل یقوت و با اینکه میراث مال منسوب و سابق قوله تعالی
و در نه سیمان داود و قال یا ایها الناس علمنا منطلق الطیر بر همین دلالت دارد که مراد میراث علم
است و متوجه است ایهات مؤمنین بر حرات از جهه آن بود که آن حرات ملک آنها بودند آن حضرت
صلی علیه و سلم در حجة آنها را مالک ساخته بود و چنانچه قوله تعالی و قون فی سبیلکم انما فی سبیلکم
بآنها بر آن دلالت دارد و نیز که پیغمبر صلی علیه و سلم از حکم سائر الناس جدا است بعد وفات مراد کاش منفتح
میشود و اینها از شریعت بعد از وفات کمال با شورش دیگر جاز است بخلاف پیغمبر صلی علیه و سلم که کاش بعد
وفات رفع نشده حال مد تعالی و لان ملکوا از و اجرت بعد و ابد پس لغت و سکنی های
اهبات مؤمنین از بیت المال واجب بود و میوه است پیغمبر صلی علیه و سلم که ابو بکر مر علی را داده پیغمبر صلی علیه
و سلم بدان و دست کرده بود و داود از محمدا میراث که علی بن و ارث پیغمبر بود پس قول فضل الی بکر

احلاف ميست يا رسول الله ابو بكر فاطمه را فدك داد فاطمه دعوى کرده بود که پيغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فدک
را بخشیده است پس ابو بكر فاطمه را با وجود عصمت نقدیق نکرد پس فاطمه علی را و ام ایمن را شهید و آورد و شهادت
آنها را رد کرد پس فاطمه غضبش بر پيغمبر علیه السلام فرموده فاطمه بضعة مني من اغضبها فقد اغضبني
جواب قصه دعوى کرد فاطمه عليها السلام هر دو فدک را و گواهی داد ان علی و ام ایمن یسین و ام ایمن
بطل حق است هیچ روایتی بآن صحیح نشده که اقال شیخ ولی الله سره فی قرة العینین زردی بود او در
عن الخیر بن شعبان عن ابن عبد البر بن جهم بنی مروان حین استخلف فقال ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم کانت له فدک فكان یختمونها و یعود منها علی صغیر بنی هاشم و بنی جهم منها
ایم مروان فاطمه سالت ان یجبالها فانی فکانت کفناک فی حین رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
حق مضی بسیدة فلما ان ولی الله بکر عمل فیها بما عمل رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم حتی مضی بسیدة
فلما ان ولی الله عمر بن الخطاب عمل فیها بمثل ما عمل حتی مضی بسیدة ثم اقطعها مروان ثم صارت
لبنی عبد الله العزیز فرأیت امی ام عبد الله رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فالتیس لی بحی وانی ام شهد که
انی و ددتها علی ما کانت یعنی علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و ابن کبر و عمر
ابن جهم و صحیح صریح است بر آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فدک فاطمه را بخشیده بود بلکه ولا لا دارد
بر آنکه فدک ملوک آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم نبود و تصرف و دوران مثل تصرف متولی بود و ریت المال
چیز که این چنین حدیث کرم عبد الوالی بن شیمین فرزند عزیر از بنشینان آن اگر ملوک او می بود با با نسبی موقوف
و بر تقدیرتیم صتمه قصه گویم که ابو بکر بر قول مدعی اگر چه موصوم باشد حال آنکه عصمت نزد اهل سنت
بابت نمیشود و بر شهادت یک مرد و یک زن اگر حکام نکرد و غسل کرد بر کتاب الله تعالی فاستشهدوا
شهادتین من رجال الکفر فان لم یکنوا رجلیان فرجل واحد و انان چنان حکم استشهاد شامل
است موصوم و غیر موصوم را و عمل کرد بر سنت رسول صلی الله علیه و آله وسلم که همه بون فتن تمام نمی شود
و ملک مویوب در زخمی آید و کس نیست که فدک با اتفاق موافق و مخالف تا روز وفات آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
صلی الله علیه و آله وسلم بود و در فتن فاطمه عليها السلام نیامده بود و لهذا امیر المومنین علی رضی الله عنه در خلافت خود

نورث احتجاج کرو یا در دعوی همه حکم قول تعالی فاستشهدوا بآئین من و حاله فان
ریکونارجلین ورجل واحدان از فاطمه طلب شه و نمود و مکر از رضا شهادت دارد کرد و با تبارع
مخصوص که بگویند موافق عرضی فاطمه حکم نکرد فاطمه در غضب بر آید و ناخوش برآید که نسبت
و تعالی که لا یجحد وافی لنفسهم حجاجا قضیت و یسلو التیلهما بعضی علماء ازین نکال
و اب و او اند که فاطمه بشیر و نفسی داشت و عنایت گسی طیاری شود بی اختیار و تکلیف متوجه
میشود مگر تقدیر طاعت اختیار و حکم ابو بکر بر حید موافق بشرع بود لیکن چون مخالفت مع فاطمه افت
بی اختیار غضب آمد و ناخوش شد و این جواب نیز نفی ضعیف است که از چنین نفوس مطمنه مزی در صورت
نسبانی مستبعد است و در حقیقت این جواب نیست بلکه شایسته است بطریق ضحاکت نفسانی که محض از زبان
و جواب نیز نفی است که در هیچ بخاری در طلب میراث با نیابت واقع شده است فوجید است و
در حکم حقی مانت و در حدیث لفظی است مشترک در چند معنی یعنی غضب و نیت و نیت آمده که انی
نهایت از خبری و اینها و حدیث اصل او یعنی نیت یا یعنی نیت استعمال کرده بعضی روایه فرغ
که روایت حدیث با معنی که نیت و حدیث یعنی غضب نمیدانم باید دانست و لفظ غضب روایت
کرده یعنی این حدیث و حقیقت است که چون فاطمه جواب ابو بکر شنید و با تبارع حدیث پیغمبر یافت کرد
که سوال میراث خلاف شرع واقع شدند است کشید و سوال کردن خود میراث را انگیز شد که این
فعل چرا از من ظهور نمود و در نبوت معنی که حکم حتی مات است که در دنیا طلب میراث باز
سخن نگردد و بگوید که مرد سوال فاطمه طلب میراث نفی از آن کرده بود و از حدیث لا نورث فاطمه
و بعد از این حدیث است از طلب میراث باز داشت و باز نماندگی طلب میراث نکرد پس دانست
و علم از چه چیز شد جواب فی الواقع در دنیا فاطمه هر اوصیتی صدور یافته لیکن حال انصر
خواص است که اگر از آنها قولی یا فعلی صادر شود گو از سهو یا نسیان صادر یافته باشد و آنها در آن
معدور باشند چنانچه اکل شجره از آدم بنا بر نسیان صادر شده قول تعالی فسی و لم یجد له عذرا
یعنی آدم فراموش کرد و برین اکل شجره عزم داشت و چنانچه سوال نوح علیه السلام برای نجات

پس خود که کافر بود بنابر وعده الهی نجات اهل و بود حیث قال و بان آتی من اهل و ان وعد الله
 الحق و انت احکم الحاکمین و چنانچه اخذ قذیه از ساری بدر که از سرور سیمبران بطور آرد و بنا بر حکم الهی
 که موجب ابقا قذیه بود چنانچه تحتال میفرماید و لولا کتاب من الله سبقت لمسک فیما یختم فیها
 عظیم و این بزرگان بفعال ماضی خود در معدور بودند لیکن چون بر شود که این قول با قتل خلاف با خبر
 الهی واقع شد اخس نواص آن فعل در رنگ معصیه و نه استغفار میکنند و نه استی می کشند و بر صید
 آن غم می خورند چنانچه آدم گفت و باطلنا انفسنا و ان لم تغفر لنا و جناتنا لکن من الجنات
 و نوح گفت و اعدوا لک ان استک مالیس لی علم و ان لا تغفر لی و ترحمونی کن من الجنات
 و سرور غیران در انقیضه سیار غم خورد و برگشت و فرمود اگر عذاب نازل میشد نجات می یافت از ان بگو
 چه که او مشوره داده بود و قتل ساری و اما علم نهفته اند حسنه افعال و ابدی سیئات لفرایین شعر
 کایا که از قیامین خود بگیرد که ماند و نشن شیر و شیر و شیر آن باشد که آدم می خورد و شیر آن
 باشد که آدم بخورد **فصل ثانی** در جواب طاعن فاروق اعظم خلیفه ثانی امیر المؤمنین علیه السلام
 رضی الله عنه و ان یازوه می آرند یکی آنکه بخاری و مسلم از ابن عباس مرویه کرده اند الله اشهد رسول
 الله صلی الله علیه و سلم و جد فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم انکما کتبا بالرضا و ابعدا
 ابدا فتنازعوا فالتوا ما شانه اجمراست فمحق فذهبوا و ردون علیه
 فقال دعونی بالذی انا فی صحیح عائد عنی البه و اصاهم بثلث فقال خرجوا المشرکین
 من جوبه العرب و اجزوا الوعد بنحو ما کنت ابخیرهم و سکت عن الثالثه و قال فیستفاد فی
 رواه و فی البسیر رجال منهم عن الخطاب فقال قد غلب علیه الوجه و من ذکره القرآن حسبک کتاب
 الله و جطرن نیست که آن ملعونان میگویند که هر شیخ که قول آنحضرت را صلی الله علیه و سلم در و کرد و وحی را
 چه که آنحضرت صلی الله علیه و سلم لا یطعن عن الموی ان حوالا وحی یوحی بر و وحی کنز است
 و قال الله تعالی و من لیحکم عما نزل الله فاولک هم الکفرون و نیز تر که ادبست که که گفت
 الی علیه الوجه و فرود قول قائل استغفروه نسبت نرمان است بسوی پیغمبر صلی الله علیه و سلم

که سنانی حشمت است و از انکار عصمت انکار نبوة لازم می آید چنین خرافات سست و خواجه محبت
میگویند بواب اول آنست که چون آیه و شواهدی در حق الامر نازل شد آنحضرت صلی الله علیه و سلم
بجایاب گشاید و اظهار وحی و طرق مجاهده بکار و آنچه وحی در آن فرموده بود مشاهده نمیرود و در تمام
صحباء بعض مشوره مامور بودند خصوصاً در حق یحیی که در حق آنها حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود
و نه برای من اهل البیت بود بگو و عمر اخبره الترمذی و فرموده که لا غنی بی منها الا انما من
الدین کالسمع و البصر از خبره الحاکم یعنی امر از ابی بکر و عمر متقدماست که اینها از خود جدا و انما فارق
برای تعلیم من و فرایض بپرستم پس ایشان همیشه عرض مشوره میکردند و اکثر وحی موافق برای
ایشان فرمودی اند چنانچه قصه ساری بدر و قصه حجاب و قصه منع کردن از نماز بر خنجره منافی
و مانند آن مشهور است پس توقف فاروق در استعداد اسباب کتابت که مایشوره داد و آن است
بأنکه در کتابت لایق تر است و آنحضرت رای فاروق را در نیاده و قصه ساری فرموده و لهذا البقیه
بر خمشنبه و تمام روز جمعه و شنبه یکشنبه و اول روز دوشنبه که آن حضرت
صلی الله علیه و سلم زنده بود باز متفرعن کتابت نشد چنانچه در قصه شبارت میگوید که لا اله الا الله خل
الجنة رای فاروق پسند فرموده ابو سهره را از زبانیان منع فرموده بود از اینجا معلوم شد که آنحضرت
صلی الله علیه و سلم کتابت بهی تعالی مامور نبود اگر ماموری بود تا یکید مبلغ با حضار و طایف و اوقات
امر میفرمود و منع کنندگان را از جر بین فرمود چنانچه عایشه و حفصه و در باب امانه عمر برای نماز جر فرمود
و تا یکید گفت می و ابابکر و جابر بن عبد الله و ابی بن کعب و ابی بن جراح و ابی بن کعب و ابی بن کعب و ابی بن کعب
عدم مثال قوله تعالی یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت
رسالتک و الله یتصمک من الناس و قوله تعالی ما یطیع عن الهوی ان هو الا حیی و حی
علیه شد ید القوی یعنی جبرئیل مراد از آن است که ما یطیع القواد عن الهوی ان هو الا حیی و حی
الا وحی یوحی عام نیست جمیع منطوق آنحضرت صلی الله علیه و سلم و الا لازم آید که علمیه ید القوی
بر جمیع منطوق آنحضرت صلی الله علیه و سلم صادق آید و پس و اگر جمیع منطوق آنحضرت

صلی الله علیه و سلم و می بودی قوله تعالى لم اذنت لهم و قوله تعالى لم تحرمه ما احل الله لک
 ما نزل نیشد و اما به هم قال میستند بدانکه هیچ مخلوق انحضرت صلی الله علیه و سلم و می بودی بکار
 کرده انما از محمد بن الحنفیه از امیر المومنین که فرمود اندر کان کذا الناس علی ما ربه القبطیة امر
 ابن اخیم بن ابی بنی صلی الله علیه و سلم فی ابن عم الحاقطی کان بزورها و یختلف فیها ضال الی الشی
 صلی الله علیه و سلم خذ هذا السیف و انطلق فان وجدت عندها فاقبلها فاقبلها فاقبلت نحو
 علی فی ارید انی نخله فرقی علیه حاتم و می بنفشه علی قفاه و منخر جلیه فاذا به لجل مسر
 ماله ما للرجال اقلیل و لا کثیر قال فخذ السیف و رجعت الی الله صلی الله علیه و سلم
 فاجرتة فقال الحمد لله الی یصرف عنا الی اهل البیت کذا ذکره الشریف المرتضی فی کتاب
 الدر و الغر و کسب طبع یطوق الی نبی صلی الله علیه و سلم و می بودی علی را برای قتل قبطی نفرستاد
 و راجعه قول بنی صلی الله علیه و سلم و مقام شاورت معیته نیت بلکه با موریست چنانچه بنی صلی الله علیه
 و سلم و شرب مسراج نه بار شامه موسی بعد امر الی به بنابه نماز راجعه کرد و موسی علیه السلام بعد امر الی
 الی ان القوم الظالمین معهم و هی الا یقولون مرا بعتہ کر و گفت الی اخاف ان یکذلک الی نورانی
 ان یسلوک پس راجعه عمر برادر و می باشد و قول عمر قد غلبه الرجح محل اشکال نیست چرا که علیه و رفع
 امری است بمقتضای تفسیر ابیایا و غیر شان درین برابر اند پس درین ترک ادب نیست بلکه
 است و قول قائل اجماع نه و محتمل و معنی است یکی آنکه جمعی که قاصد آوردن قرطاس بود نه لغو
 قول خود کردند باین کایه و تفهیم انکار است یعنی اجماع و نه بیان بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم مثل بن پس
 آنچه پیغمبر باید چراغی کنند و ویم آنکه جمعی که متوقف بودند در آوردن قرطاس گفته باشند و می اجماع و نه
 کلامی است که لیست صفات تکلم یا علیه شکلی زبان خوب نه فهمیده شود پس گفتند بطریق استقامت تقریر
 که با فهمیده ایم مراد انحضرت صلی الله علیه و سلم پس باید پرسید تا موافق امر بجا آریم و از رویه
 معلوم نیست و که قابل آنچه گفته بود عمر بوده باشد و اگر غرض شکل آنست که مقصود انحضرت صلی الله علیه
 و سلم کتابت بنیافان مرتضی بود پس باطل است بلکه جائز است که مقصود کتابت غیر است ظان

باشد روی احمد بن محمد بن زید بن علی بن ابی طالب از انبیا علی و علی بن ابی طالب
 بطریق یکسان فیما لا یضلل متهم من بعد و تحقیق ان یفوتنی فنه قال قلت انی لخط
 بر اشیائی من الخ و حی بالصالح و الزکی و ما ملکت ایمانکم و اگر تعصب و دشمنی بوده با ائمه شیخان
 صبیح بوده باشد بدلیل حدیثی باشد ادعی لی ابابک و اخاک الکتب لک بک کتاب الحدیث
 عجیب است از این ملعونان و مجرمین که خود بکذب افترا نسبت میکنند باین عظام خزانه که در آنجا فرستاده
 اند علیه و سلم و حکم بر خلاف بائزلی باشد و با اینچه دعوی میکنند میکنند و دیگر صحابه کرام را با ویلات
 فاحشه خود مخالفند رسول خدا صلی الله علیه و سلم ثابت کرده تکفیر آنها میکنند ما جنهم و ما اکثرهم محمد بن ابوبکر
 و رامالی و دلی در اینها و تعصب و ای که کرده که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فاطمه را بقتل رسیده و او گفت
 که علی را بده و بگو که خرید کن برای اهل طحی و ثابت شده بود بر آنجا که سنگی بر فاطمه علی را و او گفت
 که ترا رسول خدا صلی الله علیه و سلم امر کرده است که خرید کن برای ما طحی پس علی گرفت و برای
 زید طحی برای اهل بیت از خانه برداشت پس و از مردی سایل شنید و آن در اجماع او را و این صحیح
 است در مخالفت امر پیغمبری که در غایت عن الهوی و دشمنان اوست و تصرف و ذل غیر بر خلاف اذن
 او و سختی که در نسبت بر این عدم ملاحظه گر سنگی نشان و ترک واجب نفقه اهل نعل مندوب و احتمال بلکه
 یقین بنا پیغمبر علیه السلام و فعل عمر و علی نظر بر زبر سگ آنها شتر که است و رواه میکنند از ائمه
 حکم بر خلاف ما انزل الله مثل حل و طی ائمه غیر باذن مالک حالانکه حق تعالی میفرماید و الذین هم
 لقر و یحجمهم و یظنون الا علی و لاجهم او ما ملکت ایمانهم فانهم عین سلو مبین من اتبعی
 و راء ذلک فاولئک هم العادون و تنکیت که ائمه متعارف تر و جهت و نه ملک بین وجود از نماز
 بارجه طوت بخون نبل و زخم حالانکه حق تعالی میفرماید و ثیابک فطهر و استرقاق اولاد و صغار
 ذمی که قتل مسلم کرده باشد حالانکه حکم الهی قصاص باشد و تخصیص بعضی و نه بعضی ترک و نص
 و الی است بر عموم و روایتی کنند از صادق که نهی کرده از آموختن زن مسلمة احلام و از کافران
 انوختن خلق اصول دین حالانکه حق تعالی حکم کرده است بتعلیم علوم و دوم آنکه قصد حراق

خانه فاطمه کرد جواب این باطل است از منقریات رواقن و کلام رواقن در متقال مختلف است
 اکثر میگویند که اوراق کرد و منجی میگویند که قصد اوراق کرد پس اگر اوراق میگوید یا اسباب اوراق
 میکرد متواتری است و اگر فقط در دل قصد اوراق کرده بود دیگر اوراق بر آن محال است بهوم آنکه منجی
 صلی الله علیه و سلم انکار کرد و قسم خورد که منقریزه است جواب این محل طعن نیست دلیل بر آن نیست که عمر را
 علم خود بخوار نموده است یا منقریزه است یا نه بلکه این قصه دلیل است بر فرط عشق و محبت عمر با پیغمبر صلی الله علیه
 و سلم که بسبب موت آن جوان باخته و از معلومات خود دلیل شد چهارم آنکه از سایل شریعه علم
 نه است اگر در جمیع زمان عالم پس علی گفت امکان ندارد علیها سایل قال علی ما فی نظرها سایل الخ لعل
 لو کانت علیها کتبت و حکم کرد بر جمیع زن منجوز علی گفت سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول رفع
 القلم عن النائم حتی یتنظف و عن المجنون حتی یعقل و عن الطفل حتی یجتلم و زویر خود را بر
 شمرده احد را پس صد و تمام منده بود تا که مرد پس باقی صد و ده بعد موت زوده و ندانست که میت غیر
 سکنت ا قابل زدن حد میت و ندانست حد شرب خمر را پس معلوم شد که از سایل اطلالی حد هشت
 پس ائمه اوصیح نیست جواب هر کردن عمر رضی الله عنه بر وجهی که متصور است ثابت نیست و اراده هر
 مجنونه در کتب اهل سنته در وجهی که رسیده و اگر فرض این بر دو امر صحیح شود پس محمول است
 بر آنکه عمر رضی الله عنه بر عمل و جنون او اطلاع نداشته باشد واجبست بر امام سوال از قتل غایب پیغمبر
 صلی الله علیه و سلم حکم کرد علی با فائده بد بر زنی که در نفسا مع و علی حد قایم نکرد خوف آنکه سر دزد
 کرد این شی را پیش آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود و عمر رضی الله عنه حدی میقطع و محال است که علیه الحد
 فاحده محمد بن بابویه قمی روایت کرده در فقه من لم یحضره الفقیه که علی امر میکرد با فائده حد مرتد بر عصبی
 قبل اختلام این روایت و ولادت دارد بر آنکه قصه امر کردن عمر بر جسم مجنونه و اغراض کردن علی بر
 موضوع است چرا که محال است که علی برخلاف امر رسول صلی الله علیه و سلم و برخلاف روایت خود حکم
 کند بحد مرتد بر عصبی و اغراض کند بر حکم کردن عمر بر یک مجنونه و قصه تمام کردن صد و ده بعد موت
 ابی نجره دروغ و باطل است و هیچ آنست که صد و ده زود و او شجره زنده بماند و اجازات او شود و تعدد

رد و حدیث نبی محمد در زمان پیغمبر صلی الله علیه و سلم مقدر شود و کان رسول الله صلی الله علیه و سلم
 خلعت فی الخمر الکبیر و النعال و ضرب صوة و نشر اب الخمر بجزیتین بخوار باین رواه مسلم
 صحیح که کمال بود بکار باین و لما افضت نوبة الخلافة الى عمر استشار الصحابة فی الخمر
 قال علی بن ابی طالب ان یجوز الخمرین جلیفة و اتفق علی ان اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم
 یزاد ما یرزق من روایة صحیح است و کذا الخلی فی منیج الکرامه زری کور حتمی املعونان که مراد است بکم علمی
 بنی و پیغمبر و برحق او فرمود ان الله جعل الخمر علی لسان عمر و قلبه و علی گفت ما کننا بعد ان
 لم یکنه یطعن علی لسان عمر و عثمان و برحق او میگوید هیل استطیع ان اكون مثل لقمان الخلیفة و ان
 عمر یگوید لو وضع علم الحیاء العز فی کفیزان و وضع علمه عمر فی کفة لرح علمه عمر و لقد کان یرون
 انه ذهب بتسعة اعداد العلم و بر تقدیر صحیح قصه او شجوه چشم طفل برین بیان بطرفیاجت رفت
 و ازین بد کوری نمود که پیغمبر خود را برای اقامه حد و حصول رضا الهی کشت و در دین خداستی نکرد
 لعن جسم آنکه از بسیاری مهر منع کرد و گفت کبر که مخالات کند در مهر زیاده در بیت المال نهاده شود پس زنی
 استاد گفت حق تعالی ما را میباید و عمر منع میکند قال الله تعالی فان امتیة احدی من
 قطار افلا تأخذ و امنه شیئا عمر گفت کل افقه من عمر حتی الخدیجة
 فی الحال جواب نهی عمر رضی الله عنه از مخالات در مهر موافق ارشاد آنحضرت صلی
 الله علیه و آله و سلم بود و مخالات در مهر فی الواقع مکروه است و روی الخطابی فی غریب
 الحدیث ان النبی صلی الله علیه و سلم قال یتاسروا فی الصداق الحدیث و روى
 ابن حبان فی معجمه عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم خای
 النساء یرهن صداقا و روی ابن حبان عن عائشة انه صلی الله علیه و سلم
 قال من بین المملو سهیل اموها و قلة صداقها و روی احمد و البیهقی
 اعظم النساء بركة انهن من صداقا و اسناده جید و تسلیم عمر قول
 (ان را از جهت آن بود که معتالات مهر شمر و جر است که مکروه است و سبقت جیت است)

آیت بر شریعت و لایزاله دارد لیکن عدم کراهیت و لایزاله ندارد و حکام را در اکثر موارد که کراهت داشته
 باشد یا در آن ترک صلحت بود منع از آن میسر شد پس صلی الله علیه و آله سلم زید را از طلاق و دادن زینب
 منع فرمود گفت ملک و جلیک و ان الله خالق طلاق سباح بود و قول عمر بن الخطاب آن زن زیاد
 در بیت المال بنا بر سیاسته و بالنته منع از کرده بود و قول عمر بن الخطاب آن عمر حتی الخدرات بنا بر سیاسته
 و بعضی نفس بودند آنکه متاع زن حق است و متاع عمر بن الخطاب و اگر چنین می بود و بیرون زن از قول خود
 رجوع میکرد و چنین آنست که عمر در ایام خلافت خود از منالابت مهر سینه منع میکرد و میگفت ما از رجوع
 الله صلی الله علیه و آله و زوج بماند بکند من از بماند در هم رواه احمد ابوالسین الاصبغی
 و بر تبت سیم حمل غنیمت اگر مردی علم و ائمه در یک مسئله در جوابی خطا کند و طفلی یا زنی جواب
 درست و بیگانه نخل بیج است بر انسان اگر از آن ابن جریر و ابن البرقین محمد بن کعب قال سال
 رجل علیا عن مسئله فقال فیها فقال الرجل انی کذا لکن کذا قال علی اصبت لخطا
 و فوق کل ذی علم علیهم شعر پسندید نوشتیم و این جواب چه که من خطا کردم و عمر را
 ششم آنکه منع کرد و بیعت از خمس که سهم ذوی القربی بود قال قتیبی انما اخذتم من شیء فان
 لله خمسة للمول و لذی القربی و البیتاخی و المساکین و ابن السبیل و اید منع و اعطاهم
 و ذوی القربی و روایت از عمر بن الخطاب آمده فقد اخرج ابو داود و عن عبد الرحمن بن ابی سلیب عن علی بن ابی طالب
 و عن قیس بن خالد و ذی القربی و اخرج ابو داود و ابی نعیم و ابن جریر و ابن السبیل و ابی سلیب و ابی سلیب
 من خمسهم و هر چه بیت صحیح نفس علیه ایضا عبد العظیم السمری و ابن ابی عمیر و ابی سلیب و ابی سلیب و ابی سلیب
 که خمس غنیمت از آنجا که پنج سهم است می شود و چنانچه در حضور آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم
 حصه رسول امیر است و چهار حصه چهار صنف است ذوی القربی و البیتاخی و مساکین و ابن السبیل
 و روایتی است از عمر بن الخطاب که گفته و این روایت را ابو صنفه ترجیح داده و اخبار نموده و گفته
 که لام در رسول برای مالک نیست و الا واجب گرد و نیست خمس از کوه بر وجهی که جمیع افزونتر
 را رسد و این محال است و کسی بدان قابل نشده بلکه لام برای عاقبت است و میان مصرف و غیره

قوله تعالى انما الصدقات للفقراء وعلیه برای شقاق فقر و مساکین این سبیل حاجت است و برای
 رسول صلی الله علیه و سلم گفتار رسول و برای ذوالقربی مناصره و لهذا آنحضرت صلی الله علیه و سلم خدیجی از قریه
 به بنی ماضم و بنی مطلب و بنی نوفل و بنی عبد شمس را نداد چون بنی نوفل و بنی عبد شمس عرض کردند
 که این خدیجیت بنی ماضم را نگارند بایم ملکات فیهم اما بنی مطلب از تو بماند برابر اند پس چه ترجیح چیست
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که بنی ماضم و بنی مطلب اسلام و جاهلیت یکچنین بودند و تشبیه
 کرد و اصابع از یکدیگر جدا شد معلوم شد که علته دینی ماضم و بنی مطلب مناصره بود و چون رسول صلی
 الله علیه و سلم حصد آنسور ساقط شد حصه دکاری نیز ساقط شد از دال عدا الاستحقاق نیست سیم کرده
 شود خمس ضمیمه دنفه و مساکین این سبیل و مقدم کرده شود فقرای ذوالقربی و مساکین آنها
 را و این سبیل آنها را بر دیگر فقر و مساکین و این سبیل پس ترک عمل بر آیت لازم نمی آید که مقتضای
 آیه همین است که عاقبت خمس بنوی ذوالقربی و فقر و مساکین و این سبیل شد بهر فرد آنها رسیدن ضرور
 نیست بلکه محال است و عمر بن خطاب هم ذوالقربی از جمیع افراد آنها منع نکرده و همین است عمل روایت جبرین
 مطهر و مانند آن از عمر و تطبیق بین الروایتین و طعن بر عمر رضی الله عنه لازم نمی آید که مذکور اند بهر
 جماعتی از امامیه نیز موافق قول عمر و نه سبب یحیییه است و مستند هم ماری عن الائمة نیز امیر المومنین
 در قسمه خمس ضمیمه مخالفه عمر نکرده و در دیگر اشکال موافق رای خود گرفته و مخالفه عمر کرده طحاوی
 در تفسیر از محمد بن اسحق روایت کرده اند قال سالت ابا جعفر محمد بن علی بن الحسین ان علی
 ابی طالب لما ولی احو الناس کف صنع فیهم ذوی القربی قال سالت به و الله مسلک
 ابی بکر و عمر و عثمان و ما یجوز و ما یجوز و ما یجوز و ما یجوز جواب این که کافی و از قریه است
 و حق آنست آنچه طبری و امام بخاری و ابن جوزی و شمس الدین بهر این جوزی در تواریخ خود ما
 نقل کرده اند که میفرمود امیر بصره بود و مردم آنجا بروی دعوی زنا کردند باز می نامیدند و این معنی بهر
 نوشته عمر میفرمود و شود در بعضی طلب سرود چون حاضر شدند یکی از شهود بر روی میفرمود شهادت
 داد که دیدم او را در میان آن زن عمر گفت این شهادت معتبر نیست شهادت میدی

در دخول کردادی مانند دخول میل در محله گفت اری چنین دیدم مستردوم شاید کثرت تنها
 میدهم مثل شهادت اول عمر گفت فی شهاده بده آنکه دخول کرده باشد دخول میل در محله گفت اری
 بیشتر سوگند شهادت را و مثل شهادت بر دو پسر شهادت چهارم را طلبید او حاضر خود چون چنان شد
 در شستن برای جماع و دیگر مقدمات جماع شهادت داد و چون عمر پرسید وید تو کمالی المکمل
 او گفت این چنین ندیدم پس امر کرد عمر زنون هر یک شهادت دهد و شهادت او در حد فدیست یعنی
 عمر از نذر یا عین صواب بود که انصاب شهادت نام نشد و عین شهادت او فدیست فادیه عمر
 من بابو یعنی در فقه رواست که در مدوی پیش امیر المؤمنین آمد و اقرار کرد بستم اقرار که قیل
 لازم آید پس قطع نکرد امیر المؤمنین تغییر گوید ظاهر است که امیر المؤمنین هر گاه بی شبهه پیدا شده و یا
 که موجب نفع صوابند فال الحاد و عند ربی بالتبینه استم که در دین زباده کرد و آنچه نمود
 آن نراق است امر کرد بدان واقعات آن بجا بود و خود اعتراف کرده بآنکه بر حقه است و قد بلب
 حر المصلی الله علیه و سلم و انه یل کل بدع و صلا فله جواب نماز تراویح بر پشت
 سه سنا ب استه بقول آنحضرت صلی الله علیه و سلم که فرموده جی علیه صیامه و من لکم
 صامه و تم تعیل و و تراویح مانند سار و اقل است بلکه جابره آن ثابت و تعیل رسول صلی الله علیه
 و سلم در سب کما رواه ابو داود و الترمذی و صححه احمد و النسائی و ابن جریر بن ابی در دمه بر بان
 کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر ترک مواظبه روی البخاری و مسلم و عائشه الله علیه و سلم
 صلی فی الخلاء و لی بصلاته و صلا تم صلی فی الخلاء فکذا لاس لمر اجماع فی الخلاء
 فلو یخرج الیهم فلما اصبحت قال قد ایت الذی صغتم فله عین عنی من الخرج الیکم
 الا حیثیت که افترض علیکم و ذل العفی و صلا و چون پیغمبر صلی الله علیه و سلم بر عتله ترک مواظبه
 یعنی خوف و ارضاع اطفال و معلوم شد که نزد زوال بخیله مواظبه حضرت پس شهادت نمودن فادیه شد
 و قیل عمر گفت اب غده از مدته معنی لغوی اراده کرده یعنی زنها و آن مواظبه بر حاقه و غیره
 مستحب است بدست می خرمی است یعنی احداث در دین خبری که اصل آن در کتاب مستند رسول است

مسلمی و علی و سلم و سنت خلفاء راشدین و اجماع ائمه نیامده شود و آنچه مستند خلفاء است اصل است
نه بدعتی قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من عیش منکم بعدی ضلّی اختلافاً کثیراً فاکتروا فاعلموا
بما یغنی و من کتب منکم فلیتبع الاثر الذین علیها بالنواجد و ایاکم و محدثات الامم
قائ کل بدعت ضلالة الخ الزمذمی و ابن ماجه عن العرباض بن ساری عن ابي سبیر انما ذکره احد الثابتین
درین آنچه بنود از آن کس درین اصلی و نسبت می کنند از ابوی ائمه مثل غلیل فرج و نماز غدیر و نماز
نیم روز و نماز روز و وفات عمر و زید و بن بعض و لا و بعض ترک میگویند که زمین بر منی بدتر نیست چنانچه
در حدیث نوشته اینچنین احداثات بی اصل میکنند و من میکنند بر صحابه که قیام سنته از آنها شده و و خود
آنکه شریع معلوم بود بوسیله ائمه طایل است آنکارا نیم خیزد بکام تر بهم آنکه حکم کرد در حدیث تا نزد حق سبحانه و تعالی
اینهم دروغ و نفی است و زندقه و حقه زدن شایخ از او و صورت خالی نیست یا آنکه محمد و امام الاعضا را بود
و شایخ درست او را زدن و این باقی نیست پیغمبر صلعم عن ابن ان النبی صلی الله علیه و سلم
ضرب فی الخمر یا کفرید و النجیل و جلد ابو بکر و ربعین و رواه البخاری و مسلم پس صد شلخ
بخای صمد دره و در حدیث تا غیر محضی زده باشد یا آنکه آن شخص ناقص الحلقه بود و صد شلخ عبارت
از صد شلخ است در یک روح و آن نیز مانع از است از سنت عن سعد بن سعد بن عباد
ان سعد بن عباد قال النبی صلی الله علیه و سلم یرجل کان فی الحیة یخرج سفیم
فوجد علی امته من اسنانهم یحنت بها فقال النبی صلی الله علیه و سلم یخذن و له غنکالا
فیه شمس فاضه و ضربه رواه الهیوی فی شرح السنة و تحلیل که صد شلخ در حدیث
زود باشد و وقتیکه حدیث بعد از نبود و جسم آنکه متعنه نکاح را منع کرد و حال آنکه در حدیث آنحضرت
صلی الله علیه و سلم بود پس نسخ کرد حکم خدا را و تحریم نمود و ما احل الله جواب متعنه نکاح را پس چنانچه
خدا صلی الله علیه و سلم خود و امام کرده بود و دیگر آنکه چنانچه از صحابه یسیر عیسی بن یونس حدیث را بلب
تاویل آن اختلاف داشتند عمر رضی الله عنه موافق انبی پیغمبر علیه السلام نمی بلخ کرد و بعضی
فارق حق واضح شد و اجماع و اتفاق و اختلاف و منحل گشت و درین سلسله و امثال آن از

مسایل جماعیه حتی است مکرر ابرار و معتبی است مکرر از بعضی مکرر متعمر و رؤیت از جماعتی از اصحاب مشهور
 عمر و علی و ابوبکر و سقر و ابی و سلم بن الاکوع روی مالک و جامعین المحدثین عن الزهیری عن
 عبد الله و عن الحسن بنی محمد بن علی بن ابیطالب عن ابی جعفر علیه السلام انه قال انی رسول الله
 صلی الله علیه و سلم ان ابی عن المتعمر و حرمها بعد مکانا ای هاتین بلغه النبی صلی
 عنها و من لم يبلغه النبی کان یقول باباحتها فلما علم انه ذلك علم ايام خلافته نفی عنها و بالغ
 فی النبی و اخبر مسلم عن سلم بن الاکوع انه قال خص رسول الله صلی الله علیه و سلم المتعمر و انما
 نلتاثم نفی عنها و انما خص للمتضر من حل العسکرة المسالین کانه کما ترضی ببدن السحر
 لدفع قول النبی ثم یقام فیهما و بدأ و اخبر ابیضا انه صلی الله علیه و سلم قال قد کنت اذنت لکم
 فی الاستماع من النساء و انی قد اصر هذا الی یوم القیامة فمن کان عنده منهن شیء فلیحل سبیلها
 و لا تأخذ و اما آتیه من شیئا و ابن عباس هم بابا متعمر فوی نهاده بود و در حالی که نظر از اینچه جاری
 از طریق خطاب از سعید بن جبیر روایت کرده گفت من عکس آنکه مردم از تو فتوی بمتعه و آیه می کنند
 گفت سبحان الله ما بهذا افتیت و انما هی کالمیته و الدم و لحم الخنزیر لا یحل الی للمتضر
 ستر ابن عباس این فتوی هم رجوع کرده و مثل فتوی جهو بخرمت متعه مطاقا و مودا حکم کرده سوال
 حضرت مرثی بنی از متعه روز خیر که در سال ششم از هجرت بود روایت کرده و اجادیش و دیگر و لا در آن
 بر آنکه روزی که در سال هشتم بود بمکه آمده بود پس متون مخ حرم گشته جواب دین ایشان
 بود و به است یکی آنکه تحریم متعه در غزوه اوطاس است مخطئه در غزوه خیبر و او بیان قصه غزوه خیبر و تحریم
 متعه ذکر کرده اند و تحریم متعه را غزوه خیبر مورخ فسانه مردم را این گمان از اینجا پیدا شده که علی
 و کرم متعه و حریم در یک است جمع کرده و تحریم حریم را موقت کرده و غزوه خیبر مردم را گمان پیدا
 شده که هر دو تحریم در یک وقت شده باشد و این هم است بی دلیل تحقیق آنست که چون ابن عباس
 در تحریم متعه و تحریم حریم را علی خلافت برای الزام او علی رضی الله عنه هر دو تحریم را در یک حدیث
 ذکر کرده و می آنکه متعه و باطل است و دوبار هم گشت اول در غزوه خیبر تحلیلی تحریم

سنی واقع شده و ابن عباس را بنی کعب بن جحین میخوانند و جواب این وجه آنکه این سخن باطلست
 و بهر وجه صحیح و ثابت نشده و بر تقدیر تسلیم صحت شمع منسوخ است و روی التزمذی عن ابن عباس
 قال إنما المنفعة في دل الإسلام كان الرجل يقدم البلد ليس بهما معرفة فبان وجع الإسراء
 بقدم ماری انه مقيم فحفظ له متاعه ویتصل له نسیته حتى اذا نزلت الايات الا على زواجهم
 او ما ملکنا یا نهم قال ابن عباس کل فرج سواها فهو حرام یا زهرم انکه مراد از تو جمع فرج کرده حال آنکه
 متعجب از کتاب است و جماع بعد از آنست قال الله تعالی فمن تعنت بالعمرة الى الحج فما استيسر من
 الهدى جواب مراد از شمع آنست که عمر و از شرج و بعد از آن فرج و در بیان سال سبک حرام یا اترام
 جدید یا زهریت بلکه این جایز است بکتاب است و جماع بلکه مراد از شمع منع است از فرج چ یعنی شخصی
 احرام حج بسته و در کتب مباح شود و آن حج را فرج کرده بافعال عمره حلال شود بستر حج از سر گیرد و این
 که عمره منی است منع کرده موافق نص شرع است کرده قال الله تعالی و اتوا الحج و العمره لله جاکم امر
 با تمام حج متعینی نهی است منع حج و این فرج حج بعمره در سال حجة الوداع صحابه را منع میباید سال
 جایز شده بود بجهت آنکه اهل جاهلیت عمره را از شرج حرام میدانستند پیغمبر صلی الله علیه و سلم چون بکباب صحابه
 احرام حج بسته آمد حکم کرد و منع حج و ایان عمره فائده لجا حلیته روی مسلم عن ابی ذر له قال کان
 للنفقة فالحج و الصحابة صلی الله علیه و سلم فاحتموا و اخرج الناس عن حارث بن بلال قال قلت
 يا رسول الله فم الحج لنا خاصة ام للناس عامة فقال بل لنا خاصة پس هر دو منی عمر از متعنه مباح
 و منع حج موافق شرع بوده و اتباع بود و آنچه از عمر مرویت گفت متعنا کاننا علی عهد رسول الله
 صلی الله علیه و سلم و انما نهی عنهما مجاز است مراد آنست انا انظر التعمیر حیا نهی میکنم نهی الشافعی
 عن شکر کل مسکوق لیل کان او کثیرا و این از ان نهی نیست که ایامیه تمیز آن میکنند برائیه و بگویند
 که اگر نه مباح کرده اند تحلیل هر که از مطلقه نزد جهت و نه کلمات بین پس در تحلیل منع حکم خدا و تحلیل لغرم از نهی
 می آید **فصل ثالث** و در جواب مطاعن طایفه ثالثه ایر المؤمنین عثمان بن عفان فی التورین
 رضی الله عنه و آن یازده میگویند لکن و الی و حاکم ساخته بر کارهای مسلمان کسانی که در دنیا

[illegible]

باین معنی روایت میکنند بر اعتقاد فاسد امامیه هر من بر علی رضی الله عنه لازم می آید که این چنین
 کسان جز ادالی کرده بودند و بر اعتقاد اهل سنت نه اقرار من بر علی لازم می آید و نه بر همان که هیچ
 من عام غیبت نیستند لقول تعالی لکن اعلی الغیث مسلک و من الحجب و ما منی الحجب
 و نیز علی رضی الله عنه غیر فارسی و دیو و زیا و را که مادرش سیم نام داشت و چهار بلیه با ابی سفیان یعنی در
 و در آنوقت زوجه عبید بن جریج ثقیفی بود و بعد از آن وقت زیا و ستمول آمد چون بزرگ شد و در سخاوت
 و بلاغت و در کمال پیدا کرد و روزی عمرو بن عاص گفت که اگر این جوان از من پیشانی بود عرب بعدا
 می راند انگاه ابو سفیان گفت که من میدانم از وضع او و در سکم مادرش علی رضی الله عنه است
 ابو سفیان گفت که این از نشانه است زیاد از هر طرف است بدون خود تا زاد او از نشانه ابو سفیان
 مخفی کرد و غرضیکه امیر المومنین صلحت و به دو بر من و بخود او طلوع نه داشته و در امیر فارحس کرد
 و کارهای ضبط و شق انجام از دست می داشت معاویه بوی نوشت تا او را بسوی خود کشد امیر المومنین
 بوی نوشت که معلوم نمودم که معاویه تو نوشته است تا زان بخود کشد و خود کن بدستی که او
 شیطان از هر سوی آید و ب تنب تو از ابو سفیان بت میسید و شقاق ارث از وی داری انقض
 زیاد و تا حیره علی رضی الله عنه و رفاقت علی مادر و مدد شهادت علی و هیچ حسن است الله عنه با معاویه
 معاویه زیاد را زنی که ابو سفیان بحضور علی و عمرو بن علی گفته بود با واد پس سال جل و چهار چوب
 زیاد و معاویه رفاقت کرد و خود زیاد بن ابی سفیان میگوییانید چون معاویه او را والی عراق کرد و از
 ترین اعداد او را و علی بن ابیطالب را پس چون بگوید در آمد انجام سعید هیچ من خود در حوض
 و حضور همان علی بن ابیطالب با و در خویش نمود آن چهاره را انجام که بنی سبیس حسن بن علی به نیکو
 زیاد خانه را در هم کرد و مالی عیال او را گرفت حسین بن علی زیاد نوشت که چرا من حرکت با شما
 کردی خانه و بناکن و مالی او بوی مسترد گردان او در جواب حسین بسیار کلمات بی ادبی و تشنه
 نوشت حسین علیه السلام شکایت زیاد و معاویه نوشت معاویه بسیار جز و توبیخ بجهت ظلم بر سعید
 بن سرج و بی ادبی حسین علیه السلام نوشت و نوشت که خانه سعید را بناکن و مالی او را پس

الفقه زیاده در عواقب خود نیز بسیار گرد و در شوی هزار و پانصد کس را بکلیان گشت اگر امیرالمومنین
 علی از خباثت شمس و عواقب امور زیاده طلبی داشتی چرا و او را امیر فارس کردی و دوم آنکه حکم بن
 مانع از رسیدن اخبار اصحابی علیه السلام از مدینه بدر کرده بود و ابوبکر و عمر و ادریس مدینه آمدن ندادند عثمان
 چون بخلیفه شد و او را مدینه جای داد و جواب از بنی قریظه مردم از عثمان پرسیده بودند و جواب داد
 که از پیغمبر صلی الله علیه و آله در مدینه من موت آنحضرت صلی الله علیه و آله مجازت گرفته بودم و حکم
 از کجای می که موجب خروج خود و توبه کرده بود لیکن چون عثمان درین مقدمه تنها شد بدو
 بگوید که بر شهادت یک کس عمل نکردند و او را در مدینه آمدن ندادند چون عثمان بخلیفه شد و خود
 بگویند خود اجازه پیغمبر صلی الله علیه و آله سلم شنیده بود و بر علم خود عمل کرد و او را جاداد و فاطمه
 امیه و مکه اهل تبار خود را مالهای عظیم میداد و جواب صلی الله علیه و آله سلم و سخا از خدایالحمید است
 و طعن قتی را راجع شود که از بیت المال زیاده از حق کسی از اقارب خود داده باشد همچنین بیت مال
 عثمان بخصو و آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم هم مال بسیار داشت چنانچه چهارمیش عشرت کرده و بنظر
 شریزه با پسر بنایان داده و در خلافت هم از مال خاص خود صدقه و صلوات و سخا بسیار میکرد و عطا
 او از بیت المال مخصوص اقارب و نبود بلکه جمیع اهل اسلام میرسد عن ابن ابی عمیر قال سمعت
 عثمان یخطب ویقول یا ایها الناس ما نقمونی علی و ما من یوم الا و انتم تقسمون
 فیه خیر ابوعمیر درستی حاجت یای عثمان بسیار ذکر کرده و ذی النورین خود جواب انطیس گفته عن
 ابی حمزه الثمالی قال دعا عثمان فاسما من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله فیهم عمار بن یاسر
 فقال انی ما املکم و انی احب ان تصدقونی انشدکم الله هل تعلمون ان رسول الله صلی
 الله علیه و آله کان یوسف بنی علی سائر الناس یوسف بنی هاشم علی سائر قریش فکنت القوم فقال
 عثمان لو ان سیدکم مفا تیمم الجنة و عطیتها بنی امیه حتی یدخلوا من اخی هم اما قول فاروق
 آنکه میترسم از آنکه بنی امیه بر سر دم زدن شده است با نیکوای ذی النورین درین باب منتج نفع
 نخواهد و چنددی خیر میزد و از آنکه میترسم آنکه اتحاد نمی کرد با آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله سلم از حمی نمی کرده بود

۱۴۹
و مسلمانان را در آب گویا و بر سر ساقه سیوا بستی نهی است که بجهت مال خاص خود ایجاب نمی کنند
و خلفا بر شفق بنده و تمنا و حسی برای مویشی بیت المال در رویت که نهی حسی کرده بود ملک خاص
عثمان بود برای مسلمانان که نهشته بود چون ضرورت پیش آمده حسی کرد برای مویشی بیت المال نیز که
که برای سپاهیان بنیاد آن در مال قسط با جمیع صحابه حسی کرده بود و بنحیم آنکه عبداللہ بن مسعود را اندرز داد که بخوان
پس او ایستاد و جواب داد که ای خداوند اقدس است اگر تعزیری واجب فی الجلباب است نمودن آن حق
بطرف عثمان بود و خواست که تحقیق حق کرده و مردم را بر یک مصحف جمع کند تا اختلاف بر خیزد و آن مسعود
مانعت میگردید پس از اعطاء اولی الامر و جمیع المسلمون موجب تعرض شد ششم آنکه عمار بن یاسر را
اندرز داد که او را فتنه شد جواب هیچ نیست که عثمان نه خود عمار را زده و نه کسی را از سر بزرگ او کرده و بعضی
اطلاعات عثمان که از جمله قدر عمار مطلع بودند و عمار را دیدند که بر عثمان آید چنانی درشت که لانی اندر بنیاد
سیکویده او را زدند چون عثمان خبر یافت بسیار عذر خواهی نمود و ششم ای متعلقه خود را که در سیوا
نه ششم در استرضای او مبالغه کرد و او را ضعیف شد و حدوث فتنه که ب است مغفم آنکه ابو ذر را زد
و از مدینه خارج کرد بسوی ربه جواب بینه در فتنه است بن عوزی ای ای چون عبداللہ روایت کرده اند که ابو ذر
بعد وفات صدیق اکبر از مدینه بهوشام رفت و تا خلافت عثمان آنجا ماند چون ابو ذر در گفتن سخن
حق شده و در مزاج داشت در خلافت عثمان معاویه شکایت او عثمان نوشت عثمان او را بدین طلبید
و حسن معاشرت نصیحت فرمود ابو ذر از عثمان اذن گرفته اند نیزه فقیه حج باید عمره بر آید و بعد شراغ
از نسک بگذشت بدین سکونت کردی آنکه کسی او را از مدینه بدر کرده باشد و در ربه و در او اگر حق
و نفی ثابت شود و پیشتر آن باشد که رای او مخالف جماع بود و کسب احبار اگر سخن حق موافق جماع
میگفت بصحاصد بعضی گویند که او از غمی ساخت و در غیبت تعزیر نفی او اگر از امام واقع شود
بجا باشد عن مالک بن عبداللہ یحدث عن ابی خدره جاء یستاذن عثمان بن عفان
فأذله و بیده عصا فقال عثمان یا کعب بن عید الرحمن توفی و ترک مالا فأتوه
فیه فقال کان یصل فیہ خرالہ عن رجل من اصحابه فرفع ابو ذر عصا و فصر کعبا

وقال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ما احب الي ان في هذا الجبل ذهب الفضة
 ويتقبل مني اذ دخل في بيتي واقي انشدك الله يا عثمان اسمته ثلث حيوات قال نعم اخرج
 الحسن بن فضال ابو زر سفيان كمراد اذكر مريم الدين يكتزون الذهب والفضة ولا ينفقونها في
 سبيل الله فخير هو بخراب اليد التي كانت ككاهن شق مطلقا جازي نيت اتفاق تمام ان
 ما ان احب اخرج من ارضي من بيت واطرحه ارضي من بيت صلى الله عليه وسلم رواية كرده و عثمان ابرار
 كواه گرفته ان محمول است بر استحباب و فر من اتفاق بقدر زكوة است نه زايد اذان چون
 بخراب از قول خود برگشته و از كعب اخبار ان تركه كرده و او را يهودي گفته شايد كه عثمان ان اصرار
 كرده باشد هشتم آنكه صحابه از وي تبري كردند و در حسرت الدار كسي با وي شريك نشد و
 چون كشته شد او را به منزلي انداختند و تا سه روز در منكر و در جواب اين واقعه عظيم است
 مثل واقعه حنين عليه السلام در كربلا بلكه اشده از ان و لكن الله كان قديرا
 مقتدرا اهل سنته و جماعه مثل رد فرض و حرم و واقعه بصره و مد و دوشن چوب
 و توجه و غيره اعمال حاليه كه نيشوند بجهت و روي ازان و قالوا انا لله وانا
 اليه راجعون اولئك عليهم صلوات من ربهم ورحمة واولئك هم
 المهتدون و تبري صحابه از و كذب اقرار و افش است بلكه صحابه دفع فتنه و جهاد
 با باغيان خواستند و جمع شده پيش عثمان آمدند و انساب عبد الله بن عمر
 و زبير بن عتيق بود زيد گفت كه انصار سگويند كه اگر بغزي باشيم انصار الله
 و باده عثمان گشت كذا حاجة الي في ذلك و با عثمان و رخانه او حسن حسين
 و عبد الله بن عمر و عبد الله بن زبير و ابو هريره و عبد الله بن عامر و ربيعة همه آنها را
 با سلاح بودند آن همه اعثمان بتاكيد فرمود و قسم داد كه سلاح خود نهبند
 و خانه هاي خود در لازم ببرد و عثمان گفت كه اگر من كشته شوم پيش از خونريزي
 دوست تر است نزد من از كشته شدن بعد از خونريزي

چون آنها از ناز عثمان در آمدند علی رضی الله عنه میران خود و پسران جعفر برادر خود را و دیگران را با سلاح و زیر و شمشیر و کمر و خنجر و کلاه و زین و کمان و تیر و کمانچه و غیره از خود و از خول خانه عثمان منع کنند بپند بر در عثمان آمده استاده شدند و باغیان از در و خول خانه عثمان باز داشتند تا آنکه حسن بن علی و محمد بن طلحه از خیم خود آلوده شدند و قنبر از خیم پسران بنامید چون از در و از در عثمان باغیان درآمدن نتوانستند باغیان دیدند که از خیم شدن حسن بن علی شاید کرنی باشند زیاد تر در غضب پدید جلدی کردند و از پشت خانه بر آمده و از پشت پدید کردند و بعد قتل عثمان شدند آنقدر برخواست که دفع او با نشان از قتل و مصحاب پیرون شد و نیز کشته شدند عثمان فایده از قتل او و جواربانی نماند پس بعد قتل عثمان چون همکار بر پا بود تمام روز تا شب عثمان رضی الله عنه همان طریقی ماند زیاد و ازین که نسبت و چون شب شد جبرین غمناک شدند و یکدیگر جنازه خواند پس بقبر فر کردند و چون عثمان رضی الله عنه شهید شد علی رضی الله عنه بسیار مرت کرد حسن و حسین و محمد بن طلحه و عبدالمطلب و غیره که آنجا استاده محافظت می کردند و عثمان یکروزه آنجا جزو کس را با یکدیگر بر روی حسین و دست بر پینه زد و محمد بن طلحه و عبدالمطلب و حسین و حسن و علی و ابی طالب و دیگران را که امیر المومنین علی رضی الله عنه میگفت والله قد دفعت عنه قسمی که دفع میکردم از عثمان و اکثر شاعران شیخ ابی جهم و شاعران که امیر المومنین در دفع باغیان از عثمان مبالغه بسیار کردند و کسانیکه محاصره خانه عثمان میکردند آنها را برده میزد و کشتار می داد و سخت می گفت پشیمان شد که آنجا فرستاد تبری مصحاب از عثمان دعوی میکنند باطل و مغتری است فانه ابو نعیم و ابن شاکر و طیب و طبری با سناده صحیح از عمر بن الخطاب ایه کردند که رسول فرمود صلی الله علیه و آله موت عثمان قتل الله علیه و آله و سلم قلت یا رسول الله لعثمان خاصة ام الناس عنة قال لعثمان خاصة فانه و از بعضی روایات معلوم شد که مصحاب و دیگران از عثمان مبالغه کردند آنها معذور بودند و آنها شعبه پدید آمدن بود عن الزهري قال قلت لسعيد بن المسيب لانت حجري كيف كان قتل عثمان وما كان شأن الناس شأنه ولم خذله احد محمد بن صالح المنجد قال بن السبيد

قتل عثمان منطوقاً است بخلافه کان ظالماً من خذلک کان معذوراً و در سبب معذوری بودن
صاحب پیدایش این سبب قصه طویل ذکر کرده بحمل آنکه چون اهل مکه را بنامه عبد بن محمد بن سرج
که مال مهر بوشش عثمان کردند عثمان بشوخته صحابه بنا بر شکایت اهل مهر عبدالله از مهر مغرول
و نهاده محمد بن ابی رابو لایقه مقرر خصیت کرد محمد بر سر منزل از مدینه غلامی سیاه را از غلامان عثمان
بر سر عثمان دریافت و بعد پیش از نزد او کتابی بمهر عثمان برآورد آن نوشته بود که چون محمد بن ابی بکر
و غلامان و غلامان نزد تو برسد آنها را بکشی و بر عمل خود بحال مابقی محمد بن ابی بکر و علی و طلحه
و زبیر و سعد و عمار و غیر هم صاحب دل الله صلی الله علیه و سلم را و انمود علی نزد عثمان بکتابت غلام اندو
نفتیش احوال نمود عثمان گفت که غلام و شتر و مهر بر کتابت من است لیکن الله که من ازین کتابت خبر دارم
و کتابت بخط مروان بود و خدا انبیه شسته مروان بود و از نهجته صحابه بخطا و اجتهادی شبیه شد
چنانچه در روایات علی و معاویه بجهت خطا اجتهادی صحابه چند کرده شدند چنانچه باید و صحابه معذور بودند
و حق بجانب خلفای بود عثمان و علی و صحابه از عثمان تبری کرده اند اگر سیکردند بعد قتل عثمان که احتمال
مضرت او طرف او بمانده بود زیاد تر بر سبب کردند اگر تبری میکردند مروی بلکه متواتر میشد حال آنکه
صحابه و متبعان ایشان که اهل سنت و جماعه اند حب عثمان را از اسلام میدانند و روایات صحیح عثمان از صحابه
متواتر گشته نهم آنکه هر زمان را که بادشاه و سوار و مسلمانان شده بود عبید الله بن جحش کشته بود عثمان از قصاص
انگرفت فائده سبب قتل هر زمان که عبید الله کرده آن بود که هرگاه ابو لولوی مغیره بن شعبه عمر بن
خطاب صنی الله علیه و سلم را کشید و کیش عبید الله را خبر رسید و این خبر نزد او صحیح شد که ابو لولوی این کار
باشا و هر زمان کرده چون از دین پدر فارغ شده بخانه هر زمان رفت و او را کشت که از کشته االثقات
من که اتیان و اقرب بطبری جواب است که در شه هر زمان را عثمان بر مال و غنی کرده و قصاص ساقط
گشته و نیز ثابت گشته که در شه او طلب قصاص بخود عثمان کرده باشند و هم آنکه پیغمبر صلی الله علیه و سلم
نازهار گانه و فرود گانه گذاردی عثمان و فضل پیغمبر صلی الله علیه و سلم نازم هر دین چهار گانه کرد
از ابی بن مده و حیه است یکی آنکه در سبب فی النورین آن بود که مسافر را قصص و اتمام هر دو جایز است

بنی بکر طاهر نور تعالی لا احتیاج حاکم ان نقصه وامن الصلوة بران دلالت دارد و بر تعالی
 لاک انشائی و احمد و یوم انکه عثمان در مکرمات کرده بود و از خیمه چهار کانه کرد و روی احمد عن
 عبدالله بن عبد الرحمن بن ابی بکر عن ابی بکر ان عثمان جلی می اربع رکعت و کانت فاکه
 الناس علیه فقال ای الناس انی اهلنک مذ ذلک و انی سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله
 علیه وسلم یقول من اهل فی بلد فلیصل صلو العیم و روی ابن ابی شیبہ ان عثمان
 و ابو عمر بن عبد البر نحوه باز و هم انکه خانه مدبر و لید بن عقبه نکرد جواب توقف نبود و الا بجزیره سفره
 خیمه حال و بعد معرفت تبعه توقف نکرد و بود بعد از آن حد قایم کرد و عن جسد بن ابی شیبہ
 اندر کمال عثمان فاحیه نقصه الولد و قد م علی عثمان رجلا و شهد علیه بشره
 خمر ان جلی الخدات و مالک و اربعه انهم قال رد که قال احد هارایتیه یشر بها و قال الاخر
 رایتیه بنیها فقال عثمان انه لیتقیها حتی تر بها فقال علی بن ابی حمزه عبدالله بن جعفر
 ان علیه الحد و اخذ السوط فخلد و عثمان یمنی بلغ اربعین فقال سلک جلد من
 الله صلی الله علیه و آله فی الخمر اربعین رجلا عمر ثمانین و الا لکل سنه و روی ابن
 عبیده عن عمرو بن دینار عن ابي جعفر محمد بن سلک قال جلد علی الولید بن عقبه فی الخمر
 جلد و السوط فافطرق ان اخو جابر و عمر و داود هم انکه محمد بن ابی بکر را بفریاد ترسید جواب
 از محمد بن ابی بکر خطائی و معنی نزد فی النورین ظاهر شده که وی سخن زجر و تهدید بدو بد
 سیزدهم آنکه در نژده بدر حاضر شد چهاردهم آنکه در بیعت رضوان حاضر شد پانزدهم آنکه
 در روز احد بگریخت جواب بیستم سه شنبه را عبد الله بن عمر گفته بخاری از عثمان بن
 موهب روایت کرده که مروی از اهل مصر باراد حج بکه آمد یک جامع را از آنجا شسته و بد
 رسیدن آن که ام جاعت است مرده گفتند جامه فریش است پرسید شیخ درین نوم
 گفتند عبد الله بن عمر است گفت ای ابن عمر من از تو سوال میکنم از چیزی پس حدیث
 کن ما بن ابی مریدانی که عثمان روز احد بگریخت گفت ابن عمر اری گفت ایام غایبه بود

هم که بگویند اول در آن کس که در آن روز کشته شد

از غزوه بدر گفت ابن عمر آری گفت ایما غایب شده بود از سبیه رضوان پس حاضر بیعت
 رضوان شد گفت ابن عمر آری آنقدر گفت الله اگر گنت ابن عمر یا بیان کنم برای تو جواب اینجاست بهات رانا
 که گفتن او از در احد پس من گویم که میهم که تفتالی او را بخشیده و اما غایب است آن او از غزوه
 بدر پس پیش آن بود که نزد او دختر پیغمبر صلی الله علیه و سلم بیار بود او را رسول خدا صلی الله علیه
 و سلم در مدینه گذاشت و فرمود که ترا ثواب نرویت که حاضر بدر شده و هم صدیکم و از غنیمت و اما غایب است
 از سبیه رضوان پس پیش آنست که اگر کسی غزوه بودی بگو از عثمان او را بگو منیر شد یعنی برای صلح
 بین منیر و غیر منیر پس رسول خدا صلی الله علیه و سلم عثمان را بگو دستار و سبیه رضوان بعد رفتن
 عثمان بگو واقع شد پس رسول خدا صلی الله علیه و سلم دست راست خود را فرمود که این دست عثمان است پس آن
 دست خود را بر دست دویم زد و گفت که این دست عثمان است پس این دست گفت بر اکنون با تو این جوابها
 پس غایت عثمان از غزوه بدر و سبیه رضوان بجا دیده منقبت و شده چرا که با وجود او از ثواب غزوه
 بدر ثواب دست مریض و خدمت جلگه گشته رسول صلعم و رضامندی رسول خدا و امتثال امر او از از غزوه
 بدر و سبیه رضوان است پیغمبر برای عثمان بهتر بود او را از دست او و دیگر صحابه از دست خود و سبیه رضوان گرفت
 و عثمان از دست پیغمبر پیغمبر کرده و لا یحل عطاء المملک الا ما یأیاه و ولایت بکمال ثوق پیغمبر
 علیه السلام بر انقیاد عثمان که در حالت غنیمت او از طرف و سبیه کرده فصل رابع در جواب مطاعن طبع
 طاهر و منصوص الطاهر و قطوالمؤمنین پیغمبر رسول العالمین عایشه الصدیقه الکبری بنت ابی بکر الصدیق الاکبر
 ابن ابی حنیفه و غیره آن ده می اندکی آنکه سبوی ابو بکر و عثمان و حبشه او رسول خدا صلی الله علیه و سلم کرد و تبرئ
 و سر کرد در جماعتی زیاده از شانزده هزار کس حال آنکه هشتاد فرموده بود و در آن فی یونان و لا یجوز تدریج الجاهلیة الا
 جواب قرآن شتیق از و تقریر و فارایا از قاریا از اجتماع یا از تقریر قرار پس با وجود احتمال استدلال تمام نمیشود
 و ظاهر آنست که اگر معنی استقرار هم باشد مراد از آن نشر و اجابت است چنانچه بنی از تدریج که تا کلبه است بر امر بر
 انظار از پس این آتشین نارسه ظاهر نمیشود چرا که نفر منافی حجاب است و از و اج پیغمبر صلعم یا پیغمبر صلعم را
 و غزوت بعد از آن این خارج میشدند پس غایب شد که نهی از مطلق خروج نیست و این بر صلاح ذات النعمین

[illegible]

هیچ از آن بجهت سید پیش مبارک کردن این چنین خرافات در مطاع طریقه حق تعالی در شان
 او نکرده آیه در سوره نور نازل کرده و ختم کرده باینکه الطیبات للطیبین و الطیبون للطیبین
 اولئک منبرون مما یقولون لهم مغفرة و رزق کریم کار کسی است که ایمان بقرآن نداشته باشد
 چنین آنکه افتخار پیغمبر کرد قال الله تعالی لما نبأت به و اطعوا الله علیه عرف بعضه و اعراض
 عن البعض جواب نشأ بر عایشه نکرده علماء تفسیر اتفاق دارند بر آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بر فرشتگان
 با ماریه قطیبه صحبت داشته بعضی در وقت حاضر نبود چون حفصه آمد اینکار بروی خجسته گران آمد
 پیغمبر صلی الله علیه و آله سلم را بر رخو خود حرام کرد و گفت که با کسی نگوئی حفصه در فهمید خود خطا کرد
 دانست که مرا از اخبار تحفه صحبتی دشمن منع فرموده است نه اظهار تحريم از جهت این خطا را اجتناب
 امر تحريم را بر عایشه ظاهر نمود پس این آیه نازل شد پس واضح گشت که این طعن بر عائشة طافا
 راجع نیست و حفصه را هم خطا را اجتناب وای عذر خواه است معذرا اهل سنته عائشه و حفصه را
 معصوم نمیدانند که موجب قبح نباشد و نه سب اهل سنت ششم آنکه عائشه گفت غیرت نکرده ام بر پی
 از زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله سلم آنچه غیرت کردم بر حدیجه حالانکه من ندیده بودم او را بر گز و لیکن بود
 رسول خدا صلی الله علیه و آله سلم که بیشتر ذکر او میفرمود جواب این امر محل طعن نیست زمان مجبول اند
 بر چنین غیرت و بر نفقه را خود نیستند و این دلیل است بر محبت عائشه با پیغمبر صلی الله علیه و آله سلم پس
 منقبت نیست طعن نیست هفتم آنکه عائشه گفت قاتلت علیا و لوددت کنت نیا منسیا
 جواب پیغمبر صلی الله علیه و آله سلم لازم نیست چرا که عاده اهل انصاف است که اگر کاری بخطا را اجتناب و یا بسوزند
 از آنها بوقوع آمده چون بر خطا خود آگاه میشوند از انجام آنکارند است یکشده و استغفاری نمایند ششم آنکه خانه
 خود را منقره ساخت برای ابی بکر و عمر و حالانکه آنخانه ملک نبود جواب این باطل است اضافه بیوت
 بسوی ضمیمه مخاطب فرمود تعالی و قون فی بیوتکم دلیل است بر اکتفا آنها به پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله سلم
 آنها را مالک کرده بود و نیز ولایت دارد بر مالکیت شان آنکه عمر وقت وفات خود طکب آن کرد و عائشه
 را از دیگری و صحابه همه حاضر بودند کسی آنکار کرد و نیز حسن محبتی وقت رحلت خود اول در خواست

ارعایشه تا او را نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم رفت و من گفتم و عایشه بان اذن داد لیکن مروان
 که دالی مدینه بود حسن را در حجره عایشه و من شمعین را که انی فضل الهی هم نام معرفه الائمة و غیر آن از کتب
 امام بنده نیز پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم او را بدین سخن خبر کرده بود و روایت که عایشه گفت یا رسول الله
 اذن ده مرا که من کرده شوم در پهلوی تو فرمود آنسر در علیه السلام انی لك حاضیه الا موضع قبر
 و قبرانی بگرد و در قبر می بنویسم انکه نبی صلی الله علیه و سلم خطبه گفت و اشارة کرد بسوی مسکن عایشه
 که بطرف مشرق است از منبر و گفت که اینجا است فته تباراز با یکدیگر طلوع میکند افق آب بگویند که مراد از قنبر
 عایشه بود که برای قتال امیر المؤمنین بسوی بصره برآمد و هزاران مسلمانان مقتبل آمدند خواب برین طلوع
 و در غم فاشدست بلکه مراد پیغمبر صلی الله علیه و سلم اشارة بشرف بود چنانچه من حیث تلایع قرآن الشمس مایان
 باطریق است در و افق از کوفه متزلزل از بصره و قمر اسلا از سواد کوفه و ارج از نهر و ان برآمدند انهم و در
 اند نسبت بدین و دجال هم از مشرق خواهد برآمد و ایران که قمر و افق است هم در مشرق است اگر عید
 کبری مراد بودی در شان او چندین آیات آنفرود آمدی و پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم از تبدیل نسا
 جز امتیوح گشتی اصل در منع از تبدیل عایشه بود و دیگران اتهام را او لیکن چون در افق بلران پان
 عماره نما پیغمبر خوانان میگونی و هم انکه تیار کرد و ختری را و گفت لعنا انصبدا بهما بعضی سنان
 خترین جواب را و بیان این اثر از اول تا آخر مجامع اند و حدیث از و آمدن یک مجول در سلسله اسناد
 ضعیف میشود و جای انکه نام اسناد پنجمین باشد پس انچه حدیث تجزیت و بر تفسیر صحت و در بر
 طعن نیست چرا که طلب گفتوگرم برای حره مستحب است و اطهار حسن و جمال و خضر زنا فی کج و در کثرت
 مخاطب آمد و بنیاد و کفر در ان رغبت کند و دست حاجی طعن و عیب نیست و سر که از عیب انهم
 که مراد عایشه عید کردن برای نفس خود بود پس انقبض قطعی خبیث است و مؤمن نیست قتال الله
 تعالی سبحانه هذا بهتان عظیم بعد حکم الله ان تعود و للشکله ابدان کند و مؤمنین
 و قال الله تعالی لعیننا الخبیثین الخبیثون للجهنمات پس هر که این بهتان عظیم کرد و در شان
 عایشه و مراد که در مثل آنچه سنا تعان افکانه کرده بودند در شان او عهد از انکه حق تعالی ان و عین

فرموده ان مومن ميت برای صدق شرطيه ان لستم مؤمنين الا تقولون لمثله لكنهم
 عادوا للمثله فاهم مؤمنين اين قیاس استثنای استیع شرابطه منطقی است و او خبیث است که این
 یکله تشبیه با تو خبیث است فصل خامس در جواب مطاعن ائمه اوسط و غیر القرون السابقون لادولان
 یعنی صحابه کرام یا بران مؤمن و گاران بهید المرسلین در تحقیقه مطاعن که در حق صحابه کرام میگوبند
 مطاعن که در حق خیمه انور رسول خدا که اینچنین مردم را در قرآن مجید ستایش فرموده و قرآن را
 بدان ملو ساخته و رسولان اینچنین مردم تمام عمر صحبت داشته و فایده صحبت پیغمبر این شده که چنین مردم
 بر زمین نمانند و با بسند منها و خود آن ملائکه اندامیر المؤمنین روایت می کنند

لقد رایت اصحابی محمد صلی الله علیه وسلم فزاری احد لیشبههم
 یضجون شعثا غبرا الحدیث بطوله چنانچه در مقاله اولی در بران خاص از پنج ابدال
 ذکر کرده شده در مطاعن صحابه هم ده ذکر میکنند یکی آنکه دو بار فرار از زحف که کبیره است
 کردند یکی روز احد و نیم روز حنین جواب فرار از جنگ و زاعده پیش از یثی بود و نیز حق
 تعالی ازان عفو فرموده قال الله تعالی ان الذین ثولوا منکم یوم النقی
 الحجه انما استراهم الشیطان بیعض ما کسبوا ولقد عفی الله
 عنهم ان الله غفور رحیم پس عفو و مغفرت ازان فرار ثابت شده و اما روز حنین
 پس قبایل کفار عرب پیاده و سوار با اولاد و نسا و خدام خود بر مسلمانان یثی تیش
 کردند که از اینچنان آنهمه را محاربین خیال کرده زیاده از دو چنده خود و حمیده و تیر
 جایز و استند بحکم قول تعالی

اَلَا تَخْشَى اللّٰهَ عَنكُمْ وَعَلَّمَ اَن فِیْکُمْ ضَعْفًا کَآثِرًا

و مقدم شکر کفار تیر اند ازان بودند مردم بسیار را از تشبیه انداختند و مسلمانان
 یشین بسلامت کردند نگاه گرختند و در حقیقت سبب فرار اخصار قدرت
 الهی بود که مستحق از کثرت الشکر نیست بلکه نمایند الهی است و تا وید مسلمانان بزرگ

قال الله تعالى لقد احسن الله في مواظبتك لثبوتك و يوم نحيا من لا احببتك كذا
الاجابة و اما يوم تزودين بموت و اربابنا و انفسنا عليه ابو العباس بن سید فی الزمان و غیره از چون
عباس نه اواد و یاری الهی دست گرفت رجوع کردند و قتل شدیم نمودند پس بنی از معصیتها
شدند لغت خدا باد بر و دشمنی که درین جماعتی که تمام عمر نه تنها ای پیغمبر کردند کشت دین را با بیای
خونهای خود با کمال رسانیدند و قرآن مجید از روح و روح شجاعت و شجاعت و شجاعت و شجاعت و شجاعت و شجاعت
و زجر و غیره فسادشان میسر بود است انما حقه پاک را با چنین شبهات و شبهات و شبهات و شبهات و شبهات و شبهات
تمام عمر کیار یاد و بار از آنها سر زده است بر زبان می آیند و از آیات منفرد و ضار الهی که نشان
آنهاست بجهت غیظی که با آنها دارند چشم پوشی میکنند طبعی قوی تعالی لفظی بهم الکفار
دوم آنکه انجمنیان بودند که برای الهی و تجار و ناز را با پیغمبر ترک داده میرفتند چنانچه در سوره و حمید و
شده جواب آنکه آنکه آنکه هم در تمام عمر کیار شده و در اول جمعه که پیغمبر صلی الله علیه و سلم مدینه آمد
خوانده و در آنوقت از مهاجرین قلیل بودند و کسانی که بودند آنها را با تجارت کار خود و زرفته بودند
اول مدینه که در آنوقت از احکام وقت نبودند موافق عاده خود زرفته بودند چون برین حرکت عتاب
آمد یازده موانعین حرکت گشتند پس در تحقیق شد و نیز پیغمبر خدا را برای استغفار آنها الهی
صا شد و منفرد الهی شامل حال آنها گشت سیوم آنکه مرویت از ابن عباس آنکه نبی صلی الله علیه و سلم
فرمود آورده شود مردان از آنکه من روز قیامت پس گرفته شود جانب چپ یعنی نامه آنها جانب
چپ و در رزخ رفته شود پس بگویم بنیانه بنده صالح عیسی گفته گشت عیسی بنده صالح عیسی
فهم فلما توفيتي كنت انت الی عیسی پس گفته شود من که آنها مرده شدند جواب هر که عقل
و دین است بروی مخفی نیست که جماعتی قلیل است از مردان که مرده شدند بعد آنحضرت صلی الله علیه
و سلم و بر تان حالت کفر مرده اند کشته شده اند بر بنی ضعیف بنی تیم و غیر آنها نه تمام صحابه من المهاجرین
الذین انا و اولادهم و اولادهم تبغوا فضل من الله و رضوانا و ینصرون الله و
رسوله اولئك هم الصادقون و اولادهم و اولادهم تبغوا فضل من الله و رضوانا و ینصرون الله و

ابرهیم هوسا هم المساین من قبل و فی هذا لیكون الرسول شهيدا علیهم ویلوتوا
 شهداء علی الناس الله مولهم نعم للولی ونعم الضیر شهیدهم الله تعالی بان الرسول
 والذین امنوا معه جاهدوا باموالهم وانفسهم واولئک لهم الخیرات واولئک هم
 المفلحون اعد الله لهم جرات تجری من تحتها الانهار خالدين فیها ذلک الفوز العظم
 یوم لا یخزی الله النبی والذین امنوا معه نورهم سیر بین ایدیهم وایمانهم یقولون
 ربنا اعم لنا نودنا واغفر لنا اننا عملنا کثیرا قد رب الذین نهی الله تعالی عن طردهم وامروا
 بتبلیغ السلام منه فقال الیهم بقوله ولا تطرد الذین یدعون دینهم بالغداة والعصاة
 یریدون وجهه ما علیک من حسابهم من شیء وما من حسابک بامم من شیء فقطرحهم
 فکون من الظالمین وبقوله قل سلام علیکم کتب بکم علی نفسه الاحمد انه من عمل منکم سوء یجزيه
 تم تلین من بعده واصحابه غفور رحیم الذین استنوا الله تعالی منهم انقموا واما الضمیر بان انهم
 الحجة یمیتون فی سبیل الله فیقتلون ویقتلون وعدا علیه حفافا وشریدا ولا یجمل بالمراد
 وشرهم بان لهم من الله فضلا کبیرا لیرحمهم الله ربنا احسانا وان الله لهو خیر الرازقین لیلکهم
 مد خلا یرضونه وان الله له علیم الذین الف الله بین قلوبهم لویفق ما فی الامم
 جمیعا ما یؤلف بینهم ولكن الله الف بینهم رضی الله عنهم اذ یأیون النبی صلی
 الله علیه وسلم تحت الشجرة ۱۰ چرا که در حق این جامة که در قرآن مجید احوال مشایخ چنین
 مذکور شده گفته که آنها مرتد شدند یا منافق بودند فقط انکار بعسر آن نهیت بلکه انکار
 است بنوریه و انجیل و زبور نیزه و انکار است بعلم الهی از عواقب امور نیزه و یقینا ان
 لغت بدان کسی که او را عقل است چه جای کسی که صاحب دین یا صاحب علم است ۱۰
 چهارم آنکه مخالفه کردند در مرض موت پیغمبر علیه السلام را که قرطاس نباید در دست
 او بجز استغفاره جواب این طعن در حق امام صحابه نیست بلکه در حق کسانیست که در جرد خانه
 بودند و اثر آنها را از اهل بیت بودند بلکه آنها هم دوشه یق بودند بعضی می گفتند

باوردن قرطاس فلاطین فهمیم و بعضی توقف میکردند برای تحقیق پیغمبر بعد ظهور آنکه
 این امر با خیر نیست یا طلب ظهور جزب نم میکردند و لهذا قائلانست مقهوه و جواب از طرف
 آنها گفت پیغمبر آنکه در امتثال امر پیغمبر صلی الله علیه و سلم تهاون میکردند و کمتر قبول می نمودند
 و میرافته امر او نمی کردند و تمام قرآن که از سار قدر آنها در امتثال امر و محبابه آنها خبر میدید
 فراموش کرده سندی آفرند بحدیث خدیجه که در قصه خندق روایت کرده که رسول خدا
 صلی الله علیه و سلم آواز کرد و از شده سر با کسی جواب نداد پس چون فرمود
 که پیغمبر و نام مرا بر زبان مبارک آور و ناچار شده جواب دادم فرمود که خبر بخار
 مبارک که چه کردی پس چون ز قلم طلق اثر سرمانیافتم گوید در حمام پیروم پس رفتم
 و آمدنم و خبر آنها رسانیدم جواب بقیصه حادثه معین است پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
 تشریف کرده باشد و امر صریح نگفته باشد و در آنوقت بسبب غرض بعضی عوارض شرک
 در جواب آنوقت شده باشد پس بقیصه دلالت ندارد بر قلة قبول آنها امر او را و تهاون
 را و ترک مراقبه را و معارض نمیتواند شد بخصوص قطعی که حق تعالی میفرماید
 اولئک یسارعون فی الخیرات و هم لها سابقون و نیز اگر این طعن بسیار صحابه
 راجع شود به علی رضی الله عنه نیز راجع شود که او هم در آنوقت شتم آنکه
 مسلم را آید کرده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود انا اخذت فحشکم و اهلوا عن النار
 فتعذبونی فی حقیقت اینها جواب ممنوع است که این خطاب بصحابه باشد و لفظ حدیث
 بران دلالت ندارد و جایزه است که خطاب باین دعوت باشد یا بجماعت معین باشد که ایمان آورده
 بهتر تر شدند یا بجماعتی باشد از مؤلفه القاصب از اهل تفیق نه برای صحابه که ام که وحیشان
 قرآن آمده و علی هم از جمله آنهاست پیغمبر آنکه مسلم روایت کرده عن عبد بن عمر بن العاص
 ان علی بن ابی طالب و سلم فرمود اذا فحش علیکم خذوا من فاحش فاحش و الروم متناحون ثم تعاسدوا
 ثم قتلوا و من ثم تعابضوا اینها جواب این حدیث ارشاد است از پیغمبر

تک تلافی و محاسن و مباحث و نزاع و اقبال و دنیا و آخرت و موضع الشارح پیوسته ای که یا امامیه است نه امامت بلکه هر دو
و نیز اختیاب جمیع صحابه نیست اتفاق چرا که در روایتی اخروی آمده که تمام خلق چون الی مساکن المهرابین
فینجاولن بعضهم رقاب بعض پس در روایتی مطهرین جمیع صحابه نیست نه هم آنکه سعد بن ابی وقاص
روایت کرده که نبی صلی الله علیه و سلم فرمود من اذی حلیا صلتا ذاتی و جمیع صحابه علی را ایثار کردند
و با وی عداوت کردند و با وی جنگ نمودند و ابو بکر عیسی عمر و برای طلب علی فرستادند و با وی پیوسته
کنند پس علی بن ابی طالب و مردم را گفت که هر یک از شما بر کار خود و بر دوزخ خود و بر آواز داد
که در کیش او و در بنیاد او و در اوست و خود شکستند پس فاطمه آمد و نام پدرش را و کرد و عمر شریف و دیگران
و در پهلوی فاطمه خطا شد و علی را گفتند که بر خیز و بگریه کن اگر بگریه کنی ترا می کشیم و صحابه برین اتفاق
کردند و علی و دخترش را خفیف کردند و وصیت پیوسته پس ثبت انداخته جواب بن فاطمه که کذب و قهقهه
و افضل است و الا قبح در شان علی با ایشان صحابه لازم آید و بر سر دو صورت مذکور آن که در جمیع صحابه
نادل شده لازم می آید و حق آنست که صحابه کرام علی رضی الله عنه تعظیم میکردند و با وی محبت میکردند
و یاری و مددکاری او را و او میکردند قال عبد الرحمن بن ابی نجران شهدنا مصطفی مع صلی الله علیه و سلم
من بايع بيعة الرضوان قبل منهم ثلثون منهم عمار بن ياسر و شهد العيذابم غنم من المهاجرة
والانصار و شهادة واد و بمنابر صحابه و در کتابهای خود و خطبهای خود علی رضی الله عنه و ابو بکر
رضی الله عنه محبت میباشند با علی و مع او می نمود و فضایل و یرا ذکر میکرد و مردم را محبت
او بر میخواست روی الله عنه الشیخ انه قال بیننا ابو بکر جالس اذ طلع علی فلما جازاه قال
من سران بنظر الی اعظم الناس فضلا و اقرب له حاله و اکثر عناية عن رسول
الله صلی الله علیه و سلم فلینظر الی هذا الطالع و غیره تعظیم و توقیر علی میکرد و روی الدارقطنی
عن سعید بن المسیب قال قال عمر انک لا تم شرف الا بولاية علی و عبد الله بن عمر تأسف میکرد و بر
خود از حرم علی رضی الله عنه و طبرانی در معجم اوسط و بزرگ باسناد علی روایت کرده که چون ابن عمر
خبر رسید که حسین رضی الله عنه بعراق میروند از مدینه بر تشریف منزل راه رفت و حسین طاقت نداشت

نت که بایم روی حسین بن علی عراق میروم و خطوط و بقیه نامه های اهل عراق مجزوبین عمر گفته انجام مرو
 و خطوط آنها منکر و من ترا حدیث میکنم که جبرئیل پیش نبی صلی الله علیه و سلم آمد و او را در دنیا و آخرت
 سنن را داد و آخرت اختیار فرمود تو هم گوشت پان پنجم خود صلی الله علیه و سلم هستی احتضالی شمار را
 در دنیا باز داشته است بگر برای آخرت حسین گفته این عمر باز گشت بن عمر او را در کنار گرفت بگر است
 و او را نمود و آنچه مخالفه محتاج به علی رضی الله عنه را و فاض میگردد محض کنش با فقر است در وقت خلافت
 اندک و عمر و عثمان اصلا خلاف در میان نیامده و علی رضی الله عنه خلفا داشته را بطور ع و در غبت خود بقیه
 و ده و اندک توقف که در بقیه ابی بکر فرموده بود و آنرا خدربان کرده و گفته که ناخوش نشو بودم مگر از بقیه
 به بار فرستد شریک نکرده بودند و اگر نه بانی در نیم فضل ابی بکر را در پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم برای
 یابی اختیار فرموده بود یعنی در نماز امام ساخته بود ما برای دنیا چرا اختیار کنیم به بقیه علی بن ابی طالب
 خلفا داشته میکرد و در حر و ب یادی و در گاری آنها می نمود و در شورتهای ادنی و دنیوی شریک
 بشیر آنها می شد و تا آخر عمر خود فضیلت ابی بکر و عمر بن خطاب خود و بر جمیع مسلمانان در محاسن
 شده و در پس منبر سخن میفرمود کسی که او را بشیر بخشن فضیلت میداد او را جز و تهدیدی نمود و میگفت
 او را احد منقری میزنم و تا وقت قتل عثمان علی رضی الله عنه را با صحابه کرام اصلا مخالفت و مناظرعت
 در میان نیامده اگر مخالفت و مناظرعه در میان می آمد متواتر میگشت چنانچه مناظرعتهای علی و معاویه
 متواتر گشته حال آنکه متواتر گشته بلکه هیچ روایتی معتبر مناظرعت آنها مروی نشده بلکه موافقت و اتحاد
 متواتر گشته اولی رخنه که در اسلام افتاد آن بود که چون او با ایشان جمع شده عثمان را محصور کردند
 و عثمان مجبور قتال شده و فوت بجای رسید آتش فتنه عالم را در گرفت و از فابوی مسلمانان
 در رفت و عثمان شهید شد و صحابه که در مدینه بودند اظهار تشنه فتنه از مقدور آنها خارج شد قاتلان
 عثمان خود را بر حق نمیدانستند و عثمان را باطل و قاتل عثمان افکار میکردند و اکابر صحابه مثل طلحه و زبیر
 و کعب بن بشیر و محمد بن سلمه غیر نشان قتل عثمان حسرت میکردند و او را بر حق و مظلوم نمیدانستند و مخالفان نیز
 از او باطل و ظالم میگفتند چون ابن سخن او با ایشان شنیدند خود هستند که انجا تمهید بودیم با بحیر را

بویست رسانند و بنا بر آنوقت خبر داد با ایشان سپهر گزینند تا آنچه طلحه و زبیر بپوشی بکند و فرموده ام و انیس
 ما بشه که از پیشتر بقصد حج بیکه رفته بود و او را بکند و یافتند عایشه گفت که شما را چه حال است لکن و زبیر
 گفتند که از خوف شما عرابی بجای آمده ایم طلحه و زبیر عایشه را گفتند که اگر تو را نمی دایا ما باقی نیستیم
 که اینجا که که قصد فرزند داند و تو رجوع کنی که تو ام المومنین هستی ما بشه این سخن قبول نمی کرد
 آنها چه آوردند بقول تعالی که اخیر فی کتاب من خود هم که اصول و بصدقه او معروف است و اصلاح
 باین الناس باین حجت و عایشه سخن آنها قبول کرد و او را رده کردند موضعی را که از شر او با نشان معفو ظمیر
 ما بشه پس اینها متوجه بصره شدند و با نشان بقتل عثمان از اندیشه انتقام مسلمانان بفریاد خود
 در آن دیده اند که بهمان علی و او و فرزند اضطراب کردند و با علی بیعت نمودند چون در آن وقت بگری
 مثل علی موجود نبود و قبول خلافت از فرود من کفایت از هر ما بشه این علی بفرموده خلافت
 قبول فرمود و آنجا بیعت گرفت و با جمعه صحابه از مهاجرین و انصار که در مدینه حاضر بودند چون
 علی دستخط این امیر اهل الشان میدادند همه آنها با علی بیعت کردند چنانچه طلحه و زبیر هم در آنوقت
 در مدینه حاضر بودند و از مدینه بکفر فرستاد بودند آنها هم بیعت کردند و علی قدرت انتم را
 او با نشان بدیشت الحقه چون عایشه باطلحه و زبیر بصره متوجه شد و این خبر علی را بدیده رسید
 که عایشه و جماعتی از مسلمانان مجتمع شده متوجه بصره شدند علی بهم بیان سو متوجه شد و قطع از اوصایا
 رسول الله صلی الله علیه و سلم بسوی طلحه و زبیر فرستاد و با هم متفق شوند و قطع چون آنجا
 رسید اول با عایشه ملاقات کرد و سلام گفت و گفتای مادر ترا باین حرکت چه چیز آورد گفت
 ای پسر اصلاح بین الناس پس ما بشه دفاع را تو و طلحه و زبیر فرستاد و قطع با آنها گفت که صورت
 اصلاح بیست سر دو کنند که مالکان ثمانی سپنی از آنها تقاسم باید گرفت قطع گفت
 این نمیشود مگر بعد اتفاق همه مسلمانان در پوشت سکین فتنه و سلب ای که در مدینه گفتند خوب
 گفتی پس قطع پیشین علی باز آمد و فتنه ظاهر کرد علی ازین سخن خوش نشد و نوم متوجه
 صلح شدند و سه روز چنین گذشت و علی روز سوم به طلحه و زبیر سلام گفت فرستاد

و آنجا علی سلام گفتند و رسولان در میان آمد و رفت میداشتند و مردم از صلح خوش و راضی بودند
 تا فلان عثمان ازین سخن عینکین شدند و تمام شب با هم مشورت نمودند عبد الله بن سبا منافق بود
 که رئیس آنجا بود و گفت که خیریت شما و صلح نیست علی را صلح کردن ندهند چون فسرده شود
 مردم برائی صلح آیند شما قاتل کیش گیرید چون رای آنها بر نیفزاد گرفت همراهیان عبد الله بن سبا را قتل
 است قاتل شروع کردند و دو نفر کرب که جنگ بملام یافته پیش آمد و در آن جنگ کسی را از طرفین قصد
 قاتل نبود این فقط از عبد الله بن سبا پیداشده که او را القریطی و جابری اهل العلم دنیا ابو العیثم شهر
 دوران جنگ نیزه هزار مسلمانان کشته شدند و طغیانه وزیر شهید شدند و آنچه دلالت دارد بر آنکه عایشه
 و طلحه و زبیر با علی نبودند و اسلحای بین الناس منطوق داشتند و قصد قاتل نداشتند حدیثی بر زیارت
 آن رسول الله صلی الله علیه و سلم کان علی حواء و ابوبکر و عمر و عثمان و علی و طلحه و الزبیر
 فکنت الصخرة فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم اهدا فاعلیک الا بنی و صدق اوشهید
 اخبر مسلم و حدیث سعید بن زید قال شهد علی رسول الله صلی الله علیه و سلم ان سمعته یقول
 انبت حواء فاعلیک الا بنی و صدق اوشهید و عدم رسول الله صلی الله علیه و سلم و ابوبکر
 و عثمان و علی و طلحه و الزبیر و سعد بن عوف و سعید بن زید اخبر جابر بن جیا چون پیغمبر صلی الله
 علیه و سلم طلحه و زبیر را شهید گفت معلوم شد که ایشان با علی نبودند و از دست یاران عبد الله بن سبا
 منطوق گشته شدند انتی و در آنوقت معاویه بود و او هم قصد محاربه داشت با امیر المومنین مگر آنکه میخواست
 که امیر المومنین قاتل عثمان را بپایان آنها را از تر خود بدر کند چون امیر المومنین از جنگ بمل فارغ شد
 و منظره منظر گشت این خبر بمعاویه رسید معاویه مضطرب شد و از شام برآمد و از میظرف امیر المومنین کوچ
 نمود و در دیافرات مقابل اتفاق افتاد امیر المومنین شمر بن عمرو بن حصن اصدی را با حجاجی نزد معاویه
 از سادات بسوی اطاعت امام عوده کنند بروی در آمدند بشر گفت گویند میباید ترا بخدا که جماعه مسلمانان را تنفر
 از کوفتی میمکانیست که از علی هیچ نیخواهیم مگر قاتلان عثمان نهانتر از خلق اند پس آنها گشتند و این سخن را علی
 را رسانیدند و امیر المومنین قاتلان را ندانید و سبب از ماندن از تسلیم قاتلان آن بود که قاتلان خود کشتن را

علی رضی الله عنه تسلیم آنها را صلح ندیده و دانست که اگر در تسلیم جلای میکنم امر خلافت من منتهی میشود
 تا غیر تسلیم آنها صلح و پیمانای خلافت و تحکامم گرد و کلیه مسلمانان متفق شود و انگاه او باستان
 بعد اجتماع کلیه مسلمانان غیبت خواهند شد و خاندان در هیچ ابلاغه آورده که بعضی باریان بر عالم گفتند
 که اگر از قاتلان عثمان انتقام کنی بهتر باشد علی گفت ای برادر من توهنه دارم و آنها را شکست این
 آنها بر من غایب اند من بر آنها نرسیده ام و منین با نیجه در تسلیم توهنه کرد و معاویه همان روز که
 حمایت او باستان میکند لهذا برای معاویه بران قرار گرفت که قتال با آنها واجب است که انجایه یعنی قاتلان
 عثمان با غیر این ظالمان اند و کسی که مددکاری آنها کند مثل آنها ازین تفریر معاد میشود که معاویه با
 طلب خلافت جنگ کرده بود و معتقد بود بخت خلافت علی رضی الله عنه و بعضی گویند که معاویه در دست
 طلب قاتلان عثمان بگرد و آخر طلب خلافت هم نموده بود و بخت خلافت علی قابل نبود میگفت که بخت او با
 با علی معتبر نیست تا اهل حل و عقد از صحابه و غیره که بیعت کرده بودند با لایزال کرده بودند و لهذا
 بخت بیعت نمودند و معاویه از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیده بود اذ املات لک اس فارقی لهم
 از بخت بدست او را طمع خلافت هم رسیده بود و از اهل شام بیعت گرفته بود بر سر تفریر معاویه و از بخت او
 خطا کرده چرا که ظلم انجایه بر عثمان مسلم لیکن بنی آنها دانسته که بود عثمان زنده بود و چون عثمان
 شهادت شد علی خلیفه شد و با وی بیعت کردند یعنی نماند پس باقی نماند مگر طلب قصاص و شیفای قصاص
 و طلب و تهنیت و بطریق دیگر بر ستیغ از ثبوت قتل بر و کسی چنین بر ذمه امام است و بر تفریر عرض ناکام
 و شیفای بنی یا قصاصی تهاون کرده قال امام جعفریست و آنچه گمان کرده که بیعت کرده است نه اهل است
 بلکه سایر مهاجرین انصاریین علی رضی الله عنه معترف بودند و لهذا علی رضی الله عنه بر معاویه حجت آورده که
 بیعت من ترا هم لازم شد اگر چه تو در شام بودی چرا که بیعت کردند با کسی که با بیعت با او عثمان کردند از
 مهاجرین انصار و لهذا اهل سنت و جماعت میگویند که علی رضی الله عنه بر حق بود و معاویه بر باطل و با عی بود
 پیغمبر صلی الله علیه و آله که بعد از خود بود و گفت ان الله باعده لئن لم یقتلوا لکن الله یقتلهم لیکن
 چون منشأ این بی معاویه و اجتهادی بود که وجهی از صواب و قضی از ثواب دارد معاویه

و مانند او را عاصی بخیلک و بنید و از طعن و تشنیع بری میدارند و باقر بن الرضا و دیگران را بنابر خطا و جهل
 نکرده و دیده و دانسته یعنی گروه باشد و در آن عسوة بهم نسبت کفر بوی و هم از پیشین کردن کفر است
 که لازم می آید از آن انکار قوله تعالی کل امن بالله و مسلمین و کتبه و در سله که لافرق باین حد
 بین سله بر پر لول بن ائمه است و همچنین بر لول دیگر ابایت و احادیث و باجماع ثابت شده که در ایمان
 اعتقاد و از هر بنجد و بملک و کتبت در سله و آخره قطعا ثابت شده که رسول خدا صلی الله علیه و سلم چنین فرموده است
 می باید از معاصی صغائر و کبائر کافر نشود پس تقدیر ثبوت مصیته معاویه بر ایشان در آن جامعه
 نباشد که حق تعالی شان را فرموده الذین خلطوا عیالاً و اخیهما علی الله ان یتوب علیهم
 ان الله غفور رحیم خذ من اموالهم صدقة تطهرهم و تزکیهم بها و صل علیهم ان
 صلواتك سکن لهم و الله صمد عالمهم امامیه کتب خود از امیر المومنین روایت میکنند که انما اصبحنا نقال
 اخواننا و الاسلام علوم ما دخل فیها من النبی و الا عواج و الشبهه و التاویل کذا فی نهج السبله
 اینهم بر اسلام آنها و لازم دارد بلکه لفظ شبهه صریحست و در آنکه بنی معاریه بنابر شبهه خطا بود و در آنجا و نه بنابر
 تحت و دعا و کما لا یخفی و از صحابه و پیغمبر کس بودند شماری و اکثر صحابه یا علی رضی الله عنه بودند چنانچه
 بالا گذشت و جمعی از فقهای صحابه مثل سعد بن ابی وقاص عبد الله بن عمر و اسامه بن بکر و ابو موسی اشعری
 و ابو سعید قناده و دیگران که اکثر فاسق است که شمسکین بجامعه عموماً نهی است از قتال مسلمین و نیز تحقیق
 چنین نیست که آن عموماً مخصوصانند بقتال همراه امام حق و بدون علی رضی الله عنه امام حق امر است
 از هر بنی که گفت که بفرقه های صحابه مثل ابن عمر و ابو موسی مخفی مانده بلکه مستندشان احادیث
 است که آنها بگوش خود از پیغمبر صلی الله علیه و سلم شنیده بودند و ما را هم آن احادیث درجه ثواب رسیده
 که متون آن حدیث از دو صد زیاده در کتب شد اوله مذکور است و صاحب حق منشعبان از جهت
 بیرون انداختن رسول الله صلی الله علیه و سلم است که فتنه القاعد فی خیر من القائم
 و از بنید کسی گمان نبرد که همراه میان علی رضی الله عنه بقتال کرده باشند و کلاً چگونه کسی همچنین
 گمان بردار که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده و یحک با عمار تفعلک الفتنه الباغیه تذکره امام

[illegible]

وای وای بالمرحوف و مضوعی لمنکر این آیه بر آن است بر آنکه روافض این طایفه مطاعن صحابه ذکر میکنند
 کاذب اند که مقدم معنی کمترین صحابه از امتداد خلافت اهل بکر تا خلافت علی مرتضی و حسن مجتبی بلکه
 آن خلافت معاصره و پیاپی است که گمان میشود باید بداند پس اگر تالی ثابت نشود معنی صحابه تا حدی صاف و
 و انوار زکوة و امر معروف نهی منکر مکرر و باشد بلکه چنانچه روافض گمان میکنند که آنها با هم عهد و
 و مخالفت و نفسانی در شقاق و خون ریزیها بنام حق بی تاویل شرعی نموده اند مگر ذی کلام الله لازم آید
 بنویسد باید بداند پس معنی صحابه کردن و مناقب غیر محصور آنرا اندک هشتاد و چند چیز است طاعن آنها
 قرار دادن و در پی آن شدن بادرین خود دشمنی کردن است بلکه راه صواب است که اگر قوی باشد
 از آنجا که مشهور و اجماع بالآخر در یافته شود که ظاهر آن مخالفت شرع باشد آنرا تاویل باید کرد و حسن ظن باید نمود
 که خدای تعالی میفرماید اولاد من مع حق طین المؤمنین و المؤمنات بانفسهم شیءا میفرماید الدین جاؤا
 من بعدهم یقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا بالايمان ولا تجعل فی قلوبنا
 غلا للذین امنوا ربنا انک رؤوف رحیم بنیم آنکه بخاری و مسلم از ابی هریره روایت کرده که گفت رسول
 صلی الله علیه وسلم که قائم نخواهد شد قیامت تا که خون من در زمین نشوید و احوال برابر و صاف
 و احوال کفار فارس و روم جواب بخدیث در صحابین نیست و نمیتواند شد بلکه قضا و آخراته است و این معجز
 پیغمبر است و بظهور آمده که روافض مثل کفار فارس یعنی محوس شدند که میگویند بچند خالق و انکار
 قدر و آنکه اراده غیر خدا واقع میشود و اراده خدا واقع نمیشود و غیره مذکور میگوند که مروی
 امر و لذت و در آنچه بگری حلال میکنند جایز است و بعضی پارچه خود را در نماز پاک میکنند
 و مثل کفار روم یعنی یهود و نصاری شدند که اهل حق را تکفیر میکنند و خلافت
 روافض خدا را متعذر میگویند چنانچه آنها عیسی و مریم را میگویند و این چنین در
 بسیار چیزها بابل کتاب موافق اند و هم آنکه بخاری روایت کرده که پیغمبر خدا صلی الله
 علیه و سلم عایشه را فرموده که اگر قوم تو در بیت العبد نبود یبکفروا و جاهلیتیه و خوفند است تمام از
 انکار قلوب آنها بر اینها میگردم من بهدم کعبه و داخل میکردم در کعبه انچه از آن خارج

مانده یعنی حطیم و از آن بر زمین پوسته میگردم و میساختم آنرا و در وازه یکی شرقی و یکی غربی بر ساسان ایهم
 علیه السلام دو قوم عاشره بودند که تفریق پیش نپذیرفتند از اعتقادی آنها خبر میاید و جواب نجام را از قوم
 عاشره آنها هستند که روز فتح مکه ایمان آوردند و نه چهارمین و التابعین لهم اجمعان است و اولهم با بنی نضیر
 عبد هم سن الحجابیة پس پنجم صلی الله علیه و سلم برای شفعه برین مردم که روز فتح ایمان آوردند آید
 نکرد برای احتمال انکار بعضی از آنها و از نپذیرفتن بر انکار آنها نیز ثابت نمی شود چه خوف قوع امری
 مستلزم وقوع آن نیست پس انچه در حدیث را در مطاعن بیح صحاب از چهارمین و التابعین و غیره در تشریح
 آوردن دلالت دارد بر سوء اعتقاد مترفعان **فصل تساو** در جواب طاعن تابعین و قوع
 تابعین و فقها و محدثین و جمیع مسلمین از اهل سنته سید المرسلین و آن هر دوئی آید یکی آنکه در قرآن
 در مضمون مسیح قدیم ثابت میشود و اینها مثل میکنند جواب در قرآن قرآه نصیب هر دو آمده و حطفت
 بر بعضی نیست و در میان آوردن جمله و اسحوا بر و سکم برای افاد استجاب و ترتیب است و چون با جواب است
 تقریر به الی الکعبین بتامید احادیث که درجه تو از محنوی رسیده و زیاد و تحقیق این سنه که کتابت و الاحکام
 ذکر کرده ایم انجا بر آنرا آمده که امامیه روایت کرده اند اقتضای منووده میشود عباسی از علی بن حمزه و اینست
 کرده که از ابی ابراهیم از زینب قدیمین سوال کردم گفت بغیر غسل و محمد بن عثمان از ابی الفضل از ابی
 عبد الله روایت کرده که گفت که اگر فراموش کردی مسح سر را تا که بارشسته پس باید که مسح کنی سر را
 پسترا را باز بشوی این اثر بر فضیلت ترتیب دلالت دارد و کما یروى عن سید الشافعی رحمه الله عن ابی جعفر
 طوسی و غیره از امامیه بن اثر را با بسناد و آنکه نزد آنها صحیح اندر روایت کرده اند و محمد بن حسن صفار
 از زید بن علی از ابا خود از علی بن ابی طالب وایت کرده که گفت علی بن شستم برای وضو پس پیش
 اند رسول صلی الله علیه و سلم پس سرگاه شستم بای خود را گفت پنجم صلی الله علیه و سلم ای
 علی خیال کن میان انگشتان دو آنچه روغن غسل میکنند که اهل سنته هم مسح قدیمین روایت کرده
 اند ایندروغ محض است دویم انگشتان با صحابه دوستی میدارند و صحاب اهل بیت بغیر از اینست
 حوا را میزد و غرض محض است ممانعت بآل که شسته و کتب اهل سنته صحاح و مساند میزنند از آنها

افعال و مناقب اهل بیت که صحابه کرام از او روایت کرده اند و غیر اهل سنت از صحابه حدیث پیغمبر
 علیه السلام روایت میکنند من مات وهو مبغض کمال عمل دخل النار و ان صلیه و صام
 اخر جمع من الحفاظ منهم الطبرانی و الحاکم حدیث من ابغضنا اهل البیت فهو منافق
 اخر جلد الطبرانی این حدیث بسیار روایت می کنند اگر بغض شهید شد چرا در فضایل اهل بیت
 بسیار روایت می کردند بلکه دشمن اهل بیت در فضیلت اند چنانچه بالا گذشت که از اولاد و سایر اهل بیت
 دشمنی دارند مگر از فاطمه و اولاد فاطمه بعضی از آنها بعضی را دشمن میدانند و بعضی دیگر را خاصه
 اقصی اهل آن بالا گذشت سیوم آنکه اهل سنت روایت میکنند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 سوره نجم بخواند بعد فوکه تعالی افترأ یتم اللات و العزی و مناة الثالثة الاخری بزبانش التبار
 شیطان گذشت تلك الغرائق العکس ان شفاعتھن لیرتقی چون سوره شتم کرد پیغمبر و مومنان
 سجده کردند و کافران هم سجده کردند بجان آنکه مجبوراً اصلاح کرده و نارا را صنام خوانده و ازین روایت
 تجویز بریان کلمه کفر بزبان پیغمبر معصوم میکنند جواب این روایت و شنی است بعضی مفسران
 و دوزخ حقیق آورده باشند و صحیح است که شیطان در اسلح کافران و دوابی شان صوت
 لباس صوت پیغمبر علیه السلام کرده این کلمه خواند کسی از مسلمانان این کلمه نشنید و از آن
 مطلع نشد تا که پیغمبر خدا از بریل بنجر رسید و پیغمبر ازین ماجرا اهلان را اطلاع داده و پیغمبر خدا
 صلی الله علیه و سلم تخمین شده و برای تسلی پیغمبر علیه السلام این آیه فرود آمد و ما را سلسنا من
 قبلک من سوطی و لانی الا اذا تمنی الحق الشیطان و امنیته فتنم الله ما یلق الشیطان
 شتم بحکم الله یا نه و الله علیم حکیم چهارم آنکه اهل سنت عمل قیاس میکنند و لم یاذن به الله
 جواب محتالی اذن فرموده است حیث قال فاعلموا یا اولی الا بصنا حجة قیاس کتاب
 و سنته و اجماع ثابت میشود شرح و مبطل آن در کتب اصول فقه مذکور است بخاتم امر ویه الماسیه از امام
 و اله بر حجة قیاسی که کرده می شود ابی جعفر طوسی در تہذیب ابی جعفر محمد بن علی الباقری روایت کرده
 که عمر بن الخطاب صحاب پیغمبر صلی الله علیه و سلم را جمع کرد و پرسید که چه میگوید در حق کسی که جماع

گفته باین خود را نزل کند و نصرا کند لکن از من الماء و ما یحیی من سیکند اذ التی احداثا و حب
 الحلیس هر گشت علی را تو چه میگی ای بی حسن علی گفت در اتفاقا جناب من بعد واجب می کنند و
 یکدیگر آب یعنی مثل واجب گفتند آنچه معنی دارد پس علی قیاس کرد پس بر عدد و با قریه و صادق و زید بن علی
 ابو خنیفه را اجازه قیاس داده اند چه میگویند که امامیه ترک اند و اهل سنت بسیار دخن تعالی بر اندک ثم
 روح کرده و فرموده و قلیل من عبادی التکوید جواب مراد از شما در که هیئت میباید است اولیا را بعد از اهل
 سنت و در دهن کنوا و از نه کنوا و کثرت دلیل حقیقه نه سبب است که نور علیه السلام بدین الله مع الحیة قوله
 علیه السلام علیکم و آله و آلکم و علیکم و آله و آلکم و علیکم و آله و آلکم و علیکم و آله و آلکم و علیکم و آله و آلکم
 و زابی حنیفه و شافعی و مالک و احمد از مذرب کرده اند و امامیه را بعد مستویان پس از سبب اول بالا
 است جواب ابو حنیفه و شافعی و مالک و احمد از امامیه طبعیت و از اصحاب کلام و از پیغمبر خصوص اخذ کرده
 اند پس سلسله اهل سنت به پیغمبر منتهی میشود بخلاف آنکه میگویند از مذرب و شام من حکم و شام من مسلم و
 شیطان طاق و عبد الله بن سبا منافقان و ضاحان که از اهل انچه مذرب کرده اند و از آنها بر مفسر
 و صادق و غیره از قرابتی که از آنها کلمات شرک و مانند آن روایت کرده و پس سبب انقض نه از پیغمبر آنچه
 است و نه از امامیه منتهی میگردند و از اهل طایفه مالک و سلف از پیغمبر و حنیفه و شافعی و مالک و سلف
 علی و ابی طالب است کرده اند جواب اینهمه که است چنانچه خبر از صحابه و قرابتی است از لعنه الله علی اکابر
 است که انچه در فضایل علی دارد است متفق علیه است میان اهل سنت و در دهن و انچه در فضایل
 خلفای ثلاثه دارد است مختلف فیه است پس نمک فیه برای متفق علیه ترک کرده شود جواب ترجیح
 نیاشد که عند المعارض و در فضایل علی و غیره صحابه معارض نیست بلکه فضایل همه مسلم است و اگر
 این قول در حق سبب باشد نصاری نیز مانند و دهن گویند که فضایل بسی نزد مسلمانان و نصاری
 متفق علیه است و فضایل محمد صلی الله علیه و سلم متعلق فیه است و مطلقا این قول ظاهر است
 نهیم که بشود بر نجاب خود پیشین و از مخالف اهل سنت که در نجابت خود شک دارند و الجازم انی بالاتر
 من ساک جواب در حدیث موت بر این مومنان یقین دارند بر آنکه معده خیر و سعاسی ای بعد و انجام

انتسابی و آورنده آن محبت در ولایت بر خوف و بچین قول نکالی فاجون نام خیفه قالوا
 لا تخف و بشو به بعلوم جلیلم در حق ابراهیم علیه السلام و قوله تعالی فخرج منه حرقا لا یخلف
 خصمان یعنی بعضی علی بعضی و در حق داود علیه السلام و قوله تعالی فخرج منه یخا یا یخا
 نیز در حق موسی علیه السلام میج است بر خروج خوف و فرج که مقتضی بیشتر است احیاناً و دلیل چنین است
 که انبیا از زلزله اهل صفات نمره اند و خزن ابلی که اگر فرض کرده شود برای جان پنهان برای جان خود
 چنانچه وقت خود بر آن ولایت وارد که ابو بکر سینه بر از دخول در عارضه کرد و او را خود داخل شد
 را بنا و ب کرد و خنده های آنرا بیچاره چادر خود مید کرد و نورانی باقی ماند در آن دو ابراهیم پایی خود را
 اگر چه سینه برادر عار طلب کرد و با ناله غریبای او رسید و آن کار بجان که فتنه شربت شهادت چشید و با مسلم
 و در آن قصه از حدیث برادر ابن زب از صدیق روایت کرده قال بکنت قال رسول الله صلی الله
 علیه و سلم له تبکی قلت اما والله ما علی نفسی ابکی و لکنی ابکی علیک الحدیث فانه
 علی رضی الله عنه فاعلم انما یست از پیغمبر خدا صلعم شنیده بود پس اگر در جواب جرات اسپر و گنجی
 داشت که او را خطر جان و احتمال قتل از دست غیر آن قائل نبود و ابو بکر با وجود این علم نمود
 در جواب چه جرات اسپر و در وفات رسول الله صلی الله علیه و سلم منها قصد مقام اهل ارتداد و قابل
 عوب نمود و در دست از محمد بن عقیل بن ابی طالب روزی علی مرتضی رضی الله عنه خطبه خواند و گفت ای
 مردم شیخ الناس بیت من گفتم توئی ای امیر المؤمنین گفت شیخ الناس ابو بکر صدیق است که چون روزی
 بد شد پیش برای رسول خدا صلعم بر پا کردیم گفتم که گیت که مستباد و شود و نزد خویش نماند
 نیاید و کسی از کفار پس آنجا قیام نشد مگر ابو بکر و او که تمیز میکرد بر سرش ستاده ماند هرگاه کسی از کفار
 نزدیک آمد ابو بکر بروی قصد میکرد و سینه و هم آنکه اهل سینه چیز ای پیغمبر افتر کرده اند که از نشان
 بعید است کی آنکه در صحاح اهل سینه مرویست که عایشه بازی میکرد به بنات نزد پیغمبر خانه به پیغمبر
 صلی الله علیه و سلم حال آنکه نزد اهل سینه ثابت است که آنکه داخل نمیشوند در آن خانه که در آن صورت باشت
 و پیغمبر صلی الله علیه و سلم چون صورت ابراهیم را عقیل دید که در آنجا خود کرد و جواب عایشه را بدست

صحبت صغیره بود و کتبیفات شرعی از صغیر است مطلقا اند و محکم که نبات از ابریه ساخته باشد و انصار
 انسان باشد و تکمیل که آن قبل تحریم نگاهداشتن صورت باشد و تحضرت صلی الله علیه و سلم نحو صوره
 ابراهیم در فتح مکه بعد از هشت سال کرده و تکمیل که مراد از حدیث آن باشد که نبات انصار و غیره نزد عاقلان
 آمده باشند با آنها احسب کرده باشد دوم آنکه اهل سنه روایت می کنند که پیغمبر خدا را بجا و در خود می توان
 و من بسوی حقیقت می دیدم چون پیغمبر در مسجد کعبه می گشتند در این چند قیامت لازم می آمد که پیغمبر در این چند قیامت
 حقیقت کعبه را در آن در مسجد و در خود کعبه دیدن و داخل کعبه کنند گان شدنت معلوم آنکه در وجه خود را مقرر کرده اند
 جوان که مردم را محرم را به بنده منافی غیرت است جواب هر دو از کعبه باشد استمال ثلاث حجت این چیز سه بوده چنانچه در
 حدیث آمده است که لعن المسلم باطل الا لثنته تعلیمه لقوسه و نادیه لفرسه و ملاعبته مع نسائه
 پس آن کعبه بود بلکه عبادت بود و بی نهایت بهار و قال الله تعالی و اعدوا لهم ما استطعتم من قوت
 و دیدن صغیره را پس پرده منافی غیرت نیست و ظاهر است که این قصه پیش از نزول آیه حجاب یا نزول آیه
 حجاب بعد از آنکه نزول شده رواه ابوداؤد و الدارمی و غیره و این از عمر روایت که زجر کرده گان کرده بود که این
 لعن حرام است چون دید که پیغمبر صلی الله علیه و سلم آنرا مقرر داشت که عمر هم از آن گفته مانده و بی غیرتی گشت
 که زود فاضل ملعونان بر او انطباق افتاد که صادق گفته اند که جوازینا و فرجه من الکعبه
 سیوم آنکه اهل سنه روایت میکنند که چون ملک الموت برای قبض روح موسی آمد موسی تپاچه بر سر ملک الموت
 زد و یک چشم او کور شد ازین معلوم میشود که موسی انقباض الهی در موت خود را ضعیف نشده و لقاء خدا را کفر
 داشته حال آنکه اهل سنه این روایت مرویست که که لقاء الله کی و الله لقاءه جواب این تپاچه زدن نه برای
 عدم رضایت بود اگر چنین میبود آخر کار چه اذن قبض روح میداد بلکه برای آن بود که او میزد که اول
 او را تحت تعالی در موت و حیوة اختیار خواهد داد و آن زمان قبض روح او خواهد شد که ذکره اینجا می نمودم و غیره مرفوعا
 گویند موسی از ملک الموت سزاوارت یک بی اجازت بود روح او قبض میکرد و آخر کار رضی بمرتبه شد و سوال
 کرد که از زمین مقدس یک تپاچه زد و یک کعبه چهارم آنکه اهل سنه روایت می کنند آنکه نبی صلی الله علیه و سلم
 فرمود نحن احق بالتشاک من ابراهیم اذ قال رب ارنی کیف تخی المؤمنین چه شک منافی با آن است

پس نسبت شک با بر ابراهیم رسید اصل محال است جواب مرد از شک بجا آورد و طالب در محمول زیاد و
 معتبر و قوه بماند است که مقتضای تنزل تر است و صفیان آنرا میداند نه عوام و آن زمانی ایمان
 نیست چنانچه انس قرآن بر آن طاق است قال و لکن من قال بلی و لکن لیطمئن قلبی بکلمه
 متضمنه ای ایمان کامل است و معنی حدیث آن است که ابراهیم طالب باده علم و شین بود پس لا ین
 نرایم بان زیرا که ما موری طلب با و علم حجت قال الله تعالی و قل رب ذلک علیما یا کفره کفره نور و نور
 حدیث است که سوال بر ابراهیم چه چیز شک بود اگر برای شک بودی سخن اخیری بدینا بکنه ابراهیم
 حکذا و ابراهیم غم آنکه اصل سنه و ایتیه میکند نه صلی علیه و سلم انه قال لو کذب ابراهیم لکذب الله
 کذبات اینجاست که کذب شدیدی ابراهیم دنیا معلوم اندا و کذب جواب لفظ کذب مجاز است انما
 تعزین و نه حال مجاز در کلام خدا و رسول علیه السلام بسیار است و آن لامنه خیفه کذب بر پیغمبر صلی
 علیه و سلم است می کنند چنانچه آنست که مردم عدم و ثوق را از تو الی کما یفنی و کذب بر ابراهیم را
 ازان قبل میگنید و آن جلالت کشتم که از آن نه در صحاح از پیغمبر صلی علیه و سلم روایت میکنند
 که فرموده شیطان میگردد از سایه عزیزین تنفیل هر را بنیال لازم می آید چرا که شیطان اقوم را و و سپهر
 قال الله تعالی فوسوس الیه الشیطان قال یا ادم هل ادک علی شجرة الخلد و ملک
 لا یبل و در روی عمل کرو حجت قال نه من عمل الشیطان و ابوب راس کرو حجت قال انی
 من الشیطان بنصرت عذاب و در قرآن محمد صلی علیه و سلم اتقا کرده و نازل شد و ما ارسلنا
 من قبلك من رسول و لا نوح الا اذا تعفی الی الشیطان فی المنینه جواب و الشیطان کن نیست
 از خوف و عدم تسلط او بچیز حق و حمایت الهی و در میان خود و حجت قال الله تعالی ان عباد
 لس لک علیهم سلطان و فرار یعنی خوف که در قرآن تعالی قل ان للذی نفروا من
 مرد شدت خوشت نه فرار یعنی حقیقی و این شدت خوف که شیطان از عجز است و از انبیا بطریق اولی
 ثابت است زمانی آن نیست که ایمان و سر کند چنانچه با وجود شده خوف شیاطین از هجوم آسمانی
 ایمان استراق سمع میکنند قال الله تعالی و حفظا من کل شیطان ما رد الا من اضرف

الجمع فاشبهه شهاب ثاقب و اینهمه ایات که بر زلات انبیاء و ائمه دوازده مراد و مصرف از ظاهر آمد
 چنانچه در کتب تفسیر بشرح و بسط نوشته شده و اقوال انبیاء بصحیته خود از راه مضمّن نفس است که ما مراد از مضمّن
 آنکه اهل سنت روایت میکنند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرموده که دخل بهشت شدم خمس خوش فطین بلال
 را پیش خود شنیدم این حدیث لا تروا در فضیلت بلال سلام الهی بکر صدیق بر آن سرور علیه السلام فرمودید
 شما لان السابق بفضل بن المیثوق جواب این باطلست و ناقص نسبی چرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 صوره مشابه بلال و هم چنین صوره مشابه دیگر مومنان را دیده چنانچه طبرانی روایت کرده از ابی امامه
 که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود دخل بهشت شدم شنیدم پیش خود او از حرکت بلال و بالا تدر بهشت
 دیم فخر دارانته خود او پائین تر دیدم اغنیاء و احوال آنکه اینهمه بعد قیامت دخل بهشت خواهند شد آنکه اهل سنت
 روایت کرده اند که پیغمبر از روز عرفه بسوی عمر نظر کرد و تبسم فرمود و گفت که حق تعالی مباحث می کند
 به بندگان خود عاقله و غیر خاصه از حدیث فضیلت عمر بر پیغمبر لازم می آید چه خود را از خواص نشاند
 جواب این قول باطل است چرا که این حدیث دلالت ندارد بر آنکه حق تعالی بغیر عمر خاصه مباحث نموده
 باشد پس ازین حدیث فضیلت عمر بر ابی بکر هم لازم نمی آید چه جای آن بسیار هم سخن چهاردهم آنکه اهل
 سنت نماز بر پلیدی خشک جائز میدانند جواب این بنیان محض است چرا که طهاره بدن و ثوب و مکان
 شرط جواز صلوٰه است نزد تمام اهل سنت بلکه نماز بر پلیدی نامحسب اما میسر است و این مطهر حلقه
 در ارشاد و ابوالقاسم در شرایع و طوسی و غیره نوشته اند که نماز در نجس جایز است اگر نجاست
 مستعدی نباشد و طهاره موضع بخود فقط شرط میکنند باز در هم آنکه میگویند لعب بشرط نجس نزد اهل
 سنت جایز است جواب این هم که بفرموده است لعب بشرط نجس نزد ابی حنیفه و مالک و احمد
 حرام است و نزد شافعی بر یک قول او کرده و بر طریقه که اخلال در نماز نامیسره و واجبات میکند
 نزاع و کذب بگرد و در صورت حیوانات از اسب و قیل و مانند آن در آن نباشد و اصرار بر آن
 نباشد چرا که با اصرار کبیره می شود و صحیح آنست که شافعی این قول رجوع کرده و بقول آمده
 گفته فزنی داده و بجز مبحث بشرط نجس قائل شده تا نزد هم آنکه اهل سنت سرود را حلال میگویند

تو ای شیخ منم از دست علماء هر جا در میب بحر مد آن قائل اند و چه در شایع سلام سل زبان تنزد و درند و بعضی
نیز گمان که استمال نکرده اند و گفتسم شریطه در آن کرده اند که اثبات حریته غنا با آن شریطه خالی است
و غنا با آن شریطه متلا و شرعا ممنوع نیست و دخل بهر نیست هفتم آنکه اصل بسته و منوره به عقیده تم جالبه فارز
حال آنکه حق تعالی میفرماید فان لم یجدوا ما یحبون فاصیدوا طیباً حرام و منوره نیز پذیر
نزد مالک و توافقی و احمد و ابو یوسف و محمد و جمهور اصل صحیح نیست و نزد و همچنین هم و بی منفی جایز نیست مگر نزد
از اجماع نیز جایز است و مستند در ریاضت شبیه الحکم است و لکن فی سبیل العساکر حسنة فیه هم
امکان بسته بر لواط حد واجب کند حال آنکه لواط از زنا محض است جواب در حکم لواط اخلاقی است از دین ماضی
حد واجب است از دین عینیه و احب نیست چرا که لواط را در لغت زنا میگویند و حد و در تقیاض ثابت نمیشود و دلالت
النفس گفتن ممنوع است چرا که ولایت نفس آزادی گویند که هر نفوی از زبان بهیچ چنانچه از مرتبه تا نافع و نه شرب
و در سبب نه تفاوت و از دین حای هر نفوی و نیز دلالت نفس غنیم اولی یا سادی یا بی شوق و لواط
سادی را نیست چرا که زنا در معنی خلعت بهیچ اتفاق نیست مولود و نبات لواط و نه از اصحاب و در سبب
اطاعه اقوال شتی دارد شده و الله اعلم **مقاله خامس** در اثبات فضیلت خلفاء از بعد به ترتیب
خلفاء و فضیلت خلفاء از بعد بر دیگر اصحاب فضیلت و دیگر اصحاب بر امام است و در مواد فضیلت و در آنکه از
شجرات صحابین لسان و آن تا اول نیک باید کرد به آنکه اصل بسته و جاذبه اتفاق دارند را که فضیلت امام
بعد الانبیا را بر دیگر الصدیقین غیر امام فضیلت یحیی بر غیرشان پس از خود است از کتاب بسته و اجماع است و
مستعمل و آثار اصحاب و تابعین و الله اعلم آن بسوی اجماع است که کتاب پس است لالی بهر تعالی مطهر
که این نفوی منکر من نفوی من قال العظم و قال اولیاء العظم در حدیث من الذین اتفقوا من بعد
و قال الامام علی بن ابی طالب من بعد من قال العظم و قال اولیاء العظم در حدیث من الذین اتفقوا من بعد
نازل شده و این آیه بسیار نفس دلالت دارد بر فضیلت تابعی از اصحاب که پیش از شیخ که اسلام آورده
و اتفاق تمام در راه خدا کرده یک بعد از شیخ که اتفاق و قتال نموده و به ولایت نفس است و دارد
بر آنکه یحیی فضل است از دیگر اصحاب چرا که معنی موجب فضیلت در آن آیه است و است و اتفاق

واما بعد اسلام بر بخت اسلام هر چند در رضی سم یافته شده اما چون اتفاق علی است بر آنکه حضرت رضی
 در دو اسلام صغیر بود و در حجر آنحضرت صلی الله علیه و آله و آتش که بر موی بطی سیر این سخن را خارج
 ابو عمرو فی الاستیعاب عن عمرو بن عوف قال سئل محمد بن کعب القرظی عن ابی بکر عن ابی سلمه
 اعلی ام ابو بکر قال سبحان الله علی و له ما السلام و انما سبب صلوات الله علی الخلفاء
 من ابی طالب و اسلام ابو بکر فاطهر اسلامه و لا شک عندنا ان علیا اولها اسلاما و چون
 انبیا نیست چنین بر بر رضی ثابت شود و بر غیر رضی بطریق اولی ثابت شود و اکنون احادیثی که دلالت
 بر او بر بخت است اتفاق و ثابت چنین دین بر بیان نائیم نهاده است ابی هریره قال قال رسول الله
 صلوات الله علیه ما لاحد عندنا یذکره و قد کافنا ما خلا ابی بکر فان له عندنا ید یکافیه الله شای
 بها و اله الفاتحه و ما انقضی مال احد فظ انقضی مال ابی بکر و اخرجه المصنف و منها حدیث
 هشام بن عمرو عن ابیه قال قال سلمه ابو بکر و له اربعون الف اتفقوا کله علی رسول الله صلی
 الله علیه و سلم و فی سبیل الله لخرج ابو عمرو و منها ما رواه البخاری فی حدیث طویل قدید
 لابی بکر فابتنی مسجداً یسما داره و کان یصلی فیه و یقر القرآن و منها ما روی ابو عمرو فی
 الاستیعاب قال اعق ابو بکر مبعثه کانوا یعذبون فی الله منهم بلال و عامر بن فحیر و منها
 ما قال ابو اسحق انه لما اسلام ابو بکر اظهر اسلامه و دعا الی الله عز و جل و الی رسول الله صلی الله
 علیه و سلم و کان ابو بکر رجلاً مؤلفاً القوم بحب اسلامه و جعل یدعو الی الاسلام من وثق
 به من قومه فبنی مناه و یجلس الیه فاسلمه و جاءه فیما یلخص عثمان بن عفان و زبیر بن العوام
 و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و طلحه بن عبید الله فاجمعو الی رسول الله صلی
 الله علیه و سلم فاجابوا الیه و اسلموا و انما عثمان رئیس بنی عبد شمس بود و زبیر رئیس
 بنی اسد و سعد و عبد الرحمن رئیس بنی زبیره و طلحه رئیس بنی تیمم پس اسلام اینها که شرکت قریب ترین
 در پی سرزده کفر شد و منها ما ذکره ابو اسحق فی تفسیر قوله تعالی لا یتوفی منکم من اتقى من قبل الفسحة
 و قال که خبر من نزد من خبر مسلم آمد و ابو بکر را دید که بروی یزید بن اسف بر سینه پاره شده گفته

که بر مال است گفت انچه مال داشت در راه خدا رفت کرده جبرئیل پیغمبر علیه السلام را گفت که ابوبکر را بگو که مرا
بر تو سلام بید و میگردد که دین غم از میان جانشی رستی بانه ابوبکر گفت اعلی بنی اسباط انا عن ابی راض
اما عن ابی راض این حدیثی است که بنوی در معالم التنزیل در تفسیر همین آیه پسندیدنی است بل گویم
از ابن عمر که بوم بن عمرو رسول مومصلی علیه السلام و ترواد ابوبکر و ابوبکر جبرئیل آمد الحدیث و منها حدیث ابی راض
الدوسی قال كنت جالساً عند النبی صلی الله علیه و سلم فاطلع ابوبکر و عمر فقال رسول
الله صلی الله علیه و سلم الحمد لله الذی ایدنی بهما الخرجه الحاکم و منها حدیث ابن عباس ان
رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لا اثم اع الا سلام بانی مجهل بن هشام او بعمر بن الخطاب قال
فاصبح فعدا عمر علی رسول الله صلی الله علیه و سلم فاسل الخرجه الترمذی و منها حدیث ابن مسعود
نحوه فقال الخجل لله دعوه و رسول الله صلی الله علیه و سلم جبرئیل علیه ملائک الا سلام و عدم
الا و ثان اخرج الحاکم و منها حدیث عائشه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لا احد
اعز الا سلام بعمر بن الخطاب صنفه الخرجه الحاکم و منها حدیث ابن عباس قال لما اسلم
عمر قال انشرکون الیوم انصف من الخرجه الحاکم و منها حدیث ابن عباس قال لما اسلم
عمر نزل جبرئیل فقال یا ایها المستبشر اهل السماء باسلام عمر و ابی راض و منها حدیث ابن
مسعود قال ما رانا اقرق منذ اسلم عمر و فی روایت و الله ما استطعنا ان یصل عند الکعبه ظاهر
حقاً سلم عمر الخرجه الحاکم لیس فیها بنم کردن این حدیث و دلالت دارد بر فضیلت بنی امیه
نشد رسول الله صلی الله علیه و سلم پس از آنکه آنست که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ای مکرر امام در نماز گذرد
و از امامت دیگری باشد و وجود انکار شد و در چنانچه بالا گذشت و فرمود بسبب لغو فیم ابوبکر
ان یومهم غیره الخرجه الترمذی من حدیث عائشه و له شواهد کثیره عند الشیخین و منها
حدیث ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما من بنی الا وله
وزیران من اهل السام و وزیران من اهل الارض اما وزیرای من اهل السام جبرئیل و میکائیل
و اما وزیرای من اهل الارض فابوبکر و عمر الخرجه الترمذی و منها حدیث سعید

ابن المسيب وسئل قال كان ابو بكر الصديق من النبي صلى الله عليه وسلم مكان الوزير
كان يشاوره في جميع اموره وكان ثانيا في الاسلام وكان ثانيا في الخار وكان ثانيا في العرش
يوم بدر وكان ثانيا في القدر ولم يكن رسول الله صلى الله عليه وسلم يقدم عليه احدا
ومنها قوله صلى الله عليه وسلم لا يربك روع هذان سيدا كهول اهل الجنة من الاولين
والآخرين الا البنين والموسلين وروى بعض روايات انه سيدا كهول الجنة وشبابا باروا اله النزي
من حديث انس وصلى بن ابى طالب وحادث ابن ماجة من حديث ابى جحيفة اخبرني يحيى بن
سليم ومنها قوله صلى الله عليه وسلم لقد هممت ان ابعث الى اذفاق رجالا يعلمون
الناس اسنان والا فرائض كما بعث عيسى خواريين قيل فاين انت من ابو بكر وعمر قال لا غنى
لي عنهما انهما من الذين كالسمع والبصر وفي رواية كالأرأس من الجسد اخرجه الحاكم
عن حذيفة وابن عمر والطبراني عن ابن عمر عمرو بن الخطاب وانس وابو نعيم عن انس وابن
عدي عن حذيفة ومنها ما طلعت الشمس على احد منكم افضل من ابوبكر
رواه الطبراني عن جابر والحاكم والطبراني وابو نعيم وابن النجار عن ابى الدرداء
والحاكم عن انس ومنها حديث سعد بن ذرار قال قال رسول الله صلى
الله عليه وسلم ان روح القدس جبرئيل اخبرني ان خير امتك بعدك ابو بكر
رواه الطبراني ومنها قوله صلى الله عليه وسلم لو وزن ايمان ابى بكر بايمان
اهل الارض لرجمهم رواه ابن عدى عن ابن عمر وابن راهويه عن عمر موفيقا
بسند صحيح ومنها قوله صلى الله عليه وسلم انا في حب جبرئيل فقلت من بها جرعى
قال ابو بكر وعمر لي امواتك من بعدك وافضل منك رواه صاحب مسند الفردوس
عن علي ومنها حديث ابى هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اما اناك يا ابا بكر
اول من يدخل الجنة من اصحابي او داود والحاكم ومنها حديث ابى بن كعب قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم اول من يصافى الحق عمر واول من يسلم على اول من ياخذ بيدك فيدخل الجنة لخير من ياخذ بيدك

[illegible]

علی سید عباس است من حیث النسب اینها در بعضی احادیث پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود علی و عباس
 هر دو را اتمامید العرب واه ابن عدی عن ابن عباس مرفوعیست و الله علم و دیگر احادیث بنیاد علی
 بر لادن دارند لیکن این احادیث قمار من ندارد منها قوله صلی الله علیه و سلم لعائش انی وانا منک واه
 بخاری و مسلم من حدیث واه بن عازب و حاکم کردن آنحضرت صلی الله علیه و سلم فاطمه علی حسن
 و حسین و سبطه بعد نزول قتل فقالوا اندع ابنا ثنا و ابنا ثنا و نسائنا و نسائنا و انفسنا و انفسنا
 و قوله صلی الله علیه و سلم من سب علیا فقد سبنی و من اذی علیا فقد اذی فی حرکم و از این
 احادیث یکا گشت علی رضی الله عنه یا آنحضرت علیه السلام من جتهه بنسب و انچه کلمات در حق دیگران
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمودی گشته در حق عباس مذکور رایت کرده اند فی عجمی فقد اذی فی فان علم الرجل
 صوابه و غیر در حق عباس و نسبت بنی بنسب و به غیرشان نسبت نمی و انما منک و او رفته و عادت و عوب بود
 که در وقت بمال و اولاد و اقربا و خود را حاضر نمیداشتند و بهم چنین در وقت عهدتین کسستن و الی امر خود
 متصدی می شد یا کسی از اهل بیت او پس از تبلیغ آیات سوره برات فضیلت علی بن حسین رضی الله عنه
 لازم نمی آید فاده حدیث حدیثه ان ناهو و ابابکر یجدوه امید از اهدا فی الدنيا و اغنی فی الآخرة
 و ان ناهو و امر یجدوه و قویا امینا لا یخاف فی الله لو مته لا ثم و ان ناهو و علیا و لا و اکرم و اعلین
 یجدوه و هادیامه و یا یخذکم الطریق المستقیم و اوله الحاکم و در وی من حدیث علی ایضا
 حاضر همان از حدیث فضیلت علی بن حسین همیده اند که در است هرگاه مستقیم بوی حواله فرمود و حق است که حدیث
 بر فضیلت بنی است به و بلکه این حدیث دلیل است بر آنکه این سه بزرگ تحت خلافت اند و اشاره است با آنکه این سه
 اولاد هر بنی خفای میکنند بسوی بابی بکر ثانی بسوی عمر ثانی بسوی علی و اشاره است با آنکه در خلافت ابی بکر و عمر
 را جای دم زدن نخواهد بود و چون علی را خلیفه کنند در خلافت علی مردم تنایع و اختلاف کنند لیکن حق در آن
 بجانب علی و متبعان او باشند پس اگر او را بگریزند بهر ایت رسند و الا از مایست و در بابا یعنی کرده باشند
 و اشاره بهین معاکر و حدیث قال من اطاع علیا فقد اطاعنی و من عصا علیا فقد عصانی و حدیث
 قال و الذی یبید لاین اطاع لی یدخل الجنة جمیع الکعبین اخرجه الطبرانی من حدیث

بن مسعود توجیه رویا در آن حدیث است که نوله علیه السلام اداکم فاحلین ای لانه ترك الاولی
 یعنی امیر ساختن علی با وجود یقین از شما خواهد بود و چون آمد که در حضور ترحم مغضول با وجود ناسل
 لازم می آید پس آن حدیث در معنی آن حدیث است اگر آن حضرت صلی الله علیه و سلم فرموده یابی الله و المؤمنون
 الا ابائکم و انما آنحضرت صلی الله علیه و سلم در شان ابی بکر زهد در دنیا و رزق و آخره فرموده این است که
 درایت است صراحت مستقیم را چه درایت صراط مستقیم معنی برای غرض است و آنچه در شان سرسره فرموده
 نوی این لایحاف فی الله که ممتد لاکر این ولایت میکند بر کمال درایت فوت و زدن عدم غرض
 بلاست پس فضیلت علی رضی الله عنه بر ایشان کجاست متناو میشود و الله علم اکثر احوال ایشان که
 رویش و اشغال شان آنرا وضع کرده اند و محدثین آنرا معتبر ندارند و کذب افرا میگویند و اگر آن حضرت
 و اما اجماع و آثار صحابه و ائمه الهی است غیره که جمیع آن بسوی اجماع است منها الزین عمر قال کنا
 نحرم بین الناس فی زمان رسول الله صلی الله علیه و سلم ففیما بکثره عمر بن عثمان بن عفان
 اخبره البخاری و فی روایه کنانی فی زمن النبی صلی الله علیه و سلم لا یقول ما یبکر احدا من
 عمر بن عثمان ثم یزک اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم لا ینافعل بینهم و منهذا
 اقوال عرب الخطاب منها قول وقصه سقیمه بنی قریظ ما خیر الاضایا من خیر السایین ان اول الناس
 بامر رسول الله صلی الله علیه و سلم من بعد و ثانی اثنا عشر فی الفار ابوبکر السباق البین
 اخبره ابن ابی شیبة عن ابن عباس عن رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یقول ما یبکر احدا من
 رسول الله صلی الله علیه و سلم و فی فان یلک محمل قد مات فان الله عز وجل قد جعل بین
 الخیر کما نوراً یهتدون به بما ھدی الله محمداً و ان ابابکر صاحب رسول الله صلی الله علیه و سلم
 و انه اول الناس ما و کما فموا فیما یخبره البخاری عن انس عن رسول الله صلی الله علیه و سلم
 فی ساعده فابکر طیب نفسه ان یقدم ابابکر فالوا یعنی الا نصار فعود بالله ان یقدم
 ابابکر و قوله کان والله ان اقدم فیضرب عنقی لا تقر بی ذلك من اثم احب الی من ان
 انما و علی قوم فیه ابوبکر الا ھذا الا ان رسول الله صلی الله علیه و سلم فی الموت شی لا اجد کلا ان

اخرج البخاری عن ابن عباس عنه وقوله ابو بكر سيدنا وخيرنا واحبنا الى رسول الله صلى
 الله عليه وسلم اخرج القزويني عن عائشة عنه وماروى الديلمي في الفردوس وابو نعيم
 في الحلية ان عمر بن الخطاب صعد المنبر فقال الحمد لله الذي صيرني ليس فوق احد
 ثم نزل فقبل في ذلك فقال انما فعلت ذلك للشكر ايمنه اقول عمر بن الخطاب كه او در تنفيهي
 ساعده بحضور جماعتی از انصار وغيره گفته و انصار و بر جوش گفتند فعوذ بالله ان تنقدم ابا بكر
 و بر سر منبر روز دوم از وفات آنحضرت صلعم بحضور اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم گفته كسى انكار
 ننموده و در مجلس متعدد بر سر منبر و غيره گفته و سامان تسليم آن نمودند كسى انكار آن نكر و دليل
 است اجماع و منها اثر ابو عبدة بن الجراح چون هنگام پيتم بعضی مردم نزد ابى عبدة بن الجراح
 آمدند و خواستند كه باوى بيعت كنند ابو عبدة گفت تا نوبتى و فيكذلك ثلثه عني ابا بكر اخرج ابن
 ابى شيبه عن محمد بن سيرين و اخبر احمد معناه غير انه ذكر استدلال ابى عبدة
 لا ستخلافه في الصلوة و منها اثر عبد الرحمن بن عوف كه بعد وفات عمر و جمعي عظيم شرط كرد كه بر سر
 شيخين عمل كند و حاضران تسليم نمودند و از عثمان بن عفان بعد قبول اين شرط بل استطيع
 ان اكون مثل ثمان الحكيم اخرج ابو عمرو في الاستيعاب على رضى و فضليت عثمان بن خود مشا
 كرد و در شرط عمل كردن بر سيرة شيخين مناقشه كرد و همچو كس از حاضران مجلس كه مهاجرين
 و انصار و امراء اجناد سبوح بودند مناقشه كرد و انكار بران نمود اين دليل است قاطع بر فضليت
 شيخين و منها اقول على رضى در ايام خلافت خود كه مجلس متعدد بر فضليت شيخين
 را بر ترتيب بيان نمود و جمعي را كه در اين سلسله طعن فاسد بود زجر نمود و فقها و صحابه
 حاضر بودند از كسى منهي و آخر اخصى ظاهر نشد و اين آثار بعد قوا تر رسيده و به
 گفته كه بنشاد و چند كس از على رضى الله عنه فضليت شيخين بر ترتيب روايت
 کرده اند انتهي و في الواقع اين سلسله را بهر ترتيب از خاتم المخلفا كسى ديگر تفسير
 نكرده و اعناد كل اهل سنة بر تصريحات او است از انجمله قول او

وخير هذا الاثر ابو بكر بن عمر بن الخطاب في حديث محمد بن حنفية قال قلت لابي اي الناس خير
 بعد النبي صلى الله عليه وسلم قال ابو بكر قلت ثم قال عمر بن الخطاب ان يقول عثمان قلت ثم انت
 قال ما الا رجل من المسلمين رواه البخاري ومنها حديث ابى جحيفة واطرق احد ما عن
 زوزن جيش منته قال سمعت عليا يقول الا خيركم مني هذا الا امة بعد نبينا ابو بكر ثم قال الا
 ان خيركم مني هذا الا امة بعد ابى بكر وعمر واخبرنا احمد بن محمد بن عيسى قال حدثني ابو جحيفة
 الذي كان يسمي عليا بن الحسين قال يا ابا جحيفة الا خيركم يا اخي من امة بعد نبينا
 ابو بكر وعمر بعد ما قالوا نعم لم يرد له احد من النعمان ابى اسحق السبيعي عن
 قال قال علي بن ابي طالب الا امة بعد نبينا ابو بكر وعمر ثم قال خيركم مني
 اخبرنا احمد بن محمد بن عيسى عن ابى جحيفة قال كان ابى من شرط علي وكان تحت المنبر فحدثني
 الى انه صعد المنبر يعني عليا فحمد الله تعالى واتى عليه جمل على النبي صلى الله عليه وسلم
 فقال خير هذا الا امة بعد نبينا ابو بكر والثاني عمر قال فحمد الله تعالى فخرج حيث احب فخرج
 احمد خامسا ما اخرج الاراقطني والمحافظة ابو زر عبد بن حميد بن محمد الانصاري الهروي
 من طرفي متون عن ابى جحيفة رضي الله عنه قال دخلت على علي بن ابي طالب فقلت يا اخي ان
 بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال مهلا يا ابا جحيفة الا خيركم مني هذا الا امة
 رسول الله صلى الله عليه وسلم ابو بكر وعمر وبعثك يا ابا جحيفة لا يجمع بقدر وجب ابى بكر
 وعمر في قلب مؤمن واخرج الدارقطني عن ابى جحيفة انه كان يرى ان عليا افضل الامة
 فسمع انه اما في القوم فخرج فخرنا فدا فقال له علي بعد ان اخذ بيده واخذه بيسته
 ما الحزنك يا ابا جحيفة فذكر له الخبر فقال له الا خيركم مني هذا الا امة بعد نبينا ابو بكر
 وعمر قال ابو جحيفة فاعطى الله عهدا ان لا امة بعد هذا الحديث بعد ان شافني بعلم ما بعثت ما
 ما الحرج المحافظة ابو بكر وعمر بن الحسن الاخرى البغدادي عن ابى جحيفة رضي الله عنه قال
 سمعت عليا بن ابي طالب يقول خير هذا الا امة بعد نبينا ابو بكر ثم ختم عمر بن ابي

از اناندا این روایات ظاهر شد که حدیث ابی حمزة از زور و اقمه روایتی بر سر و دوم در خانه
 علی یعنی در خلوت و آنچه روایت کرده شده است که خطیب علی فقال ان خیر هذه الامة بعد نبیها
 ابوبکر و عقیلم رجل فقال وانت یا امیر المؤمنین فقال نحن اهلبیت لایواننا الحد این
 زیاده باطله من سنن احمد و مناقص روایات صحیح و منها حدیث علقمة قال بر اجماع النخی ضرب خلق
 ابن قیس هذا المنبر و قال خطبنا علی علیه هذا المنبر فقال الله و انشی علیه و ذکر ما شاء الله
 ان ینذکر فقال ان خیر الناس کان بعد رسول الله صلعم ابوبکر ثم عمر ثم اجد ثنا بعد جماعه اما
 یقضی الله فیها الخرجه احمد و منها حدیث الازال بن مسروق عن علی قال خیر هذه الامة
 بعد نبیها ابوبکر و عمر اخرجاه ابو عمرو و الاستیعاب و منها حدیث عبد الحیثم له طرق
 کثیرة فی أحدھا عن حبیب بن ثابت عنه عن علی انه قال لا انا ثم عمر ثم خیر هذه الامة بعد نبیها
 صلعم الله علیه و سلم ابوبکر ثم عمر اخرجاه احمد و ثانیها عن المسیب بن عبد الحیثم عن ابيه قال
 سمعت علیا یقول ان خیر هذه الامة بعد نبیها ابوبکر ثم عمر اخرجاه احمد و ثانیها عن ابی اسحق
 عنه قال سمعت علیا یقول علی المنبر خیر هذه الامة بعد نبیها ابوبکر و عمر و لو شئت ان اسمی
 الثالث لسمیته اخرجاه احمد و رابعها عن عبد الملك بن سلیم عنه قال سمعت علیا یقول قبض
 رسول الله صلی الله علیه و سلم علی خیر ما قبض نبی من الانبیاء و انشی علیه صلی الله علیه و سلم
 قال ثم استخاف ابوبکر فعمل بعمل رسول الله صلی الله علیه و سلم و بسنته ثم قبض ابوبکر علی خیر ما قبض
 علیه حد و کان خیر هذه الامة بعد نبیها ثم استخاف عمر فعمل بعملها و سنتها ثم قبض علی
 خیر ما قبض علیه حد و کان خیر هذه الامة بعد ابوبکر و منها حدیث عبد الله بن سلمة
 قال سمعت علیا یقول خیر الناس بعد رسول الله صلی الله علیه و سلم ابوبکر و خیر الناس بعد ابوبکر
 عمر اخرجاه ابن ماجه و از غایب است انکه امام جعفر بن محمد الصادق رضی الله عنهما از پدر خود روایت کرده گفت
 گفت مروی بعلی ابن ابیطالب که می شنوم ترا که در خطبه خود می گویی اللهم اصحبنا باصلحت به الخلفاء
 الراشدين المهديين آنها که می تند پس چشم مبارک او اشک ریخت و گفت هم حبیبی ابوبکر و عمر

إلى الهدي وشيخ الإسلام رحمه الله تعالى قرئ في المصنفين بها بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم من اقتدى
 بها منهم ومن أتبع آثارها جري إلى الصراط المستقيم ومن تسلك بها فهو من حزب الله خروجه إلى فناء أبو طاهر
 أحمد بن سفيان الصهباني بسنده ورواه البخاري استقر في كوفي في كنفه شيوخه من مقتديا به عن الحكم
 بن عجل قال قال علي بن فضال في فضل علي بن جعفر وعمره الاجل في المصنفين خروجه إلى فناء أبو طاهر
 في الاستيعاب ورواه البخاري استقر في كوفي في كنفه شيوخه من مقتديا به عن الحكم
 وصلى أبو بكر وثلاث عمره شريفا فتنه ويعقوب الله من شأنا خروجه إلى فناء أبو طاهر
 للمداني عنه ورواه البخاري استقر في كوفي في كنفه شيوخه من مقتديا به عن الحكم
 يعني عمه في طرقه بعد أبيه بن عباس قال وضع عمر على سريره فكلمه الناس بدعوى وبصلان
 قبل أن يرفعوا ما فهم ولم يرفعوا رجل خذ منك فاذ على فدرجهم على عمر قال ما خلفوا خذ
 لي إلى أن القاه مثل علمه منك ورواه الله ان كنت لا ظن لي بجدك الله مع صاحبك رحبت
 أنك كثيرا سمع النبي صلى الله عليه وسلم يقول ذهبت أبا بكر وعمر دخلت أبا بكر
 وعمر خرجت أبا بكر وعمر خروجه إلى فناء أبو طاهر في كنفه شيوخه من مقتديا به عن الحكم
 عن أبيه محمد بن أبي بكر بن عبد الله أن عليا دخل على عمر وهو سجي قال صلى الله عليك
 ثم قال ما من الناس أحد أحب إلى من الله بما في صحيفته من هذا السجى خروجه إلى فناء أبو طاهر
 محمد بن الحسن في الآثار عن أبي حنيفة عن أبي جعفر الباقر وسلام منها حديث ابن عمر قال وضع عمر
 الخطاب بين المنبر والقبر فجاء على سحرة قام بين يدي الصفوف فقال هو هذا ثلاث روايات
 ثم قال رحمه الله عليك ما خلق الله أبدا أحب إلى من الله بما في صحيفته بعد صحيفته النبي
 صلى الله عليه وسلم من هذا السجى ثوبه خروجه إلى فناء أبو طاهر في كنفه شيوخه من مقتديا به عن الحكم
 عند عمر وهو سجي ثوبه وقد قضى نحبه فكشف على الثوب عمر وجهه ثم قال رحمه الله عليك
 أبا حفص فوالله ما بقي بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم أحد أحب إلى من الله بما في صحيفته
 بصحيفته منك خروجه إلى فناء أبو طاهر في كنفه شيوخه من مقتديا به عن الحكم

که علی رضی الله عنه وقت مرون خود و تشکیک ابن مجرم او را زود چون مردم بوی گفتند یا امیرالمومنین
استخاعت علینا فقال ان یعلم الله فیکم خیر اقول علیکم خیرا که قال علی فعله
الله فینا خیرا فاول ما ابصرکم اخرجکم انما که غرض که اقول مرتضی در باب فضیلت شیخین تبرئ
بر وجهی که رسید کسی مجال بخار آن بزرگواران که در آن فصل آنرا حل کنند بر تفسیر و ابطال التیسه
سابق مذکور شده مخصوص تفسیر درین احادیث متوهم نیست چرا که علی رضی الله عنه در جواب سپر
خود محمد بن یحیی تفسیر فضیلت بیان کرد آنجا احتمال تفسیر نیست و در حدیث ابی حمیفه در یک قصه وارد است
که بر تشبیه که گذشتیم دور کوفه داخل نشده بود مگر بسبب فتح و تسراخ از جنگ اصل
بصره و در آنوقت حکم نماند نزد امراد قوی تر بود و ابو بکر و عمر را دهنه ها گذاشته بود
که فوت شده بودند پس تفسیر برای چه باشد و در یک قصه دست ابی حمیفه گرفته
در خانه خود در تنهائی فضیلت بیان کرده و ابو حمیفه مشتاق فضیلت علی بود و از فاعله
مردم درین مثال سخن شنیده داشت پس بجا تفسیر چه احتمال دارد و اگر تفسیر میکرد
یا محض تمسک بسینو رحیمه با معاویه میناقتسه کرد و محض تمسک نفس نه خود بلکه نه مود
افی عبد الله و اخو رسول الله و انا الصدیق الا که بگوید یقولها بعدی الا که کاذب
صلیت قبل الناس بسبع سنین و منها اقوال ابن مسعود قال جعلوا اما مکم
خیرکم فان رسول الله صلی الله علیه و سلم جعل ما منا خیرنا
بعده و ثمال کو وضع علم احوال العرب فی کفه میزان و وضع علم
عمر فی کفه لرجح علم عمر و لقد کانوا یقولون انه ذهب بینه اعشار العلم و المجلس کنت
اجلسه من عمر و بنی عنده من عمل سنه این اقوال را ابو عمر و در استیعاب روایه کرده
و منها اقول جذیفه کار علم الناس قدس فی حجر مع علم عمر اخرج به
ابو عمر و الا مستعیاب و منها قول سعد بن ابی وقاص کان عمر از هذانی لکن
اخرجنا من ابی شیبته و منها اشعار حسان بن ثابت روی الحکم عن حبیب بن ابراهیم

قال ثبتت على رسول الله صلى الله عليه وآله قال الحسن بن ثابت قلت في ابى بكر شيئا قل حتى اسمع قال
 قلت مشعر وثاني عشرين في النار وقد طاف العدو بين اهل الجبل الجبل وكان حب سوا
 وقد علموا من الخلافة لم يردل بربك يا فتيم رسول الله صلى الله عليه وسلم واني حديث رايزاره
 من قوم باير شمر وكم تبسم تحفرت صلى الله عليه وسلم كعبه صلى الله عليه وسلم واني حديث رايزاره
 السبعي من اول من سلم فقال اما سمعت قول عثمان رضي الله عنه مشعر خيال البرية انفاها واحا
 بعد النبي وادفاها باحدا الثاني الثاني المجرد مشهد واول كاس من هم صدق في الرسالة وها
 ابى محمد الثقفى كذا ابو عمر ودرستين ابى ربه مشعر سميت صدقيا وكل حاجد سواك يسيى باسره غير من
 قول بن عمر قول سعيد بن سبب بانك كشته ومنها قول مسروق حبك بكر وعمر ومعرفة فضلها من السنة
 اخبره ابو عمر ومنها قول سفيان الثوري من زعم ان عليا كان احق بالولاية منها فاقه فاحفظ
 كبا بكر وعمر وللهاجرين والا نصار رضي الله عنهم وما اراد يرتفع مع هذا عمله الى السلام وروا
 ابو داود واكر كسى كذا بكر ابو عمر ويكوز كذا عبد الرزاق عن معمر قال لوان رجلا قال عمر افضل
 ابو بكر ما عتقته وكذلك لو قال على عندي افضل من ابى بكر ليراعفنا اذا ذكر فضل الشئ
 واجبا واثني عليه ما اباها اهله فذكرت ذلك لشيخ فاجبه واشتاهه ويكرهه كذا خلف السله
 في تفصيل ابى بكر وعلى جواب كذا شروى بغير وجه كذا ابو عمر ودرستين قول معمر ذكر كذا بكر
 انوار ورموده واثار وادب كذا تفصيل ابى بكر في رزق ودرستين دلالة وازد اور ودرستين قول معمر
 شد ويزاين قول معمر معلوم ميشود كذا سب معمر تفصيل كسيت برويكى بله جاز است كذا تفصيل شيخ
 نزد او دليل طنى ثابت باشد چنانچه قول باطلاني نوام الامم كذا سب سب با بر اهل طعى را
 گفته باشند واني ابو عمر وكنهه خلف السلف في تفصيل ابى بكر وعلى سياق كلام ابى عمر وبران دلالت
 كذا غرض ابى عمر ويزاين قول اثبات فضيلت على است حصى سب عنها كذا سب سب با بر اهل طعى را
 اهل سنة وجامع است واصل كلام است كذا سب سب سب با بر اهل طعى را كذا سب سب با بر اهل طعى را
 استول شده پس ظاهر آن صرف كنيم بجهت اوله ودرستين تفصيل شيخين ليكن ان اقوال ليه بر

ففضل رضی عنهما خلفا، البته حجت خواهد بود و دریم بلکه معتبر در اجماع قول فقها است که اهل حل عقد اند نه قول
عامة الناس پس در متابعت فقها اصحاب مثل ابی مکر و عمر و عثمان و علی و ابن مسعود و ابو موسی اشعری و ابن عمر
و سعد بن قحاص و زبیر بن العوام و عبد الرحمن بن عوف ابو سعیده بن الجراح و طلحة و انس ابو حمیر
و جابر و عذیبه و عائشه حسان بن ثابت و ابو جحیفه و اشمال شان و از تابعین مثل سعید بن سبیب صفیان
ثوری و صفیان بن عیینة و شعبی و حسن بکیر و ابراهیم نخعی و علی بن حسین و محمد باقر و جعفر صادق و عبد الحنفی
و ابو حنیفه و شافعی و مالک و احمد بن حنبل و اشمال شان قول یکی از احادیث که مجتهد نباشند روایت کرده شود
نقص آن اجماع نمیکند بلکه در اکثر مسائل جامعیه در بدو حال اختلاف را میدهند چنانچه در حدیث ثریب و در جمع
قرآن در مصاحف اختلاف اقوال مروی گشته است بعد از رویدل چون حق ظاهر میشود اجماع متحقق میگشت
و اختلاف برهم می خورد و چه بسوم آنکه قول بعضی از سلف در باب فضیلت بر خلاف قول جمهور اگر یافته
شود و بدرجه صحت رسد آنرا بر فضل خبری عمل باید کرد پس قولی که معنی آنست که در حق طایفه علیها اسلام
گفته اند بعد از جعفر رسول الله صلی الله علیه و سلم احادیثی که قول دلاله دارد بر آنکه طایفه علیها اسلام
از علی علیه السلام حال آنکه کسی از مخالف و موافق باین قول قائل نشد هیچ عمل این قول همان فضل
بر نیست پس معنی قول محمد آن باشد که لوان رجلا قال عمر فضل من ابی بکر یعنی من وجه لا احفقه و لوان
رجلا قال علی فضل من ابی بکر من وجه لم احفقه و لا نزل عینه و اما دلیل عقلی بر فضیلت چنین پس باین
تقریر گفته شود که فضل عبارتست از زیاده یکی بر دیگری و در صفت شرک بنیاب پس اگر وصفی مشترک اعتبار نکند
شود از زیاده نباشد پس فضل نتوان گفت و فضل کلی عبارتست از زیاده یکی بر دیگری بحسب وصفی که در اکثر اقوال
و احسن احوال تکلم بآن اعتنا باید پس فضل کلی باعتبار عرف عام آنست که اکثر عقلا و اشرف آنها بآن اعتنا
نمایند چنانچه الماس بفضل کلی بر بلور و یس گویند چرا که اگر چه بلور در سهولت محبت از الماس بهتر است اما معتبر تر
عبارت عقلا فضل من حیث الایمة است و هم چنین سپر زکاد و بهتر است که گاو من حیث الثروت از اسب بهتر باشد
و باعتبار عرف خاص فضل کلی نزد هر طائفه جداست نزد سلاطین فضل کلی کسی را است که جمیع رجال
و نصیب کاره قتال و مجاهد و هیچ اموال و بیایست من و در او صفاتی که بر ایست متعلق باشد از خاوند

و شجاعت حسن و دیر صلاح امور بحسب و دو خای عهد و اخلاق و اقدار و اکمل باشد و نزد علما
کسی که عقل و فهم و سط و سقه علم و دست و دست بر و تقریر اکمل باشد و در عرف آینه گران
افضل نسبت که آلات و ادوات از اتفاق نامن بحسن و بهر میوه آن ساخت پس در عرف
و دیگر که نزد آن همان است نهایت کسی افضل باشد چون سلو نسب یا فصاحت زبان یا برافه جمال
افضل جزئی آن نمایند و فضل سکه و چون دانشی که فضل کلی با اعتبار هر قوم جدا است پس
نزد اول ملکی که جامع باشد بهمت خود را بهر معبری مبعوث من عند الله تعالی بعلی و کتاب بهر
معتقد باشد بلکه سعادت منحصر است در اتباع این پیغمبر و این پیغمبر بزرگان فضل و کمال است
و فضیلت و بشیر و ملکه در مراتب قرب عند الله و در جبر و ثواب فی دار مجزیه پس فضل کلی
در اصطلاح این مردم نمایند مگر کسی را که آنست بهر پیغمبر و صفاتی که پیغمبر است بر سر است
و اگر بود در مصاحبت و در یاری و مددکاری پیغمبر و در منزلت و در محبت و در بیج و درین دو واسطه بودن
میان پیغمبر و الله و در علوم پیغمبر و تربیت کردن ائمه برین صلاح و تربیت پیغمبر پس هر کس این صفات
در دامن و کمال است و افضل باشد هر که در دیگر صفتی از صفات کمال مثل شرافت نسب یا حسن و جمال یا
محرم و ادوی یا تقبلی رغبتی در دنیا از دیگران بهتر باشد آنرا افضل بزرگ می توان گفت
و فضل کلی پس اول اوصاف پیغمبر علیه السلام که من حیث الرسالة او را نام است است
و آنچه سبب قربیت اوست عند الله تعالی و سبب اکثریت ثواب است با بید فهمیه تا بران پیغمبران
افضلیت دیگران با پیغمبر نبی که محتالی خواست که مردم را بدست کند و بهر قوه خود و آنچه
طالع و بهر و آنها است و در دنیا و آخرت آگاه سازد هر چند درین امر و در هیچ امر محتاج به سبب نبود
اگر میخواهند بواسطه همه بدایت می کرد حیث قال و لو شئنا لا تدناک لنفس احد لکن شئنا
عاده الهیه که امور دنیا منوط با سبب نبی است همان رسل و نبیا از نفس خود حرکت دادند و با
اتحاد نوعی تاثیر و تاثر اتم و اکمل باشد و در احتمال و سطر رحمت و جبار به مقدمه خود کرده در حق او
فرموده و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین و فرمود الدین یو الیها

میابون الله بذا الله فوق ایدیم و لهذا طاقه ادر این طاقه خود و محبت خود فرود
 من بطع الرسول فقد طاع الله فرمودان کس که بخون الله خاسته و پیغمبر کبر الله و باطن او را بر
 مستقیم آفرید و کور اخذ فیوض الهی انحراف نکند و زینج و میل نماید و معلوم لدی و شریبی از مباد
 قیاس کمالی گمیزد و مازاع البصر و ماطفی اشاره بآفت و اورا عقل کامل و قلب سلیم و اذنه علم
 و معارف خطا نکند. باینکه کذب القواد مارای عقل و ارامطاع علوم ربانی و نفس در تالیع مختل
 و جوارح او را تالیع نفس ساخته است و انا علی خلق عظیم کما یترا ان است و لطف الهی
 انشا لخال و گشت که بواسطه ملک مرسل و هم بواسطه از حق تعالی علوم حق بوی رسیده و وجد
 صلاک افه دی اینهم صفات که ذکر شده راجع باشد و کمال است و نیز باطنی و ارقه مؤثره داده
 که با آن قوت باطنی مصاحبت او باطن تنفیضان را در رنگ مفیض گرداند و کج طبعان میرستی آرد
 تا از اخذ فیوض نکند و زینج و انحراف نماید و قلب او را جذبی عطا فرموده که مردم را با آن جذبیای
 محبت و از وی و شست پیدا شود تا از امتثال و لغو و انتها منهای او سر نه پیچید و راه منجید
 ها به من راه منقوس به نتیجه متقنای همین تاثیر است و عینه او را بران مصروف گردانید
 که احکام الهی و علوم ربانی را بقوه قلب و فضاخر زبان بواسطه و بواسطه رسل و جفا کشی چهار
 و تحمل عیسای و عود و نجاش رساند و او را احوال انصار داده که مثل جوارح پیغمبر برآمدند و دین او را هم
 او هم بعد رحلت و آبیاری کرده بکمال رسانیدند و کج اخراج شططه فاخر فاستغلا فاستغلا علی
 سوقه لعل الذی و اشاره باین نعمه و احسان است که فرموده و ابدل بنصره و یلبو صین و الف بقی قلوبهم
 لو انفقتم ما فی الارض جمیعاً ما الف بین قلوبهم و لکن الله الف بینهم این صفات را به احسان است
 و تحمیل را به صفات کمال و کمال سبب فضیلت است بر آنکه به هر یک از این صفات که از پیش
 احسان است که با عرض او را به استیلا و در سیرت چندان از حق کج نیکو و یکا ذنبتا یعنی و در قفسه
 بار و علی خود و اشاره باینکه حق تعالی که لولا ان یثبنا لک لعدت ترکون الهم شایا قلیله یعنی اگر ثابت
 تبارک و تعالی که یل میکردی میسوی که از چیزی اندک معنی بی است الهی هم بسیار یل میکردی

و دیگر از موصوفان الهی و اولاد واسطه می رسند و دیگر از ابواب واسطه او پس می خواند الهی در وی انتم و اولاد با شماست
 چنانچه نیز معنی که بمقابل اوقات بلا واسطه مستقیم و اقوی و اتم تر و اتم بود در نورانیت از منتهی دیگر که بسبب
 مقابل از زمین اول روشن شده باشد و اشاره باین معنی قوله صلی الله علیه و سلم ان اعلمکم و اقربکم الی الله
 سیومم انکه اعمال صالحه از ایمان و عطا و افعال جوارح چون بواسطه تربیت است عملی است از اعمال
 او پس ثواب جمیع آنرا در عمل نامه اعمال و است زباده از اعمال ذات خود و این غیران منقص من حق
 متناقل علیه الصلوة والسلام من سزاسته حسنة فله اجر و اجر من قبل بهای من غیران منقص
 من خود و در دنیا و چون صاف پذیر علم هستی و نیز از فضیلت است آوردی ازین باین فضیلت
 بر غیر آنها و فضیلت بعضی اصحاب بعضی و فضیلت چنین بر جمیع اصحاب میتوان دریافت با آنکه اصحاب
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم هم برابر با اس فضیلت بسبب چند چیز است یکی آنکه بر طاعت خوب فرموده باشند
 آنکه خیر القرون گشته و باین باکی طاعت شماره است بعد از آن الله اخذ فی و اخذ فی اصحاب او
 اخذ فی منهم اصحاب او و انصار او و هم که صحابه و درنگ اصحاب جوارح پیغمبر صلی الله علیه و سلم گشته برای
 ترویج دین و هدایت خلق بسوی الله است پس گویا شریک در تزیینت از قوله تعالی هو الذی
 ایدک بصرة بالبینة و قوله تعالی حسبنا الله و من اتبعک من المؤمنین تمام اینها ما از سیوم
 بسبب چند نبض از پیغمبر صلی الله علیه و سلم بلا واسطه و تاثیر صحبت ملائیکه و تکریم قلب تصدیقین
 و عناصر درنگ پیغمبر برآمد پس مطلق و امام خلافت گشته اند از فرموده صلی الله علیه و سلم اصحابی کمال النجوم
 با یض و اقتدیتم اهل بیت و هم چون سبب که در صلاح باطن در رنگ پیغمبر برآید و در حدیث صحیح وارد شده و آن
 احد که الحق مثل حدیث جبرائیل مداحدهم و لا تصفوا به ابرام که چون ایشان در سلسله اند میان پیغمبر
 و بیان آمده و دیگر اگر ایمان و اعمال بواسطه ایشان رسیده پس اعمال نام آورده اعمال اصحاب است
 من غیران منقیس من اجور ستم ثواب اعمال ذات خود که اتفاق و شیرین تر از مثل احد و است بلا و
 در چون سبب فضیلت اصحاب غیر اصحاب استی یا آنکه تفاوت در مراتب فضیلت اصحاب بعضی بر بعضی نیز زیاد و از آن است
 که در روشن ترش گفته شود و آن چند وجه است یکی من حیث الحلقة و الجملة که اشاره بآن است که الناس

معادن لمعادن الذهب طالعها تخار که طالعها خیار که فی الاسلام اذا فقهوا المین
تفاوت در مرتبه تا شریک در مرتبه تاثیر ظاهر میشود و نیز اجتماع اسباب شرایط و کمال قتل و ذوات که غالباً
مربطان و حقیقت چنانچه در فاروق بود و سلامت طبع در قبول کلمات و توقف و بلا طلب معجزه چنانچه در حقیقت
بود و راجع باینکه فضیلت است و دوم کثرت نعمت پانصد و سیصد علی السلام که موجب صیغ و انضباط باطن است
و حاصل صحبت با جماعت فضیلت است اصحاب از غیر آنها سیصد مرتبت بر حضرت مین و تا نسید سید المرسلین
که مثل اعظم و جوان پندیده که در چهارم اجتماع اسباب شرایط تا نسید الهی که نفس و ترویج دین بردست او از قوه
فعل میاید یعنی که در نسخ قلمه خیر اکثری از اصحاب صرف کردند و بعد طبع بکار بردند اما مقدر چنان
بود که آن فتح بدست چهار کاره ظهور آید در پیورت هر یک ثواب صرف محبت وجه خود و یافتند اما ثواب حقیقت
فتح در نامه اعمال حیدر نوشته شده و الله تعالی فضل محبت شاد و دیگر باید دست که در نصرت دین تا نسید سید المرسلین
اصحاب سید عالم هر چند کم هستند بعضی را این دولت میرسد که در اول بعثت ایمان آورده بقدر حاصل
خود در نصرت دین صرف محبت کرده و آنچه مقدر بود کار را درست او بر آمده و باز پیش از حجة با بعد حجة و زغزغه
یا حد یا متذکران وفات یافتند یا شهید شدند بقدر عمل خود ثواب یافتند و بعضی را این دولت میرسد بلکه در آخر
ایام رسالت پیش از فتح مکة یا بعد فتح مکة شرف اسلام شرف شدند و بحضور پیغمبر و بعد حلت پیغمبر مقدر بود که
از دست آنها بر آمده اینها هم بقدر عمل خود ثواب یافتند لیکن فرقی اول ازین فریق ثانی افضل است که در
ضعف اسلام سید و مناظره افضل از شرف است از حالت فوت بلکه اسما لا حقین هم در خل نامد اعمال با حقین است
چه اینها بعد فوت اسلام اسلام آورند قال الله تعالی لایستوی من آمن فی حیات و قاتل و قال الله تعالی
اعظم در حیات الدین انفق من بعد و قاتلوا انما یزید فیهم است باز تعامل صحابه را شریک و در شایسته
و منافذی مثل نخود بهر واحد و خندق و خیمه و سینه و نوا و پیش عسکر و اشغال آن که فضا کل عسکر
از آن فضا کلام رسول الله طای است یا خدیو باز یک غریبی بردین آمده که بمنزله جزیره و سیم از کف
بکلی پاک نشده بود و شیوع اسلام با دشمنان فارس در روم و شام را بر غنچه در آورده بود که ذوات
سید المرسلین پیش آمده و قبایل عرب بر میزدند اگر در آن وقت تا نسید الهی دستگیر می شدند

وین برهم می خورد که مسلمانان متاثر بقل و کسری و قیصر خندین نبودند و در وقت این دولت هر کس را
 که خستالی نصیب کرد برآید وین کلام خود را بچرخند و بود کار بدست او برآمد تا که اسلام در عرب و یحکم
 سابع شد و محتاج حایت ما و ما خود بعضی اصحاب من قتال چنان فضیلت او که جامع این ستر است
 شاعر و نامیده گشتند چنانچه خلفا را این که هم بود اسلام شاعر کرد و در وقت سطر در هر هر محاک و منازری
 حاضر شدند و هم بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه و سلم آنچنان کردند که ذکر کرده شد و نشان دادند تعالی
 پستتر بعضی از اصحاب تقریر بودند که عبادت مالی آنها را میسر شده و بعضی را عبادت مالی میسر نشده
 عبادت بدنی کمتر میسر شده و کسی که عبادت بدنی کرد و بعضی زاد و پروردگار عابدین حاجد بس مستضعفین
 فی الارض و بعضی محاصدین فی سبیل الله و علماء هر سه فرقی قرار و محدثین و فقهاء از دوزخ و غیره
 لقوله علیه السلام فضل العالم علی العابد کفضل علی ادنا که و قوله صلی الله علیه و سلم العلماء
 و دینه الانبیاء فان الانبیاء ما و قوا دینا و اولاد و هم اولا و اولاد و قوا العلماء و زمره و انما بعثت
 علماء و بعضی از اصحاب اینها اصناف جماعت سر فلک رسانیده چنانچه خلفا را شنیدین که هم عبادت
 مالی چنانچه باید کرده و هم زهد و عبادت بدنی و هم رای و شوره و هم شمشیر زنها در جهاد و سبیل الله
 و هم روایت قرآن و حدیث و فقه چنانچه ذکر کرده شد و نشان دادند تعالی پستتر باید داشت که خلفا را شنیدین
 از جمیع اصحاب افضل گشته بهجت اینهمه جاست که ذکر کردیم و تفصیل آن ذکر کرده سود نشان دادند
 و عجزه آنکه در حیات آنحضرت خلفا را بر همه خصوصیات خفین سبب توفیر برای اکثریت حقوق ابر اسلام و
 و متبر و صاحب بود وین بیان در نامش بنزد و ز آنحضرت صلی الله علیه و سلم بودند و بعد وفات آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم منصب خلافت یافتند و چون خلیفه در وقت خلافت خود امیر مسلمانان و مطلع
 میباشند و دیگر موافق فرمان او میروند و موافق اشاره او کاری کنند و بجا نیاورند و پیش برودند
 از چنانچه حال حسنه اعلان چون ابرامها صادر می شد و خلفا را آنها می شد و اعمال ذات آنها
 فلا و از اینهمه خلفا را بر همه از اصحاب افضل گشته که در این فضیلت خفین بر حقین در راکب هفت
 اسلام بر زمین خفین و در کتب خفین بودند اما در وقت علی رضی الله عنه صغیر بود و شاعر

[illegible]

اینهمه مراتب بر او نسیب است بین اصحاب و بین العظامه که ذکر کردیم هر که خدایت علم است کرده باشد
 بروی مثنی نیست کما شمس فی راجه النهار اکنون انما بحسب یکم از خلق را بعد از کسی که گفتیم که تقدیر
 این کلام ظاهر شود **ما تشریح می کند ابو بکر الصمد** بقی اول کسی که از مردان احرار اسلام آورد و بگوید
 بود قول اکثر علماء اینست معینی گویند اول کسی که اسلام آورد و علی بود میکن علی بن خنف بلی طالب
 اسلام را مثنی میکرد و ابو بکر هر وقت که اسلام آورد و اظهار اسلام کرد در مسجد شمل خانه خود بنا کرد و اول
 قول مجوز است و ثانی قول محمد بن کنان بن جهمی و پدر و مادر پسران و دختران و غیره او ابو مثنی و ثانی
 او عبد الله بن زبیر بن جهمی صاحب بود و دیگر محمد بن ابی بکر در جاهلیت مروی رئیس از رؤساء قریش بود و هم
 از وی محابا میکرد و از پاک طینت و کمال عقل است و بعد از که در چنانچه بالا گذشت و در جاهلیت او و
 عثمان خمر و حرام کرده و خود را بنده و خدایان طینت مایه او است و چون اسلام آورد و اسلام خود را مظهر کرده
 و مردم را بسوی دین خدا دعوت می کرد پس بی باکوت او عثمان بن عفان و زبیر بن العوام و عبد الرحمن
 بن عوف و سعد بن قاص و طلحه که هر یک بقتیب بن خدر رئیس بود و اسلام آورد که با یک شرکت و پیش
 از سبب اسلام آنها ختم شده و دین را تا غلبه تسلیم از دست ابی بکر نهند و فتنه ابوبکر اسلام آورد و خیر المال
 بود چهل هزار درهم داشت همه را در راه خدا و رسول خدا صرف کرده و چون قریش را فدای آن حضرت صلح
 برخاستند جان خود را فدای جان آنحضرت ساختند چنانچه بخاری روایت کرده که عتب بن معیط غیر خدا را در نماز
 و دعا و در هر گوی سار که انداخته موقوف کرده ابو بکر آید و او را وضع کرد و گفت انقلون رجلا ان
 يقول ربنا الله و قد جاءکم بالبینات و لم یجروا به استیجاب کرده که مشترکان در مسجد حرام نشسته و ذکر
 بکنند خدا و گفتن او بدویشان بنان میکنند ناگاه رسول علیه السلام آمد آنها بسوی آنحضرت برخاستند
 و گفتند تو نمیکوی در پیش چنین چنین و چنین و بجز راستی گفتی آنحضرت فرمود بگویم آنچه گفته معنی
 در گرفتند مردم بانی بجز خبر رسانیدند که و یا به صاحب خود را پس ابوبکر بسجده درآمد و گفت و بیکه
 انقلون رجلا ان يقول ربنا الله و قد جاءکم بالبینات مس و بیکه آنچه بجز خبر رسانیدند و ابوبکر
 را گرفتند و بسیار زدند پس چون ابو بکر بخانه آمد هر جا که از موی سر خود دست میبرد آن موی

برادر دست او زرد می آمدند و ابو بکر میگفت نبارکت یا ذا الجلال والاكرام عرض می نمود
 برت و نهائی از جان و مال خود افتد ز خدمت آنحضرت کرد که آنحضرت فرمود ما نفعنی مال الخ
 ما نفعنی مال الخ در راه ابو بکر و فرمودان من ان الناس على مال و صحبت ابو بکر اخبر
 و فرمود ما لا نجد عندنا الا قد كافينا ما خلا الخ در آن لحظه نماند یکا فیه الله بها يوم القيمة
 و ما نفعنی مال الخ قط ما نفعنی مال الخ ابو بکر اخبر جلاله و از اول سلام تا وقت آنحضرت مسلم
 ابو بکر گاهی از پیغمبر جدا میشده نه در سفر و نه در حضر مگر گاهی که پیغمبر خدا را برای حج یا زوده فرستاد
 و آنحضرت صلی الله علیه و آله تا در مدینه بود هر روز صبح و شام بخانه ابو بکر می آمد و در همه محازی و شام می آمد
 مدو کار پیغمبر مانند هر روز احد و روز چنین که شکر اسلام گرفته بود ابو بکر خیمه و تابوتی که در مدینه و در حیره پیغمبر
 نزد اصلی الله علیه سلم فرمود ابو بکر یا تو گفت آنرا قبول کرده و ایمان آورد و چنانچه در اول دعوی نبوت علی طلب
 معجزه ایمان آورده و از استماع قصه معراج مطلق استبعاد نکرده و بلند رسول مسلم فرمود دعوی الحی
 صاحبی فانی که قلم کند بت خال صدقین و لهذا نام او صدیق شد این دلیل پاک طینتی و بلند نظری او است
 که باطن او نمونه ماکذیب الفواد و ماری است و با پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله هجرت کرده و زن فرزند
 خود را در مکه گذاشته زمانی آئین او هانی الغار شده و در غوفه بدر پیغمبر خدا در پیش بود او تنها
 متصل در پیشگاه الهی کرده چنانچه بالا گذشت و در جنگ بدر ابو بکر و یحیی بن یساک برین آنحضرت صلی الله علیه و آله
 علیه سلم بود و علی و اسیر فیل بر سر آنحضرت مسلم تمام قرآن را یاد می داشت و آنچه گفته اند مات ابو بکر
 و لیجمع القرآن کله پس این قول مرفوع است یا اول است یا آنکه مراد آنست که در صحیفه تمام جمع نموده
 شده بود بخیر او در سلم و قاضی است بر نه داشت که در زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم فتوی مسید او
 و روز احد چون ابو سعید بن ابی احوال فوج آنحضرت تفحص کردند نام کسی تغییر بر زبان آورد گویند که
 که این را دیده اید یا نه این سخن و غیره گفتند له سوال عن هذه الثلاثة الا بعلمه و علم قوم به ان قیام الاسلام
 گفت سید بارانی القوم محمدی القوم ابن ابی قحافة فی القوم ابن الخطاب کسی جواب نداد و این
 گفت اینهمه گفته شد مگر ما که نفس خود نشد و گفت یا اعدوا لله ابغی ما خیرای رواه البخاری

فاما اگر گفته شود و گفتا بر سنان پرسید از القوم محمدی الحسنی که حضرت فرمود جواب بفرمود
 که انی انجاری و لهذا جواب ندادم پس عمر گفت کذب یا عدو الله قد منع جواب داد که گفته
 منع کرده بود و از جواب اولی و ازین دادیدم بفرمود حاکم و محمود طبرانی روایت کردند که عمر گفت یا رسول
 الله الا جیبی قال بلی و در غزوه خندق یکایک بخت مدینه داد و والی الان مسجد مدینه نشو و
 خندق موجود است و تقضای اصناف اهلین در روز صلح صحابه چون بسبب خود خول که حالانکه میبغیر
 صلح اهل مدینه سلم داده و خول که در طواف بیت الله فرموده بود مردم را شب پیشین در راه صلح تنگ
 دل شدند ابو بکر را شب پیشین بپایه و جواب ثانی گفت ابودرسال که بعضی در بهر زهونا صراحت
 ملو حد که انان الله لعالم فاما عاتیه سطوف به و چون پیغمبر خدا فرمود که من تعالی بسنده خود را
 در دنیا و آخره اختیار داده و مرا حضرت کسی ننمید ابو بکر فهمید که مراد وفات آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 و بگوشت و در کسیر بی قراره میفرمود احدی را بیکر ساخت و در سال نهم از بجزه امیر حجر که در روزین
 موت در امان است نماز فرمود و از امامت دیگری را منی نشد و بعد وفات رسول الله صلی الله علیه
 و سلم غم دانه و ما بر کار افتاد شد که دو سال و چند ماه زیست و نذره زنگی بناف و روز بروز
 کار و ناتوان می شد آخر بهمان غم بود و در مدینه حاکم من ابن عمر را اینهم غم دانه و اشتیاق است از دست
 انداخته و خطبه خواند و مردم را تشنه نمود و هیچ صحابه او را فصل کسی بعد رسول الله صلی الله علیه
 و سلم است تا بوی بیهوشه کوفه دور بهان که بهیچر پیشین اسامه نمود و برای قال اهل رده قیام
 کردند که سبک کذاب مرتبه ان کشته شده و با اسلام آورده حالانکه صحابه در آنوقت جوین و زوال
 صلح است میگفتند آنها را از بر فرمود از جمیع صحابه رای ابی بکر را صورت پذیر چون بیشتر گفتند
 صحابه در جنگ با کشته شده و ابو بکر صلح است و که قرآن برای صحابه ابی بکر صورت گرفته که خلافت
 در دست او و مد باب تحریف نه پاز ابی بکر لشکر بای جاهد بسوی حواقی دشنام ترستنا و اوائل
 حواقی دشنام در خلافت و منتهی شده و از قوت تیر نفس است که مردم در خلافت او حسن
 اختلاف کردند و از تائید الهی است و من او که کار صحابه باران و دو کاران او کشته شده و خلافت

در روزی که حضرت فرمود که من تعالی بسنده خود را در دنیا و آخره اختیار داده و مرا حضرت کسی ننمید ابو بکر فهمید که مراد وفات آنحضرت صلی الله علیه و سلم

اینجا ما فرمودند بهمت بار طواف بیت الله که دو کانه ترو مقام بر اینیم و او انود سپتر بر ملت کفاره و رواست
 واحد را گفت شلمت از بود یعنی خوار و زار شد خدا را هر که خواهد که مادرش بگوید و فرزندش بر خیم شتر
 زارش برود و سپس باید که بر روی من بیاید و در نیمه آن کسی بر روی او که در پیش او بجز کردن
 پیغمبر علیه السلام بر نیز رسید بریت کفن اصحاب رسول صلی الله علیه و سلم برین خطا کتب بی شهادت
 علیه السلام حاضر شده و در روز احد و در چنین بر قتل حسیح ثابتهم مانده و حق قتال او را صفا
 باطن و عقل سلیم گفته ردا ده بود که اگر از بیت جبار قرآن موافق رای او نازل شده این فرموده ای
 روایت کرده که انچه بر عقل میگفت قرآن موافق آن نازل شد و طرانی دعا که از ابن مسعود روایت کرده اگر
 علم عمر و یک یار نیز آن کرده شود و علم سبع قبال عرب پدید دیگر علم حجاج آید و صحابه چنان اعتقاد
 میکردند که هرگز شرع نکرده و راسا ای جبر عمر شورت قبل داد و پیغمبر علیه السلام موافق شورت صدیق فدی
 گرفت مقابل شد اما کتب من الله سبق مسکونه اخذتم فیه عذاب عظیم انحضرت سلم
 فرمود اگر عذاب می آید نجات نمی یافت مگر عمر و بچه کمال زد کار بلند فطرتی و پاک طینت عمر انحضرت
 صلی الله علیه و سلم فرموده اند کان فاما قبل که محدثان فان یکن فی الله لحد فانه عمر و محله
 مرفعی فرموده ما کان بعد ان السکینه نطق علی لسان عمر رسول علیه السلام فرموده ان الله جعل
 الحق علی لسان عمر و قلعه و از کمال آید و خدا الهی است که پیغمبر علیه السلام در حق او فرمود که شیطان
 میکرد از راسا به عمر چون پیغمبر علیه السلام وفات یافت از کمال عشق و محبت محاسن و باختیار چنان بود که
 نسل نموده بپوشش ابد سنی مبلغ و خلافت صدیق کرده و در ایام خلافت صدیق نایب و شیر قاضی او بود و در
 نایب قرآن شریک صدیق شد لیکن تمام این سنه بنیان به گشت و چون نوبت خلافت بودی رسید این امر
 جلیل القدر را بر نهی مانت بام و او که زمانه خل آن یاد ندارد مگر اگر از انبیا یا صدیق اکبر جویم باعتبار
 سیر و حج علوم شریعت و هم با ضابطه ملا و در فطرت ما با اعتبار ترویج دین و شریعت پس تریب
 اول از کتابست و اجماع و قبس وی آورد و با وجودیکه در علم مرتبه و شرف که فقهای صحابه ابن مسعود
 و مانند آن بودند او عالم زمان خود شهادت میدادند و در هر قفسه از قفسایه و هر سله از سایل

[illegible]

سپاهیان دشت و لشکر با ساخت و پستی که در دل شان بود و هر که و کسری و غیره را برافراشت
بعد از آن اگر خلفا بجا کردند یا مستحق طاعت نمودند بر اساس عزت بنا نهادند پس بر دو اسب آن هر
دو نفر را بر عالین عمر است پیوستگی گفته که عمر اول را پنج از حجة نوشته و اول بیت المال را غیر کرده
و در فرزند نوشته و در طایفه اصل لشکر متفر کرده و اول طعام از سر بر نه آورده و بر اخیار و قهر بر روزه
اندر کرده و اول کسی است که بر چرخ شتاب کرده و که از آن پی در شستی و دزدی و جتنی بهر هم استعمال کرده
که شاید همان این قسم کرده باشد چنانچه عثمان بن عفان گفته هل است طبع لن اکین مثل القنات
الحکیم علی مرتضی گفته لدوة علی صیبه من صیبه فکلمه و از قوه نفس منوره اوست که مثل این پی
در خلافت او کسی از حکم او شبهه پیدا و دو کس در خلافت او مثلان کرده و کسری و قیصر را بر هم ده که با هیچ
نام عالم بر دست او شده بر فرمان بادشاه ابراز بر دست و بر مسلمان شد و عمر از وی شجاعت جبار و باطنیایر
عالم پر سپید بر فرمان گفت نام عالم نزل یکسخت است عمرش عراق است که کسری او در بازوی او قرار
مردم است و کمپانی او در گستان و دیم سزب و در گستان سزا اگر بشکینی نام می می میرد و از یکسخت
یک باز و یار و یار یک پیا می رود نام می شود و بنا بر آن عمر جبار و کسری در پیش کرد و از عراق و شام بر روزه
عمران عمر منفعی گشتند و شکم بزرگ و کشتش شهر با توابع و احوال آن در خلافت عمر منفعی گشت و دست
و بعد از آن بعضی از انظار که در جوار فصل و طوس و قشور و مصر و آذربایجان و باده و در بخور و همان نظر طاهر
و جربان و حلب و دمنهان و کوفه و مانند آن و چهار هزار مسجد ساخته شد و چهار هزار کنیه خزانچه و یک هزار
و نه صد منبر برای خطبه نهاده شد و او را عراق را چو دو خرب و خراج نهاد و سلبا بالنظر بر شش ایل
و سوابق بهر یک پیدا و در قریب اصل مدینه سلم منظور و ایستادند و قریب خود و خود را در بیت المال
بمنزله کردی از مسلمانان بایستادند و او را احتفال نمایند که که بهترین نام احوال و انبیا بودند که کتاب
عبد الرحمن بن خلف خراسی در زینت است بودند و در وفات بیت المال زینت ارقم و در آخر عمر چون از حج
فانج شد و میدان که فرود آمد و چادر خود بر زمین افراشته پشت بر زمین نهاد و دست بهوی آسمان
بردشت و گفت اللهم کبروت منی و ضعف قوتی و انشر عیبتی فاقبضنی الیک عنید

منضیع و لا مفرط پس از آنکه در مریه اند و خطبه خواند و گفت ایها الناس قد مننت لكم السن و فرقت
لكم الغد ایض و تركتكم على الواضحة الا ان تضلوا بالناس بعدنا و شمالا و ضرب باحدى يديه
على الاخر و پیش از آنکه تمامه بخیر فرموده شد رو او مالک عن سیدین السیب و احمد و محمد بن ابی طلحه
روایت کرده که عمر خطبه روز جمعه سر عمر خود خواند و در آن خطبه که پیغمبر و ذکر او بگوید که موت خود و خلافت
را شوری میان شش کس که رسول صلی الله علیه و سلم تا وفات از آنها را یعنی فاذن فرمود و گفت ای خیر
أفلم تان قوما سیطعون فی هذا الا انما خیرهم بیدي هذه علی اسلام فان فعلوا فإنا
أعداء الله الکفرة الضلال و ذکر که ظاهر کرد و پیشتر گفت الله عز و جل علی احوال المصلحین انما
بقائهم لیعلموا الناس بنهم و سنه بنهم صلی الله علیه و سلم و یقیموا فیهم فیدهم و بعد لولایه
و یرفعوا الما الشکل علیهم من احوالهم و هر چه در شنبه است و ششم و هجده از دست ابو لؤلؤ که غلام محبوس بود
میفرمود بن شنبه استید شد یعنی زخمی گشت و بعد سه روز مرد و روز یکشنبه غزه محرم در جوار پیغمبر صلعم دفن
شد از کلمات سر زید است ایاکم و موخاة الاحق فانه ربما اراد ان ینفخ فیضرب
اقر و وفات و بعد نمی شدن او ابن عباس گفت ابشر بالجنة یا اهل المؤمنین اسلامت حایین
کل الناس و جاهدت مع رسول الله صلی الله علیه و سلم حایین خذله الناس و قبض سر الله
صلی الله علیه و سلم و هو عنک راض و لم یختلف فی خلافتك اثنتان و قلت تمهید
و بعد وفات بلی مرتضی از اعمال او بطل کرد و گفت ما من الناس احب الی الله
ان الحق الله بما فی صحیفه من هذا المسیحی چون اینها را فرمود راستی راستی که بعد
ابی بکر رنی انداخته کسی در مسافر دین و مشابیه سید المرسلین در پاکی طهارت
و کمال عقل و عسل و ظهور نماید وین از قوه بغض بدست او و تیره او صاف که موجب
بودن شخص جابر بن سمیر و مشابیه پیغمبر من حیث الرسالة باشد مثل عمر فیت
و افضل الناس بعد شیخین عثمان بن عفان است و پسر طایفه بن ابریطالب
و سفیان ثوری گفته که علی ابن ابریطالب بن عثمان افضل است و وجهش آن است

که در مناقب بنی رستم آمده که از حدیث مروی گذشته چنانچه احمد بن حنبل و دیگر صحابه آنرا ذکر کرده اند
در حدیثی که از صحابه سوال شد علی علیه السلام از احادیث چه می شنیدند و چه در حق علی مروی گفته بودند
آنست که ما فدا این جزو مستطانی گفته که بسببش مان بود که در دامن خلافت علی شالوات بسیار شد چنانچه بر روی
فروج و بنی کردند و مار بودند و دشمنی در گونی بود بر سر و منابر میگفتند و فرقه خوارج بر آنکه که فرقه یمن نمودند
و کمیز و سکه زدند از اهل سنته برای بطلان مذنب خوارج و از امام بنی امیه را بیاع نشان در فتنه مناقب
علی صبی آمده که گوشش بلع نمودند و در حقیقت در حق هر یک از خلفا در آمدن احادیث مناقب بر او بر سر
گشته و اعتبار اکثر احادیث مناقب نیست بلکه فضیلت احادیثی که بر آنست و دلالت کند بسیار و نظر
بر آنکه فضیلت بنا بر کثرت و استعداده این از عقل خواند و دریافت و احادیث و مناقب هر یک و آنرا
و از اختصاص طلب بعضی صفات کمال بشان آن علم و حیا و عفتی عیسای چون ذکا و ذهن و علم و شجاعت
فضل کلی ثابت نمیشود و ابو حنیفه از فضیلت یحیی بن زکریا گفته و مالک سینه در قول بول توقف
میکرد و دیگر یافعی و احمد بن حنبل و مالک و الحسن بن شمری و غیره حاصل نموده اند که عثمان فضل است از
علی و ترجمه شان شده و بیاع است اما سینه فتوحه صلوات الله علیه علم رایت فیدل الفجر کانی اعطیت
المقالبه و الموازین اما المقالبه فلهذا المقایم و اما الموازین فلهذا التي توازن بها
و وضعت في كفاها و وضعت امتي في كفه و وضعت بهم ثمر حبي بابي بكر فوضع في كفه
و وضعت امتي في كفه فخرج بثمر حبي بمر فوضع في كفه و وضعت امتي في كفه فخرج بثمر حبي
بقمائل فوضع في كفه و وضعت امتي في كفه فخرج بهم ثمر و وضعت الموازین رواه احمد و الطبرانی
عن ابن عمر و رواه احمد و ابن قتيب و ابن منده عن عرابی قال لا اخرج الحارثی و رواه ابن سعد عن ابن
سبا عن ابن عمر و ابی امامه الباطنی نحوه و الطبرانی عن معاوية بن جبل نحوه و ابن اسحاق بن شريك
مثله انجد بث هر چند بعض طرق ان حسان اند و بعضی ضعاف لیکن طرق کثیره دارد حکم کرده میشود
بسته آن و نیز در احادیث و الا بخلاف غیر آن هر جا که ذکر عثمان علی مستحب آمده عثمان را بر علی معتدد
ذکر کرده چنانچه فرمود از احمد امتی یا امتی ابو بکر و امته هم فیما الله عن اصدانم حیا و

عثمان و انضا علی رویه ابوعلی عن الحسن بن یحیی بن سیدان که استلال با علی به وجه است یکی بحدیث
بن عمر قال کنا فی خیرة الناس فی زمان رسول الله صلی الله علیه و آله فخیرنا بکثره عمر بن عثمان
بن عثمان استخرج البغادی و فی روایت کنا فی زمن النبی صلی الله علیه و آله لا نعدل بائی بکرا احدنا
ثور عمر بن عثمان ثور انما اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله کنا فاصلا بینهم و حرم ویمم انما عمر بن عثمان
خلافة را در پیش کس شود بی گناهیست یکدیگر و کس را یعنی عثمان و علی را تخصیص وصیت کرد و این کس گویا از جمله
شش کس است که انتخاب نمود یکسان استخلاف نفر نمود چون از دین عمر فارغ شد بدشش کس یعنی عثمان و علی و سلمه
و زبیر و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابوقحاص برای مشورت جمع شدند زبیر گفت که حق خود علی گذارم
و منی گفت که حق خود و عبد الرحمن گذارم و طلحه گفت که حق خود عثمان گذارم پس عبد الرحمن بن عوف گفت
که من اراده خلافت ندارم از شما هر دو بر کسی که خواهد آورد متفر کنیم و الله سید الاسلام لعنظرون افضلهم
فی نفسه یعنی خدا و اسلام بروی امت که فی نفسه افضل دهم برای خلافت اختیار کند علی و عثمان هر دو حاضر
ماندند پس عبد الرحمن بن عوف گفت این کار را بطور من گذارند و الله علی ان لا الو ا عن افضلکم یعنی قسم
خدا بر من است که منی ملائطه افضل تقصیر نخواهم کرد هر دو بمنی را قبول نمودند و چون همه اصحاب این هر پنج
کس نصب خلافت با اختیار عبد الرحمن گذارند عبد الرحمن شش بار روز با صاحب رسول صلی الله علیه و آله
مشورت کرد چون روز چهارم شد آنهم جماعه بزرگوار رسول صلی الله علیه و آله جمع شدند عبد الرحمن هر که در دینه بود
از مهاجرین و انصاریه همه را جمع کرد و همه را داشت که آنکه عدان حج با عمر جمع شده بودند آنهم را طلبید چون تمامی
جمع شدند عبد الرحمن نام خدا و کلمات شهادت ذکر کرد و گفت ما بعدای علی دیدیم در حال مردم یعنی از صحابه مشورت
نمودم اینها را ندیدیم که برابر عثمان کسی را در پهنه باشند یعنی عثمان را از همه افضل میدانند پس تو بر نفس خود
ناخوشی بزی اینتر و عثمان بگرفت و بیعت کرد و گفت بیعت میکنم تو پرستی خدا و سنت رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سنته خلیفه هر دو پس عبد الرحمن بیعت کرد پس علی پسر سائر مردم از مهاجرین و انصاریه و امرا و اجناد و جمیع
مسلمانان بیعت کردند پس علی گفت که عبد الرحمن بن عوف در مشورت اول عثمان خلوت کرد و گفت که اگر با تو
کنم مشورت ده مرا با که بیعت کنم عثمان گفت با علی باز با علی گفت که اگر با تو بیعت نکنم با که بیعت کنم مشورت ده مرا علی

علی التخلیة اجماع اهل البع برصیته محال است پس ترتیب خلافت که با جماع نامستند و دلیل ترتیب با فضیلت
 است کما لا یخفی و اگر برای اسکات روغن دلیل از اجماع عقد کنیم گوئیم که خلافت خلفاء ائمه از قول علی
 رضی الله عنه که امامیه کتب خود روایت کرده اند ثابت شده چنانچه رضی در نهج البلاغه آورده
 که امیر المؤمنین در کتب مجاوره نوشته امابعد فان بیعتی یا معاویة لؤمتک وانت بالشیام
 لانه با یعنی القوم الذی بايعوا الی البکر وعمر و عثمان و علی ما بايعوهم فلم یکن للشاهدان
 یختار الحدیث وقد عرفت قبل و چون خلافت آنها پیش از علی رضی الله عنه ثابت شد پس بنا بر
 ظاهر مسلم امامیه که امامت منقول با وجود قاضی صحیح نیست و نه امامت مساوی بلکه امام را افضل بودن
 و ترتیب با فضیلت خلفاء ائمه بر علی رضی الله عنه ثابت می شود و هو المقصود سوال اگر حسن امامت
 و امامت با فضیلت است لازم آید که حادیه از حسن حسین بن عبد الله بن عمر و عبد الله بن زبیر و مانند آن افضل
 باشد حال آنکه این چنین است جواب بکلام خلفاء ائمه که منتهی می شود که چون ملک عضو خلفاء نبوت بر حسن
 محبتی تمام شد و با فضیلت حسن محبتی بر اهل زبان خود ولایت دارد و با فضیلت کسانی که بعد از او
 شدند و در فرق است اگر اهل اجماع با وجود فضل دیگر را خلیفه گیرند انتم شونده این در صورتیست که با اختیار خود
 خلیفه گیرند و در صورتیکه اندیشه نیستند باشد بالضرورة مردم را اطاعت اولی الامر و حجت و انتم نشوند لان
 الضرورات تتبع المحظورات و انعقاد اجماع بر خلافت معاویه برای دفع فتنه شده است نه با جهت مساوی
 علماء اهل مل و عند خلفاء با جماع علماء انحصار و مجلس است خلفاء اربعه و حسن چنانچه حسن بعد از معاویه
 خطبه خواند و گفت ان معاویة نازعنی حقاً ولی دونه فطرت صلاح الامة و قطع الفتنة
 وقد کنتم بائعتمونی علی ان تملکون من سالت و تحاربون من حاربت فرائض
 ان اسالکم معاویة و اضع الحرب بیخی و بینه و قد بائعته و رایت
 ان حق الدماء خیر من سفکها و لم ادر بذلك الا اصلاحکم
 و بغنائکم و ان ایدی لعله فتنة لکم و متابع الی حین والله اعلم

و علی الفضلست از جمیع صحابه بعد از آنکه آنجا رسیدند و در آنجا که شته و عمر از جمیع
 صحابه پیش کسی از شش کس و کس از آنجا بنوده و همچنین عبد الرحمن بن عوف بن عثمان و علی دیگر بر اهل این
 کار نمرید و اکنون از جمیع دشمنان بنایم ما شریک علیه عثمان ذی النورین او را زایل مردان است
 که اسلام آورده بعد از آنکه با رسول و زید بن عاصم به عوفه صدیق اکبر که از کربن حق و چون اسلام آورده علم
 حکم بن ابی العاص را حکم بسته و اویت داده که دین تو بکند و عثمان گفت و الله که او را بدو و لا
 افارقه چون حکم او را حکم دید بگذشت و او را با علی خود رقیه بنت رسول الله صلی الله علیه و سلم اول بخت جبره
 کرد و پسر بنیه و در جمیع مشاهد با پیغمبر خدا حاضر بود که در غزوه بدر بسبب بیماری رقیه بنت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
 او را در مدینه گذاشت و او را حست اهل بدر و در بر وقت مفر داشت و اندک او را از بدر بران می شمارد و در ایام غزوه
 بدر کشته و مجری رقیه بنت رسول الله صلی الله علیه و سلم وفات یافت بعد از آنکه آن حضرت صلی الله علیه و سلم
 ام کلثوم دختر دوم به کجای عثمان داد و در سنه نهم هجری ام کلثوم هم فوت شد و وقت بیعت رضوان عثمان
 رساله از طرف پیغمبر صلی الله علیه و سلم در که رفته بود پس از طرف او بدست خود بیعت کرد و بجهت فرار او در جنگ
 احد و رقی او را زایل شد و لقا حقی عنک و خریدن و وقت کردن پیر و موم و تجهیز جیش حست و زیاده
 کردن در سبب جمع قرآن و صبر بر بلاهای گناهات از شتاب علیه است و در آن زمان که اسلام و ترفیع مسلمانان
 در روایت قرآن و حدیث بسیار علم و جود و سخاوت و انسیبانی بود و در خلافت او رسول موم و بلاد و مدینه و سیم
 از رقیه و جمیع خراسان و در طرف مشرق تا فراسای کابل و از جانب موم تا شهر طسطنطیه مفتوح شد و از شب
 بود که چون تبرایمید یافتند میگرفت که محبه مبارک او تر میشد و از فضایل او شنید که رسول الله صلی الله علیه و سلم
 در جماعتی بود از کبار مهاجرین پس فرمود لینهض کل حللهم الى کفجه پس نبی صلی الله
 علیه و سلم بسوی عثمان استاده شد و او را در کنار گرفت و گفت انت ولی فی الدنیا و الاخره و گفت
 ای طلحه بن عزی را در شبته از امته او رقیقی باشد و من من و رقیه عثمانی است و در آن زمان که او چون بان
 و خلایف از شرافت و فتنه برخاست و ایام تشریف تهید شد و لفظ شهید از پیغمبر صلی الله علیه و سلم در حق او
 مردی گشته چنانچه بالا گذشت ما شریک علیه علی مرتضی او اول کسی است که اسلام آورده

و وقت خیزه بر فرشتان آنحضرت تسلیم خسته تمام مردم گمان نبردند که پیغمبر صلی الله علیه و سلم برانده است و در وقت
 مواخاة با آنحضرت صلی الله علیه و سلم شرف مواخاة شریف شده و در جنگ بدر او حمزه و عبیده با پهلوانان کنگر
 فرشتش مبارزه کردند و غالباً نبردند و آن خصمان خشمگینی بر بهم در حق آنها نازل شد و در فراحد و نیتان
 بود و در مکر که در غوغا خندق عمرو بن عبده و پهلوان گشت و قلعہ خیمه رست و متوج گشت و در حق او پیغمبر صلی
 فرمود ساعت عدل راجع الی الله و رسولہ و بحبہ الله و رسولہ و در مواطن بسیار عامل لوا را آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم بود و در غوغا تبوک که جاشین آنحضرت بود در مدینه و در آن باب انت منی بعتلہ جاورن
 من و صی صادر شد و در سال خیر از حیوة رسول صلی الله علیه و سلم حکومت بین ایشان و قلعہ رست و متوج گشت
 و چون جایزه آنحضرت تشری نمود و مردم قتل و قاتل کردند پیغمبر صلی الله علیه و سلم برای او فیرت کرد و مردم
 را از آن یاد او منع فرموده و فرمود و معنی و امانند و برای دفع ناخوشی مردم در غدیر خم خطبه فرمود و گفت
 من کنت مولاه فاعلموا ان الله مولاه و عباد من عباد الله و وقت مبارزه در مکه و بیت
 حاضر شد و در مای الله هم فلولاه اهل بی فطهر هم قطره را داخل شد بلکه رئیس آنها گشت و لایح
 علیا منافق و لایبضه مومن و حق او و در گشت و روایت قرآن از وی شد و از کثرین در روایت
 حدیث پیغمبر صلی الله علیه و سلم با هم که ای داد و فرمود و امانت نیت العلم و علیا باها و فرمود افضاحه
 علی و سبب کثرت علم میگفت که لوفی عن کتاب الله فوالله ما من آیه الا وانا اعلم ابائیل نزلت
 ام بنهار ام فی سهل و فجبل و در سرعت تعالی من در محاسبات قیقه و تنبیه باختره سلا از کتاب
 سسته و ثقیان نصیب فی دشت و در زمره و ثقیان بیت المال و تجوز در کل و شارب لبس و میل نکرین
 بسوی تزارب خود و شتمه بیت المال فروه علیا نصیب و دلیل افضلیت است بر سایر صحابه بعد از آنکه
 قوله انی عبد الله و اخو رسولہ و انا الصدیق الاکبر لا یقولها بعد و الا کاذب صلیت بل الناس
 بسبغ سنین و حمزه در حق او گفته که لایمابع بعد الا اصغرا با تو و از مناقب است که خواج حمزه رب
 قتل کرده و چنانچه بآن اشاره در حدیث آمده و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا قطعن العالف
 فقال له جبریل و علی و ابن ابی نجم از خواج او را تنهید کرده و در حق قاتل علی و قرآن از صلی الله علیه و سلم

اتفق الناس مدعیه و ما دایت در مناقب و بشمار است بحال کجا پیشتر آن نیست و الله تعالی
 اعلم و جمیع صحابه شیخی هر یک از آنها از غیرشان مثل از یقینهای کتاب و سننه و اجماع و معقول و ظاهر
 مرویه از امامه و انساب و غیره تعالی گفته خیر الله احوث للناس و الله تعالی امله و سطر العاک و ا
 سجد له علی الناس و مثل این آیات که سابق ذکر یافتند و اما سننه و اقوال علی علیه السلام خیر القرون
 و قد و مانند آن و قوله علی علیه السلام اصحابی کالجود یا هم اقدیم احسنتم و سابق گذشت
 که بعضی از حدیث ما بر عترت از کتب و روایات و اسننه میگویند و قوله صلعم لوان احدکم اتفق من احد
 و حبلا الملع مداحدم و لا نصفه و اشال آن که بالاندر کوشیده و اما اجماع پس فها و محمد بن هر چند
 روایت بعضی اصحاب بر بعضی من حیث انضطیقا فها نه بر هیچ مسلمند اما من حیث الله الله بر روایت
 حدیث و احتجاج بآن بر برابر بداند و بخاری و مسلم و صحیح کتب است و اهل سننه و پیغمبر از ابی بکر و علی
 روایت می کنند هم چنین از معاویه و عمرو بن العاص و غیره روایت میکنند و احادیث کسی را از انصار و تابعی گفته
 اما معقول پس بودن صحابه مثل انصار و جراح آنحضرت و کثرت ثبوت با او اسطر از آنحضرت و در اسطر
 بین الرسول و الامه که وجوب تفصیل نه در همه کتاب موجود است اما انمار و روایت و کتب امامیه پس متعلا لال
 که نیست که امام ابی محمد حسن العسکری در تفسیر خود نوشته ان الله قال لموسی یا موسی اما احادیث ان
 فصل اصحاب محمد علی اصحاب جمیع المرسلان کفضل آل محمد علی جمیع المرسلان و ان
 ادم قال ی محمد الا طیبین و خیار اصحاب المنجیان و مانند آن و بعضی صحابه بر بعضی فصل
 از معنی که سابق ذکر گشته اما چون اجماع است بر ترتیب فضیلت و کتب صحابه و غیره و این گفته که پیغمبر و خلفاء
 برترند گفته اند بنشینان فضیلت یکی بر دیگری حکم نمی کنند مگر با دصاف کلیه چنانچه میگویند که یا بنشین
 بهر آنکه از اصحاب و از غیرشان و مانند آن و بعد حساب که امام در رتبه محمدی
 سبب فضیلت و در غیر است علم و عل علم بر دو قسم است یکی علم باطن و یکی علم با دکر که عبارت است
 از دهم حضور و پاک قلب از غفلت و غیره و او پاک نفس از زایل غفلت و چون ابن علم باثیر
 صحبت پیغمبر و صحابه و هم چنین از صحابه تا بعدین و کما و او احد بعد واحد رسید و شنیدم و نقل از ابی

و اعلم بان را در این محل نیست لهذا این علم را علم باطن میگویند و دیگر علم ظاهر که تعلیم و تعلیم باقی تعلیم
 دارد از عباد و فقه و تفسیر و حدیث و وجود و قرأت و تجوید و تمجیدین علم برد و قسم است یکی انواع ریاضات
 و عبادات بدنی و مالی که صاحبان بهار عباد و زکات و گویند و دیگر جهاد فی سبیل الله که صاحبان بهار عبادان میگویند
 و صاحبان فعلی علم فی سبیل الله انواع علم و عمل است جمع بودند که بعضی در بعضی صفات تمام و اکمل آمدند
 و بعضی در دیگر صفات و بعضی در تمام و اکمل بودند اما بعد صاحبان بهار علم و عمل جدا جدا
 شدند و جدا جدا نام یافتند صورتیانی علماء روز زاد و غازیان افضل انبیا صورتیانی اند که سبب بسطانی
 قلبی خلاصیسم رسانیده اند که بمنه الهی روح است هیچ اعمالی نیست که نفس را که از زلال خلق شده
 اند بیشتر علماء ظاهر بیشتر زاد و غازیان تفصیل بر یک زبان بسط بسیار خواهد و چون در مقاله در مطاعن
 صحابه بیاید باشد که در سائر مراتب مشاهیر است که در صحابه واقع شده بنا بر خطا و اجتهدای واقع شده
 و بکفر نیز بسیار چنانچه امیر المؤمنین گفته اند اصحابنا ائمة الاخوان و الاخوان الاسلام علی ما دخل فیهم
 من الزیغ و الا عوج و جاع و الشبهة و التاویل کذا فی نهج البلاغه و رسول علیه السلام در حق حسن
 علیه السلام فرموده ای هذنا سید اهل الله یصلح به بین خبیثین خطیئین و المسلمین شایر است
 آنها انسانی نیستند و بودند و دیگر عربین ماصان اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و سلم و چون اصحاب پیغمبر بود
 پس فضیلتشان بر غیر صحابه در ضمن عبادات لازم آمد اگر چه فضیلت و فضیلت تفاوت زیاده از
 آن فرشت داشت و در هر المقصود پس آنها را بر بنی و عباد غیر یا نباید کرد و با آنها کینه و عداوت نباید داشت
 قال الله تعالی و الذین جاءوا من بعدهم یقولون ربنا اغفر لنا و لاخواننا الذین سبقونا بالايمان و لا تجعل
 فی قلوبنا غلا للذین امنوا و مرویت از علی بن الحسین و صحیفه کامله که برای صحابه عامی کرد و در مورد
 بر آنها بیست و دو مرتبه آنها را بیک و چنانچه در مقاله اولی گذشت و از مشاجرات آنها گفت اللسان باید نمود
 و تاویل نیک دیگر که در مقاله ای که از انبیا الذین امنوا علیکم انفسکم لا یضو که من ضل اذا احدثتم و قال الله
 تعالی لو اذ سمعتم و خل المؤمنون و المؤمنات بانفسهم خیارا و قال علیه السلام الله الله اصحابی
 لا تغتذوهم عن ذنوبهم بعدی و قال علیه السلام اذا ذکر اصحابی فامسکوا

[illegible]

فاصحهم واعلموا انهم ابن جوزی گفته که قاضی ابی یعلی کتاب نوشته و در آن کسانی را که سختی
 لعنت اند ذکر کرده و نیز در اسم از آنها شمرده پیتر ابن جوزی ذکر کرده حدیث من اخاف اهل المدینة
 ظالمًا اخاف الله یوحیه لحنه الله والملائکة والناس اجمعین و خلاف نیت و در آنکه نیز در بدیه مشکو
 فرستاد و در دوم بدیه را خوف ملائحة الدین شرح عقایدی نموده که در ضایع زیاده قبل حسین علیه السلام
 و خوش شدن بدان و ایمان است که اول اهل بیت نبوت را بدیه تواتر رسیده من حیث المعنی که تفصیل آن
 احادیث باشد پیش از حال او توقف نمی نمود و در بیان ابویسنی او کا فر است بقید الله علیه و آله و ان
 را بچشم صحیح است بر کفر نیز پانست که چون سر مبارک حسین علیه السلام تریزید آوردند و پیش آن لعین انداختند
 بسیار خوش شدند و چون در دست دشت از او سر مبارک او بچلایند و ابیات بنی بصری میخواند و در آن ابیات
 و بیت که صحیح بر کفر دلالت دارد زیاده کرده دیگر آنست که چون نیز در پیش از مردن خود معاویه بن یزید
 را تخلیف ساخت معاویه بن یزید که صحیح بود جوان بصریت سالم چون معاویه بن یزید خلیفه شد بر منبر
 بر آمد و حمد و ستایش الهی و نعمت و درود و رسالت پناهی بر خواند پیتر گفت ان هذه الخلافة جعل
 الله وان جدي معاوية نازع الامم اهله ومن حواشي به منه علي بن ابي طالب كعب ربح
 ما قبلون حتى انته ميمنه فصار في يد رهيئنا بذنوبهم قلدا بي الامم و كان غير اهله
 و نازع ابن نبت رسول الله صلى الله عليه و آله فخصف عره و انيتو عقبه و صار في يد رهيئنا
 بذنوبهم كي وقال ان من اعظم الامور علينا علمنا بسوء مصرعه و بئس منقلب و قتل عاترة
 رسول الله صلى الله عليه و آله و اباح الخمر و حزب الكعبة و افسد لاذق حلاله و التحل في فلا الخمر و افسد
 فنانا نكره امرهم و الله لئن كانت الدنيا خيرا فقد نلنا منها لخطا و لئلا كانت شر افكفي ذرية
 اباسفيان ما اصابوا منها فانا نكره امرهم خذوه و من رضيتهم فولوه فقد خلعت بيعتي عن اعناقكم
 و السلام ازین خطب ظاهر میشود که یزید غیر ابراهیم میگفت پس انکار نفس قرآن کرده و کافر شده چنانچه بدو نفس
 و خوارج انکار اکثر آیات قرآنی میکنند و کفیر صحابه خصوص بهترین آن تا که صدیق و فاروق و ذوالنورین
 و در نفسی اندکی نماند و چون سخن تدریج خلوص نیت نشان از خلوص قطعیه ثابت است پس انکار قرآن کرده

و در تمام صحاب بعد نبی صلی الله علیه و سلم فرمودند چنانچه بالا گفته و این کفر صریحست و انکار راست
 آیات قرآنی لا تعدیه لا تخصی را که دلالت از بدترسجی است صحابه و بودن آنها حق بتوی و اهل آن بر وجود
 کردن تستعالی علیه السلام بهر جهت معنی استعدیم و در خود معنای و قوی را که تستعالی غیر امتیاز است بر ما و دیگران
 را نیز القرون گوید و خود از امر روایت می کنند که اصحابی افضلند از اصحاب سابقان و عارف و عقل و عاده حکم میکنند
 که حال مرد از حال پادشاهان او دریافت می شود و با اینهمه امور آن ملائحه کتاب و عقل و گذشته آن قوم را
 شرفی و در چنین سبب میگویند و سبب حسن در حق آنها جویری می کنند و بر امام جعفر صادق اقرار کرده اند که آنها
 را امتیاز موهوبه گفته اند انهم اسدانی یوفکون ای برادر سر قدر و قیاس و شایع که در دعوی از ائمه و تمام صحابه با هم می
 در دعوی از ائمه و ابی بکر و عمر آنهم بلکه زیاد از آن لازم می آید چرا که علی علیه السلام خود معترف است که باقیه صحابه پیوسته
 با ابی بکر و عمر موافقت کردند و آنها را امام گرفتند و فضل از خود میدهند و مثل پیغمبر با آنها مساوی میکردند
 بلکه بدتر از آنکه آنها را بخانه ابوبکر و عمر را بنی برتر ترجیح دادند که از دین پیغمبر بخانه ابی بکر و عمر برگشتند
 و علی حیرت فاطمه حسن و حسین را همراه گرفته خانه بخانه تنگتر گشت بجز چهل کس کسی رفاقت او نکرد پس اتفاق
 این شده و در فضیلت ثابت شد که باقیه صحابه مثل ابی بکر و عمر دیگر را از خود نمیدهند پس شایع می گویند که سبب
 و حسن گفتنی آنجا که لازم می آید در سبب حسن و کفایت چنین نیز لازم می آید با زیادت انکار آریاتی که مخصوص چنین
 اند و از جمله انکار و تورات بدیهیات است که آن کفر و غمزه میگویند که عمر بن خطاب علیه السلام وفات پیغمبر علیه السلام
 دعوی را بست نمود و در وازه شمر را بکشتاد و کفر را بر پا کرد و از دین تفرقه شد و برای سلطنت دین بر سپید
 و حریمت قرآن کرد و خانه وحی را سوخت و دین را تغییر داد و سنت را دور کرد و بدعت را ظاهر نمود و نعمت الله
 در حق ما بچند و اینهمه انکار بدیهیات از غیر و فضیلت توان گفت که از یهود که با وجود که پیغمبر و توراتیه عند آن اظهار
 میکردند چون اصل روح فضیلت محمد و پیغمبر با یهودی و نصیانیان بودند چنانچه گفته شد که در زری مسلمانان
 آمده و نوشته بودند که دین محمد را بر باد دهند امام را و دشان از امر الهی غالب نمایند چنانچه در سبب اهل سنت
 بودند ان لطف الله و انوار الله با فوهم و ابی الله که ان یتیم نوحه و لکه الله نودون شاعر
 یزاعی را که از در سر زد و - - - - - این زنده شیش بسوزد و شک نیست که در زعم و در فساد

و بحسب تقویت این محمّدی شر و کفر است بجا یون اصابهم فی اذانهم من الصواعق حذر الموت
والله حیط بالکفر نیا و شک نیست که چنانچه دین محمدی که بجهت و آنحضرت صلی الله علیه و سلم در سبزه
سبب شن شده بود و هنوز خبره عیب از کفر بکلی پاک نشده بود و از وفات آنحضرت دارند و قبایل عرب
از بنی حنیف و غیره با وی تذبذب آن چنان رسیده بود و نزدیک بود که آن چنان فرو نشیند و حجت الهی
از ان ابا فرود و دو نماید ای بگرد عمر خیره و جسم از کفر پاک شود و آن چنان قدر روشن شد که حکمت کفر
از عالم عالم بر پشت کسری و قصیر که رئیس پادشاهان روی زمین بودند و پادشاهان هفت قیام با آنها
پنج سید اندیشی فاروقی به تیغ محمدی بجهنم رسیدند و اکثر بلاد و چنانچه بالا نکرده شد متعجب گشت و شیوع
ایسلام در تمام روی زمین بر روی کار آمد البته در زعم یهود و نصاری و مجوس و دروازه شهر از دست
فاروق عتیق گشت لیغظ بهر انکسار و دیگر انکار این متواترات و به بیسایه کند از و باید پرسید
که اینها ایسلام که از شرق تا مغرب از قطب شمالی تا جنوبی منتشر شده از دست که منتشر شده در وقت پنجم صلعم
تمام خیره عیب ایسلام در گزیده بود و در وقت علی قتال بین اسلین مانده بلکه قتال با معاویه جسم
به تیغ نه انجاسید دیگر از اندیشه کسری مصدر این امر شده محمد مهدی از خوف شمنان در سربا به
حرمی ای مخفی است و درای کوه قاف پس پنجم شیخ ایسلام از دست صدیقی و فاروق دوی النورین
شده از دست ثنا خوانان آنها که در حق آنها آمده الذین جاؤا من بعد هم یقولون ربنا اغفر لنا
ولاخواننا الذین یسب قونا بالایمان الا لایة و اگر گویند که اینها شیاع شده است نه سبب بیان است
ایسلام نیست ایسلام چیزی دیگر است گفته شود که در حیض و وعده خدا که با ظاهر این هم الذی ارتضی
لهم کرده بود متخلف شده و بهر حال از عقول هم روض کافر شدند که انکار قوله تعالی الذین ان ملکنا
هم فی الارض قاموا الصلح و اتوا الزکوة و اعوا بالاعرف و نحو اعن المنکر لازم است
میفرماید که مهاجرین اگر در زمین قدمه یابند ناز و زکوة و امر معروف و نهی منکر کنند و این کفره میگویند
که چون آنها ممکن شدند شرف و کوفه الا لایة الله علی الخیرین و از جمله کفریات آنها است که سب
ای بگرد و عمر و عایشه و حفصه را عبادت میدادند بلکه هشام احوال مجسمه یون از صادق روایت می کنند

کدام بر آن ذکر خدا افضل است و ابو جعفر طوسی فرمود که اگر آن اقربا بر صادق میکنند و میگویند که گفته هر که
انها را گفته کند او را هفت ارسته نوشته شود و ده گناه و درخت نموده و در جبهه است و گفته الله عبادکم
زهی ایمان و عباد که سب و زیرانی طبعیت پیغمبر عبادت خداوند حق تعالی در حق گفت با پیغمبر باید و ماکان
صلواتهم عبد للیت الا سماء و صمد یعنی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون نزد بیت خدا نماند
کنار برای تکلیف در عبادت و شک و حقیقتش در حق گفت که از عبادتشان این
مکان و تقدیر است یعنی پیغمبر و شک و افسار که از هم جدا نموده که عبادتشان سب و لغو است و اینست
که البته از پیغمبر و شک که سب و بی سنی است و تراست پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چون علی و ذوالحجاء
کنار عباد سب کرد و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت یا محمد الله ما بعثک سائبا ولا عامدا انما بعثک
رحمة لیس لك من الا حق تعالی لو يتوب عليهم او يعذبهم فانهم ظالمون و در پنج باب خلاصه برایت
معنی از امیر المؤمنین روایت می کنند که چون امیر المؤمنین از اسباب خود شنید که اهل نام را گفته میکنند
گفت انما بعثکم لکم انما يكونوا سائبا من مفسر هم بر نه نیست حق تعالی از آن گفته و در جمله کلمات
بنیشت آنهاست که میگویند که هر کس که در حق ظاهر او قول شیخ عبادت نسبت میکنند که از صادق
پرسیده و شد حال کما ان ظاهر را صادر از گفت هو اول فرج عصبنان طاعة از عرق بیت پیغمبری
نی می شنید و از غیر صادقان پاک نموده که چنین فعال احوال که در آن س از آن گوارا کنند بان طبعین
و طبایع نسبت میکنند خود ملعونان میگویند که هر شیه علی را یکبار میدی یا کرده بود که علی را از خوش
آمد و با او خاصه کرده و در دست داشت زمین زود از او داشته تا آخر گفته که سابق ذکر کرده ایم
بیک علی یاد کردن شیه بدی گوارا کرده و غضب کردن خرد که گوارا کرده از جمله کلمات بنیشت که سر به
رفته خرد است که از ظاهر دشمنان علی میکنند خلاصه و در حق میگویند که علی خداست با خدا دردی ندارد
کرده یا علی رسول است برپا بنطه شیش آمده بود یا علی شریک است محمد را در سال آن خنجر کشیدن آن
دشمنان علی انما طبع میکنند که اطلاق نظر اله و رسول بر علی میکنند بیک شمشیر معنی الویسته در ساله
می کنند و اصل معنی راسته الفاظ را پس آنها هم در زانست ملاک کا فرشته نه تا شریک میگویند

که هر روز تعالی الهی صلاوات برهم و انهم الیه راجعون و قوله تعالی و کان الکافر علی ربه طغیرا
و قوله تعالی یا ایها النفس المطمئنة الرجی الی ربک مراد از رب علی است و شک نیست که رب اگر کی است
در جوع یسوی او است تعالی انا لله و انا الیه راجعون و آنچه محمد بن فرات در تفسیر از امیر المؤمنین روایت میکنند
آنکه علی رضی الله عنه در خطبه خوانده انا اخذ العهد عن الارواح فی الاثر انا المنادی السنه ربک
یعنی الانام این اولی صریح است که فرموده از امیر المؤمنین روایت می کنند انا المتقدم علی غیره
این افضلیت علی از غیران بلکه از سرور غیران و لایزاله دارد و میگویند الرسل کما یبلی یدینون و یحبیه
کما یبیشعرون ذکره ابن طاووس سبط محمد بن الحسن الطوسی و میگویند ان الله بعث الرسل
و الهبیین علی و لایت علی و اه محمد بن العباس بن عروان و میگویند بولاه علی لما خلق الانبیاء
و اه ابن الجهم عن محمد بن الحنفیه ع علی و میگویند که آدم بر علی و ائمه حیدر و ابراهیم و ائمه شیعه
خود علی را در خواست کرد و در قرآن مازل شد و ان من شیعتیه لایرأهم مثلین کلمات جنبه نسبت
ازین کلمات بمنزله آنها که نسبت به علی و ائمه میکنند تفصیل علی بر سل لازم می آید پس نیز اطلاق
رسول هم ترفی کرد و مدنی رسالت ثابت کرد و لوجود کمالات الفضول فی الفضل و میگویند
که حق تعالی محبت را اهدانا الصراط المستقیم در فاتحه گفت سیر کرده است مراد از صراط
استقیم حب علی است و میگویند که معنی لکن انشکرت المحیطین علیک این است که انشکرت یا محمد ص علی
غیر فی الخلاقه المحیطین علیک است و بهم چنین دیگر آثار منزهات آنها چنانچه پیغمبر صلی الله
علیه و سلم در شب معراج علی را تکرار میکرد خود بخود را دید ازین اقوال تفصیل علی محمد
صلی الله علیه و سلم لازم می آید و آنچه میگویند که حاکمین العباد یوم الدین محبت است و علی ازین
انشکاب علی با محمد و شریک هر دو بخدا در مالکیت یوم الدین لازم می آید و از ان جمله است آنکه بعضی
فصحاح آن عنوان کلمات و رب لکن شیعیان وضع کرده با امیر المؤمنین نسبت می کنند چنانچه
و علی قنوت بری نسبت میکنند اللهم العن صنمی قریش و جیثی هما و طاعنیهما الذین
خالفوا حمی را انکر و حاکم و محمد انعاما و عصیا و اولاد قطبا و یدک و حاکم انما اینها از نسبت است علی

و این بر دو مورد باین اوصاف بود و نیست که در زمین ناپاک بجا آمدن عیبت جناب حقین از ان برست
کنار زخم حضرت صلی الله علیه و سلم بگردد و بجای نام پاک ولی از هم میگفتند آن حضرت صلی الله علیه و سلم
فرمود که منتقلی مرا از سبب مؤثران مغفول داشته که سبب کننده دم را درین محرم و نه بجا کفریات اکبر است
که استغفار فرمایند خودی خواهند میگردد که شیعیه محب علی در قریح خود داشت و سواى شیعیه کسی داخل
بهشت نخواهد شد چنانچه پیغمبر و فضیلتی میگردد باین بدخل الجنة الا من کان هوذا و فسادى و بگویند
حق بنی اسرائیل و احباب و یگویند که از معاصی صفای و کبار بر هیچ چیز شیعیه و خضر رساند از آن هیچ چیز
سوال نکرده خواهد شد باین باب و بر علی شیعیه از معاصی او روایت کرده و محب علی را بدخل الجنة و حبیب
علی حسانه و صیحه و هم را نفس و آیه می کنند که بدخل الجنة الا من شیعیه علی و این بر دو
از نبی صلی الله علیه و سلم روایت کرده من والا علیا الا بعد بر اندوان معصاه این ثلاث منقرض است و حق
انکار جمیع شرایع لازم می آید در معصوات نماز خواندن هیچ فائده ندارد و زنا کردن هیچ ضرر ندارد و محب
علی را حاجت ندارد نیست و شیعیه اگر با دشمن خود هم زن کند باک ندارد و اگر شیعیه محب علی نیست که نماز خواند
و تقوی گریند اصل نیست نمی شود پس چه می بیند بلکه نکر جمیع شرایع و نکر قرائت قرآن من بعد جعل
مستقال از تخیل و ایراد و محب علی مستقال در حق شیعیان و دیگر خرافات آنها از سر بی اعمال بسیار
از آنجا که در عالم نیست امام مهدی است و فعلی خصوصیات اقامت حدود و تفریقات کسی را با نکر
نیت در هر که کند فاسق باشد در معصوات امام نظام عالم بدین معصوات و صلح و لطف که بر حق تعالی و حبیب
از حق تعالی فوت شد پس ظاهر شد که صلح و لطف واجب نبود و چون صلح واجب نبود پس بر وجوب
نصیب امام مدعی دیگر نیست پس آن هم نیست پس سبب ابطال شدن ان الباطل کان و هو فاسق
لیکن میگویند که اگر جمیع شروط نیاید باشد که در زبان وی کسی عالم تر ندی نباشد از او فصل خصومت
و اقامت حدود و تفریقات بایز است نه جهاد و شکست که علم با کفر بدین وقت کسی از عالمی عالم نیست
معامل است نیز که یاد و در فصل خصوصیات جمیع ملایه اسلام لیکن نیست که لا یعنی و از آنجا است که
میگویند که اگر کسی قبل یا در بزرگترین ملوک خود یا علم و دین خود را یکسای حلال کند او را حلال میشود و این مثل را

موجب جرد و آب سپردنند و روایت می کنند از آنکه که آنها بایران خود را و شیعیه خود را می گفتند فرج جواریان که
 دهنه زمین نشاء و لهذا سلاطین امر او ملای آنها اگر نیز آن و امهات اولاد خود را برای زمانه وقت میکردند
 و بیایه غنیه یوت اند و حای ای آنکه که این امر شیع را با بانه نسبت میکنند و از آنجمله است آنکه میگویند اگر ز می
 مسلمانان بکشند زن و دخترش بر دوشه متول حلال میشود و از آنجمله آنکه میگویند که در غنیه امام چون جبار دفا سد
 باشد آنچه از زمان کنایه در غنیه آید آنهمه نیز آن نام اند و امام نیز آن خود را بر شیعیه حلال کرده است پس بر شیعیه
 را جمیع بام بر سر از آنها جایز است و مال غنیه نیز آنکه ملک غازیان نیست ملک صاحب الزمان است پس شیعیه
 از آنانی اگر غنیه بکروند و بیکر او را اگر متن جایز است که امام بدان اذن و اودست داد و از آنجمله است آنکه جایز
 پسندارند متعه دوری را که ده کس شکار با یکین و یک عقیده میوهن مهربی عین متعه کنند برده ساعت بر یک
 از آنها یک ساعت بوی جابج کنند و از آنجمله است آنکه عیث در نماز جایز دارند و بودن نجاست غلظه بکران
 اصلی یا پوزده یا سمانه یا تخیه و مانند آن جایز دارند و معافه کردن جلیه در نماز جایز دارند و از آن جمله است
 آنکه خوردن بچه پرده که از شکم جانور مرده بر آید جایز دارند و از آنجمله است آنکه زکوة در دست فضا غیر
 مسکوک واجب میگویند و از آنجمله است آنکه میگویند بر زن از اختلام غسل واجب می شود لیکن میگویند
 که امام صادق منع کرده است از آن موخن زمان مسکله احتلام را از آنجمله است آنکه میگویند که اگر تقسیم
 حصول وین تخلف منع کرده اند از آنجمله است آنکه محمد باقر و جعفر صادق را خدا و کتاب معنوم تبرک تقیید
 کرده بود و اینها بران عمل نکردند ازین قول عصیان آنها ثابت میشود که منافی عصمت است از آنجمله است
 آنکه میگویند که اگر کسی طعام خود دیگری نهد بر او آن دیگر مضطر باشد او را حلال است که صاحب طعام را بکشد
 و طعام از وی بگیرد و همچنین اگر صاحب قمیث گران طلبه جایز است که او را بکشد و طعام از وی بگیرد و از آنجمله
 آنکه قصاص مخصوص بغیر اعمی دارند و از آنجمله است آن که زنا گریبان در پهنی مانست آن نزد موت
 والدین و اولاد و اولاد اولاد و اولاد پدر جایز است و مردان بر بعضی از آنها گریبان در پهنی مانست
 آن جایز است آنکه **فصل** امامیه با پیرو و نصاری و سنی و مجوس و عتاید و اعمال شایسته و از شایسته
 غلاطه و چند فرقه امامیه باطنیه و سنییه و قرامطه و زاری و نواریه و ذمییه که مشرک باشند ظاهر است و اثنا عشریه

که بیشتر زبان با آنهاست بمعنی عبارت تمام افعال در چنانچه ذکر کردیم بیکر شباهت آنها با یهود است
که در منزلت بعضی انگشت یکمزدون بعضی چرا که در آن وقت پیدا شدند و مثل تهر بر لبی من ایمان
نماز و دست پنجه بود میگوشد که خروج و جلال جهاد و جاز نیست اما نمیکوشد که از هر چه میدی جهاد
جائز نیست و نماز مغرب تا آخر میکنند و اشتباک بخوم قتل خود میکنند و میوه قتل مسلمان را و اما قتل
سنی را از حسد است و میسازد اگر مردی زن خود را که به طلاق نکند و از او طلاق و طبع فستور
و چنانچه یهودی گویند میس علی بن ابی طالب را میس میگوشد و میس علی بن ابی طالب را میس میگوشد
و حورین متربان خدا را سب می کنند اما میس حساب و بعضی طبیعت را سب میکنند و در ظاهر خلاص
باطن ظاهر میکنند و بعضی میس میکنند و مشابهت آنها عشره بانصاری است که نصاری تنزه از نجاست
نماز اما میس هم بعد بول تر قضیت میس میکنند و بعد از آن از سر ج بول بلکه اگر چه باز از سر رسد بول باز
و از نجاست موزه و عامه و کمر مانند آن پاک نه از نصاری نماز چهار بر سر می خوانند همچنین اما میس در
نماز غسل است قبال جهات اربعه جاز و از هر بعضی ایام را بی شمع الهی نماز نصاری عیب گرفته اند
چون عید غدیر و عید روز قتل عمر و شباهت آنها عشره حسابیان است که حسابیان بعضی مخلوقات را مثل
کواکب مؤثر و قادر میدانند اما میس حیوانات را خالق افعال خود میدانند و شباهت آنها عشره بانجوس است
که بخور غلات خیر نزد آن را میگویند و خالق شر را بر من را و سب گویند که مراد از بر من اکثر حاصل می شود
و مراد از بران کمتر همچنین اما میس میگویند که خالق غیر حق است قلال و خالق شر شیطان است و کما یزید
و مراد از طیس اکثر حاصل میشود و مراد خدا پس ایشان از نجوس بیاد نه شر کار تا مبتدا و نه چنانچه
نجوس میگویند که در جماع کردن با مادر و خواهر و دختر باک نیست لیکن شتر و گاو و کبک و میگویند
که اگر عیب علی باشد کوبی نکلی هم با آنها جماع کند باک نیست چه عیب علی از بیگانه عذاب نخواهد
شد و بنانچه نجوس کثیران و ادهات اولاد خود را بر داند حلال میکنند و این عمل عبادات مبتدا
همچنین اما میس و مشابهت آنها یهود است که هر چه از نجاست پاک ندانند و سجد و چاره رسولی کنند چنانچه
اما میس و یهود و سجد و تلاوة و سجد و در دفعن قوی را پاک میدانند و چنانچه بنود خوردن

[illegible]

ما عرفت بفتح الباء من لسان الله وما خلقني ضد وجهي

و قال ثم قال ولا تكونوا الذين ظلموا فتمسكم النار و قال الله تعالى لا تتولوا قوما غضب
الله عليهم اكرسى كوكبه ملوا من آيات من انزلنا و كسى كفا و استمل فلكا كنهه شود كه اگر برون
و خراج را كفى لازم بيايد قطع نظر از ان اعتبار عموم الفاظ است نه خصوص و در رد و شك كه كنه
و ترك ما لا تركه خبالا الى اخر الصفات كنه كونه في الآية و كنه الذين ظلموا و قربا منسب عليهم چنانچه كنه را شامل
است در ضمن و خراج و غير شامل است بآنكه گوئيم كه الحاق كرده ميشود و در ضمن و خراج را درين حكم بگنجانند
بمسبب پس بچيز موجب از و يا و محبت از سلام گشتن و در غير استادن و نشيني آنها كردن و عبادت نماز و
مردن روا نباشد و نماز با قنار آنها خواندن و نماز برخانه آنها خواندن كرده است عن ابن النعمان
الله عليه وسلم قال ان الله اخذنا و اخذنا الى اهل بيته و اهل بيته قوم يسبونهم و يذبحونهم
خلاف السوء و لا تادبهم و لا تكلمهم و رواه العسقل و رواه الشيخ عني الدين عبد القادر
الشيخ الجليل رضى الله عنه و زاد و لا تضلوا معهم و لا تضلوا عليهم جلب اللغته و غير صحيح
بازن و تفسيره بآنچه كرده است بمنزلة السلام لا تكلمهم و قوله تعالى لا تلهيكم شئ من
مشركتكم و ليعجبكم و از احاديث صحيحه ثابت شده كه در سنا كه نظر رجال و مال نبايد كرد بلكه بدين و تقوى
بايد كرد و قوله تعالى علمت نفسي قد مت و اخوف و لا تدارك در هر خبر جاذبه تقوى را مقدم
و پشت بر نوايه و تقوى چنانچه حتمال ميگرايد لا تمدن عينيكم الى ما منعنا به از و اجابهم زهرا
الحياة الدنيا و قال الله تعالى المال و البنون زينة الحياة الدنيا و الباقيات الصالحات خير
عند ربك ثوابا و خيرا اما اگر بحضور فاضلي ثابت شود بر بنيه با اقرار بر سبكه تشبيل چنانچه بر شين
كرد و ملحقى است عنه در حق وى تقوى داده كه او را حد مغفرتى بايد زد و چنانچه بالا كنه شده و اكثر علماء
تقوى داده اند بآنكه او را تعزير كرده شود از جهت آنكه در پيكره بد شرعى وارد نشده و يا شده او را مبلغ حد رسانند
باز نيست كه پيغمبر صلى الله عليه و سلم از ان منح فرموده و از حديث احاد و قياس حد ثابت ميشود و پس
نزد غير مكرر و از شهادت كرده و تعزير او مقنن و نه در كنه شده شود و بر قول بچينقه سى و نه در و اگر كسى
سبب نمين "عباد با مشايهت شود او را قتل بايد كرد من حلى قال قال لى لرسول الله صلى الله عليه و سلم

يا ابا الحسن انت وشيعتك في الجنة وان قومنا زعمون انهم يحبونك يصغرون
 الاسلام ثم يلفظونهم فثمنه كما يقرى الله من كبد القوس لهم نيزقال لهم الراضية
 فان ادركتم فاقبلهم فانهم مشركون رواه الدارقطني وروى ايضا عن علي عن النبي
 صلى الله عليه وسلم انه قال سيأتي بعدى قوم لهم نيزقال لهم الراضية فان ادركتم
 فاقبلهم فانهم مشركون قال قلت يا رسول الله ما العلامة فيهم قال يفرطون باليس
 فيك ويطعنون على السلف واخرج الدارقطني عن طريق اخر نحوه ذراد فيه ينتحلون جبنا
 اهل البيت وليسوا كذلك وانه ذلك ايتا انهم يسيون ابا بكر وعمر واخرج ايضا عن طريق اخر
 عن فاطمة الزهراء وام سلمة رضى الله عنهما نحوه وعن علي انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 الا اذ لك علي عجل اذا فعلت كنت من اهل الجنة سيكون بعدى قوم يقال لهم الراضية اذ
 ادركتم فاقبلهم فانهم مشركون قال علي قلت ما علامة ذلك قال انهم يسيون ابا بكر وعمر ورواه الطبري
 والبعثي وعن علي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يكون في امتي قوم يسمون الراضية
 يرفضون الاسلام رواه البيهقي وعن فاطمة الزهراء رضى الله عنها قال نظر النبي صلى الله عليه وسلم
 الى علي فقال هذا في الجنة وان من شيعة قوم يرفضون الاسلام لهم نيز يسمون الراضية يا علي
 اذا ادركتم فلتعلمهم فانهم مشركون رواه الطبراني والبعثي وروى البغوي في العالم عن علي
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان تترك ان تكون من اهل الجنة فان قوما ينتحلون
 حباك يقرئون القرآن لا يجاوز تراقيهم نيزهم الراضية فان ادركتم فجاهدوهم فانهم مشركون
 وروى الطبراني عن ابراهيم بن حسن بن حسن بن علي بن ابي طالب عن ابي عن جده قال قال
 رسول الله صلى الله عليه وسلم يظهر في امتي في اخير الزمان قوم يسمون الراضية يرفضون
 الاسلام وروى الحافظ ابو موسى المديني والحافظ في الدين احمد بن محمد بن يوسف بن الحاكم
 عن ابن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال لعلي انت في الجنة وسيكون بعدى
 قوم يقال لهم الراضية فاقبلهم فانهم مشركون قال علي يا رسول الله ما علامته

هو لا یموت قال علیه السلام لا یبرون جمعة ولا جماعیة ویستمنون انا بکرم و عسما
واخرج الطبرانی و الحاکم و المحیط عن عویم بن ماص قال قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم ان الله اخذ ذی و اخذ ذی صحابا و جعل یومهم ذی و انما
واصهارا فترسبهم فعليه لحة الله و الملائكة و الناس اجمعین انهم یث
هر جند اکثر طرق ان ضیفت اذا ما باعقا و حکم بجمعة یا حسن ان کرده شود ذی و اثنی گفت
که این حدیث طرق بسیار است و اگر ثابت کرده شود کسی سب خشنین اکثر علماء میگویند که
او را توبه پذیر کرده شود و قتل واجب نمی شود و غنم از ذی و غیر آنست که از سب خشنین و ما پیش
و ظاهر و استند آنها که سب شان راجع است بسب رسول الله صلی الله علیه و سلم چنانچه
اینحضرت صلی الله علیه و سلم فرموده من سب علما فقد سب بنی و من اذا حلیا
فقد اذانی و من فرموده یروینی ما را با بهائیل واجب می شود و الله علم و از
مکرش ما صاحب رسول الله صلی الله علیه و سلم زیر و چوبیس و تفسیر واجب است
قال الله تعالی و الذین یؤذون المؤمنین و المؤمنات بعباد ما لکن یستبوا فقتل
احتملوا بهتاننا و انما بیننا اگر کسی گوید که در حق جمیع صحابه وارد شده است الله
فاحصا لا یتخذ و هم غرضنا من بعدی فن اجمهم فحلی احهم و من
ابغضهم فبغضهم و من ابغضهم فبغضهم و من ابغضهم فبغضهم و من ابغضهم فبغضهم
اذی الله پس بایه که از مکرش او را از اصحاب قتل واجب شود و بعضی ما قلم
فی خشنین و امثالها گفته شود فی الواقع این حدیث در حق جمیع صحابه وارد
شده است اما لفظ اصحاب و احتمال دارد یکی آنکه هر که پیغمبر را دیده باشد یا ایمان آورده
کیبار و دیدیم آنکه کثیر الصبیة باشد چنانچه مقتضای عرف است و کثیره صبیة را بعضی پیشین
ماه تفسیر کرده اند پس بچته مکن شبه حکم متبیل ان نخوان کرداری کبار صحابه
از مهاجرین و انصار که صحابی بودن و مناقب آنها بدرجه توفیق است و بعد مثل ابن مسعود

۱۱۲
وابن عمر ومعاذ بن جبل وابو موسی اشعری وابو هريره والنس بن مالک من غیرین ثابت
وآمدند آنها که بسیار اند اگر کسی تکفیر آنها کند یقین است که سکر کلا و عذاب خدا بر او
باشد با وجود خولای آنها درین وعده بخیر متواتر پس حکم بقتل او میتوان کرد اما از کسی
از فقهای این فتوی مروی نگشته **مسئله** امام علی السنته نبوی در عالم التزیل
در سوره حشر از امام ملا محمد فتوی نقل کرده که گفت که هر که یکی را از اعیان پنبه صلی الله
علیه وسلم نبی کند یا در قل او کپی نه از وی باشد او را در مال فی مسلمانان حصه
نمی رسد و این آیه برین فتوی سند آورده و خوانده الفقراء المهاجرین الایة والذین
تبعوا الدار والایمان الذین جاءوا من بعدهم يقولون ربنا
اغفر لنا ولإخواننا الذین سبقونا بالایمان ولا تجعل فرت لو بنا غلا
للذین امنوا ربنا انک رؤوف رحیم ترا ب مسلمانان همه سه مرتبه است که درین
آیه مذکور شده هر که خارج ازین سه مرتبه است ب مسلمان نیست و کذا ذکر صاحب
الفضول من الامامینة عن محمد الباقر علیه السلام كما فکونا
فی ما سبق و باید که تمام کنیم این بحث را ب خطبه امیر المومنین علی رضی الله
عنه اخبر الحافظ ابو سعید الجمیل بن علی بن الحسین بن
سنان عن سويد بن غفلة انه قال قلت لعلی انی مودت بقوم من
الشیعة یبذون ابان کرم و عمر و مینة قصو یضاهوا و لا یعلمون
انک تضمرهم ما علیه لم یجر و اعلم ذاک فقال علی عوذ بالله
عن رجل ان اضمر لهم الا الحسن الجمیل اخو رسول الله صلی الله
علیه و سلم و وزیراه ثم نهض و امع العین ینیکی قابضا علی
یده حتی صعد المنبر فایضا الحیته ینظر فیها و هی بیضاء
و قد اجتمع الناس فقام و خطب خطبة موجزة فقال ما بال افوا م

ندگرون سیدی توفیق و اولی المومنین ما انا عنه منازعه و ما یقولون بر من یطی
 ما یقولون معاوی بنی الذی فانی الحجة و بر و السیة انه لا یجبهما الا موس و لا یعضها
 الا فاجر و دی من کمر بیتها من لجه ما قد احدث و من انقضها فقد ابعثنی و انا
 مسرور و مالک و ما لعضاوی علیه فانی طوهم بقیة من العانی برید و نذلک
 نریة اهل الاسلام و باختلاف کلامه قد نبأ فی بخبر هم و بنولد الله صلی الله علیه
 و سلم و امری قتالهم لخوان العدا نبذا عداء السر و یحسن الکذب عندهم و یظهرون
 التجور و سینهم سلطان المصاحف و یواصلون التجور و یتکلمون بستم اصحاب رسول
 الله صلی الله علیه و سلم و رضی عنهم و الوقیة بهم و اتباع ما یحرمهم ما قد غفر الله
 لعلی اهلهم تعلیم المصغیر من الکبیر و بر و اذک الصغیر حی یكون کبارا فبذره
 السیة و یحیی البیة السمک بستم رسول الله صلی الله علیه و سلم فی ذلک افضل
 المحادین فطوبی لهما لم یدرج علو و احد الارض انقض علی الله من الزانضی رص الله
 سبحانه علمهم عضباء و السماء یظلم کاد و ته لهما علمائهم یوسف نرس من ظل علیهم السلام من
 عدمهم یخرج العذنه و یقیم یعدوا و الیک یسعون فملک السموات الارحاس و الا لاجاس
 ایزین انبا اگر بر و افض منکر باشد اما چون آیات قرانی و آثار مرویه امامیه از ائمه مؤیدین احادیث
 اند پس بر و افض را محال انکار آن نیست بآنکه انچه شرط کرده شده که درین کتاب
 است دلالت با حدیث مرویه بر آنست که مکرده شود مگر آنکه روایان معتبره آن معتبره باشند
 این شرط در معتبره اولی که در ابطل از هب افض و اثبات نه هب بل شنبه احاطه و در
 معتبره دوم که در ابطل از هب روایان و اثبات نه هب بل شنبه است تفصیلا امری گشت
 و در تعالیس دوم که بر کلام ائمه است چون روایان افض نصب امام زهدا و یسوی گویند و در امام
 بودن و معصوم و محدث و مخصوص علیا و یسوی غیر با امام اول و اطهار او و عجمی ائمه و معجزه
 شرط میدانند و اهل شنبه منکر این امور را نه نصب ائمه بر خدا و انجیب می گویند و اعتقاد

امام خبر و ایمان بنمیدانند و نصب امام مانند دیگر فروع واجبات بر بندگان واجب میگردد
 و در امام سوای اسلام شرطی لازم نمیدانند پس در انتقاله و انقض در مقام دعوی استلال
 اند و اصل سبب در مقام منع و جواب است و در مقام منع آوردن دلیل انرا می برای خصم ضرورت نیست و
 همچنین در مقاله چهارم که در جواب مطاعن سبب انزال سبب در مقام جواب مطاعن مذکور این بود
 مقاله احادیث معتبره الیه که سبب انزال سبب نیز آورده شده و در مقاله پنجم که در فضیلت است و وقت اله
 پنجم که در بعضی سبب انزال سبب است چون این وقت اله بعد از ثبات ذمه سبب انزال سبب
 و انقباض در وقت انقض و اجلا و تفصیلا و عدم ثبوت امامت یعنی منزه در وقت دفع شده لهذا درین
 بر دو مقاله هم احادیث کتب اهل سنت آورده شد چرا که بنادین هر دو وقت اله بر صحت ذمه سبب است
 نخست درین بر دو مقاله نزاع بار و انقض نیست بلکه با بعضی محطیان ان سبب است و انما علم
 خامنه در ذکر امامت یعنی انکه امامت چندی دارد یکی سبب منزه در وقت
 که اصلا اثر ثبوت نیست و بطالان آن بیان نمودیم و دوم سبب خلیفه و ذکر آنهم سابق
 زنده و با سبب سنی هم اطلاق لفظ امام بر آن اکابر سوای علی مرتضی و حسن مجتبی و محمد حنفیه
 در حق و اقرار است بیوم یعنی پیشوای ملت و با سبب سنی اطلاق بر اکثر اکابر آن کرده می شود چون
 امام ابوحنیفه و امام شافعی پس بر امامت هم بطریق اولی کرده شود که دیگر اکابر آن را در اسلام
 ظاهر و باطن بیشتر رجوع بان اکابر ائمه خصوص امام محمد باقر و امام جعفر صادق و بعضی از اکابر با
 بعد از کشف میری که یکی از اسباب علم است و سابق در اسباب علم مذکور شده امام ابی سبب دیگر ظاهر
 گشته و آن است که فیوض و برکات کارخانه ولایت که از باب الهی بر او سپارده شده
 نازل می شود اول بر یک شخص نازل می شود و از آن شخص منت منت شده بهر یک از اولیاء عصر
 موافق مرتبه و حسب سبب و او میرسد و چنانچه پس از او سپارده شدی توسط او بعضی تیرسد
 و کسی از مردان خدا بی وسیله و درجه ولایت نمی یابد و قطاب جزئی و او نداد و ابدال و بخواب
 و نقاب و جمیع امام اولیاء خدا بوسیله می یابند صاحب این منصب علی را امام و قطب است و

بالا صانع فرموده و این منصب عالی از وقت ظهور او م علیه السلام مروج پاک علی مرتضی
 کرم الله وجهه مقرر بود که سببش از نسا و عنقری آنحضرت هم در اتم سابقه سرکره او و جبر و کلام
 میرسد بنو سطر و روح پاک آنحضرت میرسد و بعد از او و عنقری از وقت رحلت او از بهای دنیا بعین سیم
 از این دولت بنو سطر او رسیده و بعد از رحلت و این منصب عالی بحسن مجتبی و بعد از او حسین
 شهید کربلا پیتر به امام زین العابدین پیتر به محمد باقر بعد از آن به جعفر صادق و پیتر به موسی
 کاظم پیتر به علی الرضا پیتر به محمد تقی بعد از آن به علی نقی پیتر به حسن العسکری
 علیه السلام آن منصب عالی منقض گشته و بعد از وفات عسکری علیه السلام وقت ظهور سید الشهدا
 غوث الطلین سید الدین بعد از انقاد الحلی این منصب عالی بروج حسن عسکری علیه السلام منتقل بود
 چون حضرت غوث الثقلین به پادشاه این منصب مبارک بوی متعلق شد تا ظهور محمد
 مهدی این منصب بروح مبارک غوث الطلین متعلق باشد و لهذا آنحضرت قدس سره
 علی مرتبه کل دلی اندر سر برود و این بیت ترنم نموده شد عرض افقت هموس
 الدولین و مقتضای ابداء علی افق العلی لا تقرب ایمنی فرد و شد آقا بهای
 و گیاره مبارک امام پیشین و آفتاب ایمنی از عظمای همیشه بر افق بلند می باشد
 نزد پندش و چون امام محمد مهدی ظاهر شود این منصب عالی بوی منقض گردد و تا
 انبساط زمان بوی منقض باشد و باین قول که روح امیر المومنین علی رضی الله
 عنه و ائمه همراه بسیار پیشین بود بکم که از ذوب قدای صدق ایامیه هم گنبدند
 لیکن باطلشای بسیار در آن و قول غوث الطلین و اخوی خلیلی کاین روایت بن
 عمران بن تیر بر آن دلالت دارد و این در کتاب کشف و الهام ثابت نشد و راستنایط
 این در کتاب الله و از حدیث سرور پیغمبر ان صلی الله علیه و آله هم در سلم نیز
 میترانیم کرد و قال الله تعالی قل لا استعجلکم علیه احرا الا المود و لا فی
 العربی یعنی موال نمی کشم از شما هیچ حسیه و نمی خواهم بکشیم

از شما دوستی از برای من و جبر است بطاقت که انبیا و سابقان لا اله الا الله علیه و آله
 ان اجری الاعلیٰ الله گفتند و ملا حجة بر فریضه تبلیغ رسالت در خواست نکرده
 اند و چه احتمال و نه خود بخت اجرة بود و پیغمبر را صلی الله علیه و سلم حق تعالی بتغییر سوابق
 کلام امر نموده و حکمت در ان ابنت که خیر اربع انبیا و سابقین بعد وفات آنها منسوخ میشد و
 این شریعت بود و بعد از ان پس از ان رابا که بعد رحلت پیغمبر نائب پیغمبر رجوع آورده
 لهذا انست در عالم اسلام برای شفقت بر امت خود و برهنوی کرده بحجت آل خود و اشاره
 فرمود و تشبیه و اما ان پاک آنها که و از ان پیغمبر و در و از و علوم دی اند و لهذا اجماع قال
 علیه السلام تزکرت فی کمال الثقلین کتاب الله و عزیزی الحدیث یعنی که ایشتم در شما
 و در سید محمد خاتم قرآن مجید و آل خود را و قال علیه السلام انما مدینه العلم و علی بابها من
 شهر علم ام و علی در و از و ان شهر است مراد ازین علم علم ظاهرست که همه اصحاب در ان
 شریک بودند بلکه مراد علم باطن است پس محض برای تحصیل علم باطن اشاره بسوی
 علی و آل پاک و در فتنه و بحجت آنها امر صادر شده چیست قال من کنت
 مولاه فکنت مولاه و قال جب علی عبادته و غرض از محبت اوست که محبت
 مرید را در رنگ پیغمبر و اند قال علیه السلام لا اجمع مع من حجب اگر کسی
 گوید که چون دیگر اصحاب با ولایت نبوی علی رتب منته رسیده پس فضیلت
 علی بر منته الله منته بر خلف ائله لازم می آید و این خلافت اجماع است گفته
 شود که چنانچه بکشف قطبیه کمالات ولایت که از امامت گویند معلوم و ائمه ثابت
 می شود و همچنین از کشف ثابت می شود که از پیغمبر صلی الله علیه و سلم دو قسم
 کمالات باقی رسیده یکی کمالات ولایت که بعلمه اوسیا رسیده و این کمالات
 تا قیام قیامت جاریست و نظر بر کثرت ارباب این کمالات حق تعالی نموده
 ائله من الاولین و الاخرین مراد از اولین انبیا و سابقان اند و از انشان

و مراد از آخرین است هر دو میسر علیت تمام و کمالات و یک کمالات نبوده است که بظنیل انفس در علیه السلام
بحسب معیار که ام رسیده و از تابعین و تبع تابعین بگفته رسیده و بسبب مشابهت
از باب کمالات نبوه درین استحقاق تعالی ندر مرده ثلثه من الاولین و ثلثه من الاخرین
چرا که در زمان پیشین انبیاء پیدا شدند و درین زمانه نیز یک پیغمبر و دیگران که کسی درین
امنه این دولت رسیده بظنیل و تبعیت است و ظنیله را در جنب متبیین چندین اعتبار است نظر
برین ثلثه من الاولین و ثلثه من الاخرین فرموده و این کمالات ثلثه من الاولین و ثلثه من الاخرین
آورده و فرود نیست که در زمان آخر بازان نسبت کمالات نبوه بمنصه ظهور آید بقول علیه السلام
مثل امی کثل المطر لا یدری اولها خبر ام آخرها او کحدیقه اطعمه فوجا منها
حسام و من جانشها عام العسل اخرها فوجا و اخرها عظمها عظمها و اخرها
حنای منی حال تنه من مانند حال باریان است و بسته نمی شود که اول آن بهتر است یا آخر آن
با حال آن مثل حال بنیت خوانند می شوم فوجی از ان سالی و فوجی دیگر از ان سالی دیگر شای
که آخر آن افواج بهتر تر باشد در پند وری و عین تر باشد در عین و نکو تر در نکوئی گناییت از
چنان ظهور کمالات نبوه است و در آخر زمان و اگر نه کمالات ولایت گاهی کم نشد و پس
بدانکه اگر کشف ثابت شده که قطب ارشاد کمالات ولایت علی مرتضی است که امامت عبارتند
از همان قطب است و دیگر صحابه درین کمالات ولایت بوی محتاج اند و بسند از باب
کمالات ولایت هر چند بنا بر متبیین اول بسته به فضیلت شیخین قابل اند و لیکن حکم تمام ان
عبید الاحسان شکر علی زیاده تر میکنند و اگر وید بگم بوی برتر دارند و قطب
ارشاد کمالات نبوه حضرت صدیق و حضرت فاروق اند و قطب ارشاد کمالات نبوه
بوزارت نبیر یافته حیث قال علیه السلام و در برای فی الارض ابو بکر و عمر و حضرت
عثمان از قطب کمالات نبوه و ولایت از هر دو و مصیب دارند و لهذا او را از و انورین گفته
شده و چون کمالات نبوه که در ان تجلی ذات مجتبی است یعنی پیروده صفات بهتر

از کمالات ولایت است که همان کلی صفات است یا بجای ذات در پرده صفات است یعنی
 دروازه علم قرار یافته که علم از صفات است و ابوبکر و عمر ازین بجای سر از جد گشته و بجای
 صحابه را بیشتر نظر بر کمالات نبوه بود و کمالات ولایت در جنب کمالات نبوه اعتبار داشت
 لهذا تمام اصحاب پیغمبر اند نه هم حتی خود علی رضی الله عنه از فضیلت شیخین قائل شدند
 و آن جماع کردند و دیگران متابعت آن اجماع کردند پس از فضیلت خلفاء ثلاثه بر علی
 رضی الله عنه خطب جمیع قرائت شد تا فاهم و لا تکن من القاصین **فصل**
 در بیان نفوت و تناییل محمد مهدی بدانکه موافق مذاهب اهل سنته محمد مهدی مردی خوش
 برون و لا و فاطمه اکثر بر آنست که از اولاد حسین رضی الله عنه باشد و در واسطه
 از ابی و او آمده که از اولاد حسن مجتبی باشد و ظهور او بطین و تخمین علماء ظاهر و باطن
 و او از خلیف صد و پنجاهم از حبه گفته اند لیکن این سخن بیسی تاریخ ظهور از پیغمبر صلی
 الله علیه و سلم ثابت نشده و ماوردی از پیغمبر صلی الله علیه و سلم روایت کردند
 که من بعد من نبوت صلی الله علیه و سلم مهدی از عتره من باشد بر آید در حالت
 اختلاف مردم و لغزش پس پرستند زمین را از عداالت چنانچه پر شده بود از ظلم
 در امتی و ندانند و آن ساکنان زمین و در روایتی از ابی و او و در نزد کسی آمده که نام او نام
 بن و نام پدر او نام پدر من باشد یعنی محمد بن عبد الله و شمسیت کند مال را برابر دیگر کند
 و لهای مردم بتو گوی و در روایتی از حاکم آمده که در آنجا آخر زمان بی سختی کشیده شده و بلای
 سخت تر از دی بیهیاست مردم جای پناه پس بکنیز و محی تناسل مردم که
 از عتره من و اجمیت من پرستند زمین را از عداالت چنانچه پر شده بود از ظلم
 و دست دارند و ساکنان آسمان و ساکنان زمین آسمان باران چنان ببارد
 بار و زمین روئید گیاه روید و درین هیچ فتوری نشود و نه گاسه کنند
 در مردم هفت سال با شصت سال یا نه سال و طبراسی و بنار و مانند آن

روایت کردند و در روایتی از خبر است که بیست سال آنکه دو پسر روایت کرده که رسول فرمود
 مسلمی و عیسایی سلم برانگیز و حتمال از عمر حسن مروی اقرن استثنای اصل الجبهه یعنی پسر است
 و ذان کشاوه میثالی دور روایتی از طبرستانی در روایتی روی او در خشان باشد
 مانند کرب در ری زنک و مانند رنگ مردم عرب باشد و حسب انما هم اسرائیلیان
 باشد و در روایات آمده که عیسی علیه السلام نازل شود در وقت خلافت اوفه زکاد و
 خلفا و مدد کنند و در قتل و جال و در زمین فلسطین و مانند علم و جمعه و عیسی که میبایست
 کلام مسکونید که مهدی صاحب الزمان زنده موجود است اگر آنکه از خوف دشمنان
 پوشیده و قول ایشان را در قتل مساعده می کنند و قتل و باعث ایشان برین قول چیست
 اگر دعوی ایشان که نصب امام بر غفالی در مسجد واجب است و امام معصوم می باید
 و این هر دو مستند به اهل است که امام و الا در وقت جاهلیت پیش از بعثت آنحضرت علی باشد
 علیه السلام هم باید که امامی معصوم موجود بود و داد که می آید بر وجوب نصب امام
 معصوم پیش از تسلیم برمان اولی فنی میکند امامی را که بمنفی باشد لا ینبذ ولا ینفخ پس
 این ادعای ایشان لغو و لا طایلی است و بعد اتفاق آنها بر آنکه مهدی معنی دوران غیبت
 کثیر در آن غایت پسر گویند که آن محبت حسن عسکری است و او در مسجد ابراهیم را
 در حجره ای که باغ ساد معنی شده و دیگران انکار این معنی میکنند پس بعضی می گویند که عسکری پسر
 و میراث او برادرش گرفته و امامت بوی منتقل شده و بعضی میگویند که عسکری را محمد نامی
 پسری پیدا شده بود پیش از موت پدر و سال لکن وفات یافته و زنده نماند و با قراق کردند
 اما میر و ریاب بر بیت فرقه و کیسانه میگویند که سید محمد بن سید محمد است و فرقه از سید محمد
 که اخیل بن عباس میگوید محمد بن علی بن حسن است و فرقه از سید محمد که مهدی محمد بن علی الباقر است و بعضی
 بعضی صادق را و بعضی یوسف را گویند و بعضی گویند محمد بن الحسن الشیخی بن الحسن الطیبری
 است و یک فرقه میگویند که محمد بن حسن است که او را معتقدند که یک سال در قید ماند و پسر

در ایراد و زبردست تر خبرش معلوم نیست و یکفرقه میگوید که آن محمد بن محمد بن محمد بن حسین است
 و یک فرقه میگوید که آن یحیی بن عمر است از نبرهای زید بن علی بن الحسین و کلمه کان من
 عند غیر الله لوحده وافیه اختلاف فاکتد و چون این کتاب بزرگانه بیست تمام کردیم پس
 که این ذکر را با بعضی از علمای اسلام که در بلاست گام نهادند بان ریز کرد و در نیم فرود شهید شد
 انشاء الله تعالی قال تری الله عننا ابن حاتم بن علی هاشم و کفانی بعد از منجر این اخبر
 وجد و در سوره که در شیء و فخر سراج الله فی الارض نزهه و فاطمه امی سلا لرحمته
 و عی بدعی و الحناحیه جعفر و فینا کتاب الله اتزل صادق و فینا الهدی والوحی الخیر
 و شیعتنا فی الناس اکرم شیعتنا و مبعضا یوم القيمة یخبر الله صلی الله علیه و آله و سلم و بارک
 علیه و آله و سلم و رسول الحق محمد و آله و اصحابه و از واجبات ائمه منین و عزت فرقه
 ائمه بنی الطاهرین که حاصلیت و سلمت و بارت علی ابیهم و علی ابی ابراهیم
 انک حمید مجید قطعه روید که انجبت نیل الطالب و فلا نقد عن ترتیل ی
 المناقب و مناقب المصطفی قد و الوردی بهمه یمنی مطاوبه کل طالب مقنا
 اصحاب النبوه الهدی بهم و الی اطم العلیا و رغبا الرغایب علیها سراجها فانها
 نقول عند الله علی الملک وجد عندنا تسلو لسانک ایاها بدعوت قلب خیر غیر غائب فمن
 سال الحکیم باحیایه فقد جاء الاقبال من کل جانب و
 شکر خدای که مالک جهان خالق کون مکان و دانه زمین و آسمان بزرگ بخش بزرگان است
 که کتاب مستطاب و سبب السلول علی بعض اصحاب رسول که بر نقش چوبی است و در آن کوب بر
 فغانان و حصائی استاده های موفقان و برین سه قیاس کن و گلستان من بهار مراد از تصنیف زبده
 نخلات الکاظمین جامع العقول و القول حادی القریح و الاصول لابل الموجد کل معلوم بحر العلوم عالی بزرگه قاضی
 مولوی شاد امید علی بنی که در کتبش درج رضوان چنان باد و در سبع احمدی واقع دلی بانه تمام غفر علی سبع کثر

عَنْ

عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُعْمَلٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ اللَّهَ أَضْحَى وَلَا يَأْخُذُ بِهِمْ
 نَرَضًا مِنْ تَعْدِيٍّ مَنْ أَجَبَهُمْ بِمَنْ أَجَبَهُمْ وَأَبْغَضَهُمْ
 بِمَنْ أَبْغَضَهُمْ مَنْ أَفَاهُمْ فَقَدْ ذَاكَ مَنْ أَفَاهُمْ
 فَقَدْ ذَاكَ مَنْ أَفَاهُمْ مَنْ أَفَاهُمْ فَقَدْ ذَاكَ مَنْ أَفَاهُمْ
 رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ